

TIGHT BINDING BOOK

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190254

UNIVERSAL
LIBRARY

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. ۱۷۷

Accession No. P 134

Author آ ۷

آویری، لورڈ

Title دستور زندگی مہتر محمد عبد الرحمن فرامین

This book should be returned on or before the date last marked below.

دستور زندگانی

تألیف

لودد آوبری (انگلیسو)

ترجمه

عبدالرحمن فرامرزی

از نشریات مؤسسه خاور

تشریف ۱۳۰۶

حق طبع محفوظ

قیمت هر جلد پنج قران

مهر ۱۳۰۸

چاپخانه «خاور» تهران

مقدمه مترجم

بشام خداوند بخشنده مهربان و درود بر روان پاک خاتم پیغمبران و اولاد و یاران او
لورد اوری نویسنده معروف انگلیسی بخلاف بعضی از نویسندگان این عصر که
روح یأس و نومیدی بر ایشان غلبه دارد و دنیا را ظلمتکده ای تاریک و مخوف میبینند
جهان را ناظری پراز استحسان و خوش بینی مینگرد و معتقد است که زندگانی نعمتی
است غیر قابل وصف و دنیا جائی است پراز سعادت و شادکامی و سرور، و اشخاصیکه
رفتار سرینجه اهریمن بدبختی و باکامی میباشند بواسطه این است که از شاهراه
سواب و حقیقت منحرف گشته و میدانند چگونه از نعمت حیات بهره ور گردند
مشارالیه در این خصوص چندین کتاب تالیف کرده و نظر استحصانی خویش مشهور
گشته است

لورد اوری یکی از افراد آن ملت است که در عرصه کیتی طبل سیادت و کوس
لس الملای میزند، و معلوم است که هر ملت غالبی حیات را بهترین نعمتهای الهی
و کتی را جائی دلگشا و فرح بخش میداند و چیزی که او را متأسف و نگران میکند
همین است که چرا مجبور است از کلشن حیات رخت بکَلشن ممت کشد. تراوشهای دماغی
افراد آن همه بر این مطلب گواہ و پراست از امید، مسرت، شادی و خرمی و نشاط
و قتیکه به آثار ادبی ایران، قبل از حمله مغول، مخصوصاً شعرای عالی مقام
دوره محمّدی و سلاطین باغزوشان سلجوقی، قبل از انتهای دوره سنجری رجوع کنیم
می بینیم همین حالت را داشته اند و کفته های ایشان همه فرح آهیز و مسرت
انگیز است

قصابد حماسی عنصری و فرخی، شوخیهای مهستی گنججوی، بهاربه های
امیر معری، گفته های طرافت آمیز اوری، رباعیات حکیم عمر خیام، همه روح شاد
و پراز مسرت ابرابیان آن عصر را نشان میدهند
ار ادباء و شعراء گذشته فلاسفه و زهاد آن عصر نیز دنیا را جائی شوم و محنت
خیر نمیدانستند، چنانکه وعظ اغلب آنها بشهد و غسل تشبیه کرده اند. مثلاً از
فلاسفه دوره پراز افتخار سلجوقی غزالی است که هم فیلسوف و هم زاهد بود و در
قسمت زیادی از داورى هم فکر است.

لورداوری میگوید چمنهای سبز و خرم، باغهای مصفا، مناظر دلکش جنگلها دریا های پهنادر، رودخانه ها، آب، هوا، ماه و خورشید، هریک و هریک و حتی مررک و بهترین دلیلی است که دنیا جائی پراز سعادت و خوش بختی است عزالی نیز همین عقیده را دارد و میگوید دنیا بقدری منظم و زیبا و نعر ساخته شده است که اگر کسی جهان را ندیده باشد و یک دفعه چشم را باز کند و طلوع و غروب خورشید، منظره ستارگان که شبها در دریای لاجوردی سپهر بشناوری مشغول اند، باغها و جنگلهای مصفا، باهمارت دیگر این عالم پراز زیبایی و جمال را به بیند از فرط بهت و حیرت دیوانه میشود

غزالی نایبکه از نعمتها و لذایذ دنیا تمتعی نداشت و از فرط رهد و قناعت، بلند ترین مقامات ادبی آزمان را زبر پا گذاشته بود و با فقر و درویشی بسر میبرد، باز چون در زمانی میزیست که ایران در منتهای محد و عظمت بود، مردم همه شاد و خرم و در مهد امن و راحت میغوندند و او نیز یکی از افراد مردم و فکر او در آن محیط شادی و سرور تکوین یافته بود دنیا را جائی خوب و نر و زیبا میداشت

نثار این اگر لورداوری که در میان یکی از عربز ترین ملل دنیا مقام مهمی داشته، دنیا را جائی خوب و دلپذیر نداند تعجبی ندارد

همانگونه که محیط در افکار مردم دارای تأثیر است و حتی دانشمندان نیز نمی توانند از سیل افکار عمومی بر کنار بوده و ناچار نام حربان آن هستند، گفته های حکماء و اداء و نویسندگان در محیط دارای تأثیر مهمی است و هر چند یک جامعه جامع تر و دغش حالی تر باشد تأثیر قوال گویندگان و آثار نویسندگان در وی بیشتر است، جامعه کنونی ما همان حال را دارد و کاملاً بیک طفل مکتبی شبیه است که هر چه را باو تلقین کنند ورا میگیرد. پس مترجمین و نویسندگان ما که نمائندگان جامعه هستند و در دست میگیرند بخت حالت جامعه را در عصر آردن و در لعمده نه آنچه در بر قلم ایشان جاری میشود مثل اسباب آتشباری جزء هوا بخود اندکشت و هر چه آرای تأثیر فرس کنیم ممکن است یکدمر آن را دور و لا اقل یلتمر را تبلیغ کنند و بدین طریق، همه تأثیر آن وسعت یابد

متأثران مترجمین ما، از خود ص کتیه دقت کرده اند، ناس واسطه امرور

دوستیخ فکر در ایران علیه دارد. یکمده بقدری دنیاو مافیها بدین اند که اصلارچود را چیزی لغو و بیهوده، بلکه نزد کترین مصایب دانسته، پیوسته منتظر اند که «فرشته نجات» یعنی مرگ رسیده و ایشان را در آغوش گرفته از این دنیای پرازنکبت و بدختی نبرد.

علت پیدایش این فکر گذشته از حمله مغول و مصایب و انقلاباتی که بعد از آن پیوسته در ایران حکمفرما بوده و حیات را در نظر ایرانیان بدو سیاه جلوه داده این است که نویسندگان و مترجمین ۱۰۱۰ افکار نویسندگان شعری قبل از انقلاب فرانسه که دوره هرج و مرج زعفر و ملت آن ملت بود چون ماروچ ایشان بیشتر تناسب داشت گرفته، مام خود، با هم ترجمه وارد زبان فارسی کرده و باصطلاح «ما در مرده را شیون آموختند»

يك سنخ دیگری که بنیاده نگارنده خیلی بدتر از ارایی و سی خطرناك است امكاری است که از بعضی از نویسندگان مادی اروپا از قبیل بیچه و شوپنهاور و «استولوبون ترجمه نمود» و صفاتی که در حیوانات دریده موجود است بر انسان «طبق میکنند» میگویند قوی حتماً باید ضعیف را بخورد، «رحم بکنوع جنون یا جن است» «صلاحت ضعیف در این است که بمیرد و باید در این مسئله بابشان کمک کرد» دنیا میدان جنگ و براع است و سلاح آن حیل و خدعه و نیرنگ و بالاخره هر چیزی است که مقام و وقت، مقتضی آن باشد، کسیکه بخواهد برسد مراد و مقصود بشیمد باید از استعمال هیچ يك از آنها خودداری نکند و آنگاه شرافت، یا دین و مروت را از استعمال یکی از آنها مانع باشد در این میدان، مغلوب و منکوب بلکه محروم و ناود خواهد گشت، خلاصه، «بعقیده این آفاکان باید در قرن بیستم، قرن علم و نور زدن» تمام کتب اخلاقی را در آتش افکند و سرمشق دیگری را از حیوانات وحشی گرفت این دو سنخ فکر، هر دو برای جامعه مصر است و باید تا آن هر دو جنگید، باید کتبی را ترجمه با تالیف کرد که هم جنب حیات و ترقی و هم اسباب و اخلاق ستوده، از قبیل راستی، پادروستی، امانت، فصیلت، خیر اندیشی و نوع دوستی را بمردم بیاموزد.

بعقیده بنده کتب لورد اوبری دارای مزایای مرور است و بدین جهت این کتب را که یکی از مؤلفات اوست انتخاب و ترجمه نمودم، میبخشام که هم که این

کتاب در زبان فارسی می نظیر است، یا اینکه دیگران کتابی بدین خوبی ترجمه نکرده اند، زیرا خوشبختانه در این اواخر کتب بسیار مفیدی از قبیل سر تقوی انکلساکسون و اعتماد بنفس و اخلاق و تمدن قدیم یونان ورم ترجمه شده و هر یک از آنها در روح جامعه دارای تأثیر مهمی بوده و خواهد بود. بهرحال این کتاب در اصل نتیجه زندگانی نام داشت و چون در حقیقت دستوری از برای رندگانی است من آنرا «دستور زندگانی» نام نهادم.

اصل این کتاب چنانکه معلوم است زبان انگلیسی است و ایمل هولاک آنرا از انگلیسی فرانسه و حسن ریاض عضو وزارت معارف مصر از فرانسه عربی ترجمه و این ترجمه که از نظر خوانندگان میگذرد از عربی است. ممکن است کتابی که سه راه طی کرده با اصطلاح از سه پل گذشته است با اصل پاره ای تفاوت داشته باشد، مخصوصاً چون نسخه عربی خیلی بدترجمه شده بود بنده تاحدی که روح مطلب تفاوت نکند در آن تصرفاتی جزئی کرده ام ولی این مسئله از قیمت کتب نمیگاهد، زیرا گذشته از اینکه روح مطلب هیچ تغییر نکرده است قیمت هر کتابی به سهامیت آن است، یعنی همان است که در حالت کنونی دارد و برای خوانندگان آن هیچ تفاوت نمیکند که با اصلی که از آن ترجمه شده مطابق باشد یا خیر، مگر کلیله و دمنه که با اتفاق دانشمندان از مهم ترین کتب ادب و اخلاق است با اصل هندی خود مطابقت دارد، با چون الف لیله و لیله با هزار افسانه که نسخه اصلی آن بوده است مطابق نیست چیزی از قیمت آن میگاهد.

از جمله تصرفات بنده یکی این است که یکی از فصلهای آنرا با مقدمه بسیار مفصلی که مترجم عربی بر آن نوشته بود حذف کردم وای فصل آخر را خود حسن ریاض مختصر کرده است.

اکنون یکی دو سطر از مقدمه مترجم عربی راجع با اهمیت کتاب نقل میکنم و با همان سخن خود را خاتمه میدهم «بواسطه فواید بسیاری که این کتاب دربر دارد، دو نسخه انگلیسی و فرانسه بقدری شهرت یافت که سائرین ساحل بیمسوسن بیش از هر کتابی بدان توجه کرده و امروز کمتر کسی است که کتابخانه او از این کتاب خالی باشد... و چون هر کس آنرا مطالعه کند قیمت آن پی خواهد برد من از ذکر تقریباتی که نویسندگان بر آن نوشته اند خود داری میکنم»
عبدالرحمن فراروی

فصل اول

ذوق سلیم

ذوق سلیم یکی از مهم‌ترین عوامل پیشرفت است و اهمیتش کمتر از اهمیت علم و صحت عمل نیست، هرکس فطرت داری این ذوق نباشد نمی‌تواند باسانی تحصیل کند، لیکن بواسطه کوشش و مواظبت می‌توان تا بیک اندازه بدست آورد هر وقت توانستید مرتب یکی برسانید از سرور نمودن او خود داری ننمایید، ما تمام مردم با ادب و حسن خلق رفتار کنید، محتاج می‌گوید « ادب شخص را زحمت نمی‌دهد و لو فواید بی‌شمار باو می‌رساند، مقاصدی را که بواسطه زر و سیم نمی‌توان بدست آورد بواسطه ادب می‌توان تحصیل کرد »

همیشه کوشش داشته باشید که قلوب را بخود جلب کنید، لورد بیرلی در همین خصوص ملکه « الیزابت » را نصیحت کرده می‌گوید « اگر باخوش رفتاری و حسن سلوک قلوب رعایای خویش را مالک شوید داری آن‌ها را نیز صاحب شده‌اید چقدر مردم بواسطه ذوق سلیم و استعمال نرمی و شیرینی زبانی مقاصدی را که پیش بردن آن بواسطه درشتی و خشونت غیر ممکن بوده است از پیش برده اند، استخام مردم با نرمی و چرب زبانی خیلی آسان ولی با جبار و خشونت بسیار دشوار است در سیاست هیچ دستوری از این بهتر نیست که باید از استعمال فشار و شدت اجتناب ورزید، زیرا جلب قلوب زیر دستان خیلی مفید تر از سرکوبی ایشان می‌باشد؛ شکمپر می‌گوید « هر چه را می‌خواهید بواسطه تهدید بدست آورید می‌توانید بواسطه لبخند و تبسم تحصیل کنید » نیز باید کوشش کنید که طرف اعتماد و رفقاء و دوستان خود واقع گردید، زیرا بسیاری از مردم بواسطه خوش رفتاری و جلب اعتماد دوستان بدر جایی نایل گردیده اند که ما فوق لیاقت ایشان بوده است؛ اگر کسی از شما حاجتی خواست و توانائی انجام دادن حاجت او را داشتید البته وظیفه شماست که قبول نمایید و گرنه با نهایت شهامت بگوئید نمی‌توانم؛ زیرا همه کس می‌تواند وعده دهد ولی کمتر کسی پیدا می‌شود که بوعده خود وفا کند؛ پلو تارک می‌گوید « اهالی آسیای صغیر از اوج عزت به یرت که خواری و ذلت یتقاند مگر بواسطه این که کلمه (نه) را نمی‌دانستند

در صورتی که ناچاریم خواهش کسی را قبول نکنیم باید با بهایت لطف و مهربانی از وی عذر خواهی کنیم تا رفقاء پیوسته از ما خوشنود بوده روابط دوستانه خود را با ما قطع نکنند؛ رعایت احساسات و عواطف مردم در معامله و معاشرت دارای اهمیت بسیاری است؛ هیچکس نیست که معامله و ادب در وی اثر نکند چه مقاصدی که حصولش بواسطه پول میسر نبوده ولی بواسطه حسن خلق و ادب میسر گشته است. هر کس بخواهد نزد مردم محبوب واقع شود با داشتن يك شعور زنده بمقصود خویش نایل خواهد گردید شستر فیلد (۳) می گوید « هر کس از روی صداقت میل جلب محبت مردم را داشته باشد بدون شبهه بمقصود خود خواهد رسید؛ ولی اگر این میل را نداشته باشد مردم او را دوست نخواهند داشت »

چقدر اشخاص بواسطه مهارت و داشتن ذوق سلیم با چندین معایب دیگری که داشته اند پیشرفت کرده اند؛ و چه اشخاصی که با داشتن يك قلب پاک و نیت مقدس بعلمت در شت خوئی و خشنوت مردم را دشمن خود کرده و در زندگانی موفق نشده اند. همیشه قوی دل و با استقامت باشید؛ زیرا همان قسم که لازم است انسان زیرك و با هوش باشد باید دارای قوت قلب و ثبات قدم بوده؛ حزم و بای داری را که از بهترین فضایل انسان شمار می رود از خود دور ندارد

هیچوقت نباید کسی را توهین و احتقار نمائید؛ زیرا چنین حقی را ندارید؛ بعقل خود و با ثروتی که بارش برده اید افتخار مکنید ولی فکر کنید که چگونه از این دو نعمت خدا داد استفاده کنید؛ این را نیز بدانید که مردم آنچه را در دل دارند اظهار نمی کنند و فهم مطالبی که در کتاب نوشته است خیلی آسان تر است از پی بردن بمطالبی که در سینه اشخاص پنهان است؛ چیزی که باید در این گونه مواقع بدان رجوع شود چشم است یعنی شخص اگر زیرك باشد در صحبت میتواند از چشم حریف راست یا دروغ سخنها را در یابد؛ آ مرسون می گوید در صورتی که چشم و زبان با هم اختلاف پیدا کنند شخص عاقل جز با اشاره چشم اعتماد نمی نماید هنگامی که از کسی ملاقات مینمائید هر چند شما مهربانی و گرمی نماید کور کورانه بوی اعتماد مکنید؛ زیرا ممکن است بنا بمصلحتی اوان کار را کرده و قصد استفاده از شما داشته باشد؛ ولی بدگمانی نسبت بمردم نیز خوب نیست و همین که انسان تصور کرد کسی با او دشمن است بمجرد خیال نباید با وی دشمنی کند

همه ما لاف عقل میزنیم و لی اغلب رفتار های ما مخالف عقل است و بیشتر بدستور هوا و هوس حرکت میکنیم

در موقع صحبت رعایت احساسات مردم خیلی از رعایت عقل و منطق مؤثر تر است ، در صورتی که سخن جنبه عمومی داشته باشد کاملاً این حقیقت روشن می گردد .

جدال و مناقشه اغلب سوء تفاهم و دشمنی منجر می گردد و حتی الامکان باید از آن اجتناب ورزید ، و لی اگر ناچار شدید که وارد مجادله شوید سعی کنید که مطلب خود را هر چند بی اهمیت باشد ثابت نمائید ، کمتر کسی پیدا می شود که مناقشه او را قانع کند ، زیرا اقرار به مغلوبیت خیلی سخت است و در صورتی که با دلیل و برهان نمیتوان حریف را قانع کرد ما نهایت اختصار دلایل خود را ذکر نموده بهمین قدر قانع باشیم که عقیده او را متزلزل کنید .

طرز سخن گفتن يك علمی است که در زندگی دارای اهمیت بسیار است و لی باید دانست که اهمیت گوش دادن کمتر از اهمیت گفتن نیست ، شخص نباید هر چه شنید فوراً انتقاد کرده و تا تعایل طرف مقابل را نداند به نفی یا اثبات چیزی حکم نماید ، زیرا وقتی که مردم او را شخصی مهربان و با ادب شناختند بوی اعتماد کرده و در همه چیز از او مشورت مینمایند .



منتظر نباشید که در جوانی انگشت نما گردید و عمر خود را برای کسب شهرت تلف کنید بلکه ایام جوانی را صرف آموختن علم کرده و زد و خورد جاه طلبان را از دور تماشا نمائید ، زیرا مردم آخر الامر قدر اشخاص را می شناسند و هر کس بقیمت خود در جامعه معرفی می شود ، لا بربر می گوید ، قیمت شخص معلومات اوست .

هیچوقت نباید کسی را با خود دشمن کنید و اگر کسی در صدد دشمنی با شما بر آمد با نرمی و حسن خلق او را از خود دور نمائید . می گویند : جواب شخص دیوانه را نباید داد : زیرا ممکن است انسان خود متهم بجنون گردد .

همیشه بخاطر داشته باشید که جواب نرم آتش خشم را فرو می نشاند، چنان که قبلاً گفتیم احتیاجار یا استهزاء دیگران از زشت ترین صفات است و اغلب مردم تحمل خسارت را بر نشنیدن سخن به و احتیاجار ترجیح می دهند.

بعضی از اشخاص همیشه گله دارند که مردم حق ایشان را ادا نمی کنند و با تصور می نمایند که دیگران ایشان را کوچک شمرد و تحقیر می کنند و این خوب خصلتی نیست، اگر دبدید کسی بشما می خندد خشمگین نشوید و اگر بتوانید با او در خنده شرکت نمائید او قدر و قیمت شما چیزی کم نمی شود و مردم نیز شخصی را که در خنده که خود موضوع آن است شرکت نماید دوست می دارند در حقیقت هم این دلیل خوش خوئی و سلامت عقل است، علاوه خود این کار از خنده و تمسخر دیگران خواهد کاست.

بقدری که بزند کانی مادی شما صدمه نزنند آزاد باشید، راجع بخود خیلی کم حرف بزنید و بگذارید دیگران از خود صحبت کنند، اگر در موقع صحبت مواظب باشید که کمتر حرف زده بیشتر گوش دهید مودت دوستان خود را کسب خواهید کرد زیرا هم صحبت شما هر چه بیشتر شما را متوجه خود دیده و دانست که صحبت او را به وقت گوش می دهید بیشتر شما را دوست میدارد،

تایك وظيفه شما را مجبور نکند نباید کسی را بجهنمون یا سفاهت نسبت دهید، زیرا گذشته از این که او از شما گله دارد خود تان نیز بسبب مغزی منسوب خواهید گشت، این در صورتی است که سخن شما متوجه يك نفر باشد، و اما نسبت دادن سفاهت و حماقت به يك ملت غیر از سبک مغزی و حماقت ملتی ندارد (بورک میگوید: محال است که من ملتی را خطا کار بدانم، زیرا حماقتی از این بالاتر نیست که آدم ملتی را نهمت بزند)

بکوشید که همیشه بحقیقت خود جلوه گر شوید، زیرا هیچ عیبی برای انسان ندارد که مظاهر حقیقت خود باشد، بلکه عیب در این است که شخص خود را در لباس حقیقی خویش نشان ندهد

کوتاه (۱) در مناظره خود با ایکارمان (۲) راجع به ملت انگلیس و آلمان می گوید: «طریقه زندگانی انگلیسیان طوری با اعتماد به نفس و حسن اخلاق تر از من است که در هر جا باشند سیادت خواهند نمود، ایکارمان در جواب او می گوید: «من بشما قول میدهم که هوش و ذکاوت جوانان انگلیس بیش از جوانان آلمانی بوده و تحصیلاتشان عالی تر نباشد،» کوتاه می گوید: «عزیزم مدار صحبت این نیست، چیزی که جوانان انگلیس را از دیگران ممتاز ساخته این است که کاملاً می توانند با همان اخلاقی که فطری ایشان است متظاهر شوند،» تصدیق می کنم که گاهی خیلی احمق می باشند ولی این هم خود دارای اهمیت است! در تمام کارها و نقشه های خود ثابت قدم بوده و تا می توانند از خشم و غضب دوری نمایند و عادت کنید که نفس خود را محکوم اراده خود سازید و در وقت لزوم نتوانید سکوت نمایید در مجالسی که وجود شما لازم نیست منشینید، زیرا مجالسی که بحضور شما احتیاج دارد فرار از آن است

* * *

بعضی اشخاص اصرار دارند که مردم فهمانند که خداوند قوه حرف زدن زیاد بایشان داده است اینان خیلی ناما اختلاف سلیقه دارند هیچ علمی بهتر و مفید تر از علم مردم شناسی نیست زیرا برای ما خیلی مهم است که بدانیم از چه اشخاصی باید اجتناب کرد و با چه کسانی اتحاد مساعی نموده و ایشان را برای دوستی خود انتخاب کنیم کنفوشیوس (۳) میگوید شخصی را که بوی اعتماد ناری است بدم بدم کن و اگر استخدام نمودی باید بوی اعتماد داشته باشی، در حقیقت هم اعتماد به دوستان و آشنایان خیلی بهتر از سوء ظن است ولی باید بک اعتماد کور کورانه نباشد. همیشه متین و موقر باشید و از پرگوئی اجتناب ورزید در امثال آمده است که «ربان شخص عاقل در پشت قلب او و قلب آدم احمق در پشت زبان

(۱) کوتاه مشهور ترین شعراء آلمان و دارای مؤلفات بی نظیری است ۱۷۴۹ - ۱۸۳۳

(۲) ایکارمان از ادباء آلمان و معروف به طاقت کوتاه و دارای کتابی در مصاحبت با او است

۱۷۹۲ - ۱۸۵۴

(۳) کنفوشیوس مشهور ترین فلاسفه چین و واضع مذهب امروزی آنجا (۵۵۱-۴۷۹ ق م)

او قرار گرفته، چه! هرچه در خاطرش گذشت بر زبانش جاری است. نیز در همین معنی گفته اند « در صورتی که سخن نقره باشد سکوت طلا است ».

بعضی اشخاص با نداشتن غرازت فکری میل زیادی بحرف زدن دارند و نمی دانند که خوبی و بدی سخن فقط نتیجه سلامت یا ضعف عقل است نه طرز حرکت دادن زبان، لایبر می گوید « نزرک ترین مصیبت ها نداشتن عقلی است که در وقت تکلم با انسان مساعدت کند. یا حکمتی که او را سکوت وادار نماید » از دیبمارات (۱) پرسیدند که سکوت شما را سبب کبر و یا عدم قوه طاقه میباشد جواب داد که احمق کسی است که نتواند سکوت نماید

هیچ در این فکر ننمائید که ریاست و برتری خود را بر همکنان ثابت نمائید، زیرا هیچ چیز مردم را نندارد این که ندانند از شما کوچکترند خشمگین نمی سازد خبر تازه ای را که دارید بطور تأکید بیان مکنید زیرا ممکن است اشتباه کرده باشید و با اتفاق می افتد که حافظه شخص او را دوچار اشتباه می نماید و بیشتر تصورات ما در حقیقت دارای اساس محکمی نیست. گذشته از تمام این ها اگر حقیقتی را که می دایید بطور تأکید بیان نکنید چه زبان میکنید؟

کمترین فرصتی که برای شما رخ دهد از دست مدهید زیرا چنان که در مثل است « ما بین لب و پیاله مسافت بسیاری است » و در این دنیا سکه توفیق و سعادت را تمام کسی زده اند که فرصت را از دست ندهد و اگر بدهد ممکن نیست در زندگانی موفق گردد. در امثال انگلیسی است که « هر که در وقت توانستن نخواست در موقع خواستن نمی تواند » شکسپیر می گوید « زندگانی مثل دریی جزیره مدی است. گوی خوشمختی را کسی می رباید که از مد استفاده کند و اما کسی که این فرصت را از دست داد در بین امواج مصائب و بدبختی دفن خواهد شد »

انسان باید در تمام کارهای خود مدار و احتیاط باشد ولی نه این که بعد افرات رسیده از ترس جرأت هیچ اقدامی را نداشته باشد

چیزی که بیان اهمیت آن تا بک اندازه مشکل می باشد مسئله لباس است، بعضی این موضوع را تا بک اندازه مهم دانسته و برخی دیگر خیلی بان اهمیت می دهند شستر فیلد میگوید « علم و لیاقت تنها برای جلب قلوب کافی نیست ولی

چیزی که انظار را بخود جلب مینماید لباس است ، اگر حسن هیئت و درستکاری و خوش رفتاری را باهم داشته باشید میتوانید بغوی خویشتن را طرف توجه قرار دهید ، در این صورت باید ناندازه که وقت و پول زیادی صرف نشود به مسئله لباس و صورت ظاهری خود اهمیت داد ، زیرا مردم اگر چه چشم و گوش دارند در آن ها اشخاصی که قوه ممیزه داشته باشند کمتر پیدا می شوند و این دنیا مثل بازی کر خانه است که باید هرکس يك پرده آن را نمایش دهد و اگر یکی از بازی گران از عهده نمایش پرده خود بر نیاید آن نمایش ناقص می ماند .

در خاتمه این فصل ناچار چند شاهد دیگر راجع بذوق سلیم و حسن خلق ذکر می نمائیم تا بدایید فایده این خصلت که در حقیقت حاوی تمام نکات مهارت و زیرکی و برمی و شیرین زبانی است کمتر از سایر فضایل نیست . در امثال انگلیس است که « شخصی اسبی را دزدیده و ترس مجازات ندارد رای دیگری نمیتواند آن اسب را ازدور در طویل نگاه کند » .

هوراس میگوید « نشاط جوانی و فصاحت زبان در صورتیکه با لطف و ذوق سلیم توأم نباشند برای نیل مقاصد کفایت نمیکند (۱) »

فصل دوم اقتصاد

یکی از خردمندان می گوید فقر و تمول بزمان دخلی که انسان داشته باشد نیست بلکه باندازه ای است که بداند چگونه خرج کند گذشته از این که انسان بالطبع ارزوی تمول را دارد ؛ ذخیره گذاشتن برای آتیه مجهول امر واجبی است .

این مثل دردناک چه خوب حقیقت را بیان مینماید « وقتی که فقر از در وارد شد محبت از دریچه مرون میرود »

چقدر حزن انگیز و تأثر آور است که انسان عیال و اولاد خود را محتاج لباس و یا مواظبت دکتر و تقیر هوا مشاهده کرده و از تهیه آن عاجز

۱ - هراس شاعر یست لائینی (۶۴ ق.م) و دارای مؤلفات بسیاری است ، از آجمله کتاب (صناعت شعر) است که نوالو شاعر فراسوی بر آن شرح نوشته است

باشد و بعد فکر کند. که اگر قدری احتیاط بکار برده واز تفریح های خود و مخارج غیر لازم کاسته بود می توانست وسایل راحت ایشان را فراهم کند. اقتصاد بقصد جمع کردن پول کاری است پست و لی برای حفظ حیات و استقلال خود کار شریفی است. پس باید دفتر دخل و خرجی را برای خود تهیه کرده وصادر و وارد خویش را در آن قید کنید لازم نیست که همه قسم مصارف در این دفتر ذکر شود بلکه همین قدر کفایت است که وجه مصارف خود را بدانید

هر کس مقدار دارائی خود را دانسته و قیمت اجناسی را که خرید می کند بداند ممکن نیست يك شاهى در غير محصل خود خرج کند، مندر کسی است که چشم خود را روی هم گذارده و دارائی خود را تلف می کند والا کمان نمی کنم جنون کسی بحدی برسد که تواند خرابی خانه خود را با چشم باز مشاهده کند. هیچوقت نباید خرج انسان از دخلش تجاوز کند و هر ساله باید مقدار را بنام گذاشته و ذخیره نگاه داشت ولو اینکه مقدار این ذخیره خیلی کم باشد مکویر میگوید « وقتیکه در سال یانصد فرانك دخل داشته و چهار صد و نود و نه فرانك خرج داشته باشید خوشبخت خواهید بود ولی اگر یانصد و يك فرانك خرج داشته باشید باید از بد بختی خویش گریه کنید، در صورتیکه فرق معامله فقط دو فرانك (۱) است » ورود این نصیحت در لباس شوخی و خنده از قیمت آن نخواهد کاست

چیزی که بغایت دارای اهمیت میباشد مسئله قرض است، اگر بگوییم قرض نمودن بندگی حقیقی است اعراق نگفته ام - هوراس جریلی چه خوب میگوید « تحمل گرسنگی و سرما، پوشیدن لباسهای کهنه و مندرس، کارهای خسته کننده و تحمل توهین و اذیت، همه اینها اسباب حزن و اندوه است ولی مقروض بودن از تمام اینها غم فزاینده تر و این بار از تمام بارها بیشتر آزار را میبخشد » پس هیچ وقت نباید قرض کنید و اگر ناده شاهى مقداری ذرت را تهیه نموده و وقت خود را بدان بگذرانید خیلی بهتر از این است که يك قران از دیگری قرض نمائید.

« کوبدن » مردم را بدو دسته تقسیم نموده يك دسته اشخاصي هستند که اقتصاد نموده و دسته دیگر اشخاصیکه اسراف پیشه نموده اند . عمارت های عالی ، آسیابها و پل های بزرگ و کشتیهای عظیم و سایر اعمال بزرگی که اساس تمدن و سعادت نوع انسان بشمار میرود نتیجه عمل دسته اقتصاد پیشه است و دسته مسرف همیشه زیر دست و نشنده دسته اولی بوده اند .

اگر اشخاص تنبل و بی بصیرت و غیر مقصد را بترقی وعده دهم من سر دسته دروغ گویان میباشم .

یلبتارک میگوید « پرستشگاه او نمیس در ایبفزا ملجأ و پناهگاه وام دارانی بود که از طلب کاران خود فرار می نمودند ولی اقتصاد يك پناهگاه در بازی است که نفوس قائم همیشه در آنجا از نتم به شرافت و سرور بر خوردار می گردند » همان قسم که نباید از کسی قرض کنید نباید بکسی قرض بدهید (۱) زیرا چیزی که بوام دادید غالباً از بین میرود و در مقابل شکر و سپاسی نیز عاید شما نمی شود شخص بده کار همیشه محتاج آن چیزی است که باید بشما مسترد دارد . پس مقداری را که می توانید بایک پنهانی گشاده و چهره بشارت بخشش نموده ولی طمع نداشته باشید چیزی را که دادید دوباره بدست آورید ، از اینکه نمیتوانید دخلی را که میل دارید تحصیل کنید . مأیوس نشوید زیرا شب تاریک را صبح روشنی در پی است .

همین قدر وقتی که دنیا بشمار روی نمود جنبه اسراف را نگرفته و همیشه بخاطر بیابورید که بسیاری از مردم بواسطه اینکه فریب اقبال چند روزه را خورده اند از اوج سعادت و خوشبختی بیدرنگه فقر و بدبختی افتاده اند .

برای ثروت مند شدن شتاب نکنید و نگذارید که حب پول کشور قلب شما را مسخر نماید . زیرا اگر چه تمول زیاد بصیب يك عده قلیلی است و لی همه مردم می توانند با قدری فکر و مراعات اقتصاد وجه معاش خود را بدست بیآورند . خیلی میشنویم که بعضی اشخاص بوسایل نامشروعی متمول گردیده اند لیکن بدون شبهه فقر نتیجه عدم صحت عمل و استقامت است و یکی دو نفر را نمی توان قاعده کلی قرار داد

تهی دستی فقر نیست بلکه فقر کثرت احتیاجات است

زبادی های بی معنی . گران تمام میشود . فرانکلن چه خوب می گوید «خارجی که برای ارتکاب رذالتی لازم میشود برای تربیت دوبچه کفایت میکند» تمام ثروت خود را در يك راه بکار میاندازید زیرا شخص هر اندازه بصیر و باریک بین باشد معصوم از خطا نیست و بسا تجار بزرگ و صرافان با هوش و تجریت که خطا کرده و از بین رفته اند ، عاقل کسی است که از خود ایمن نباشد و تصور نکند که او معصوم از خطا ست . یکی از عوامل مهم پیشرفت عادت بصیر و تحمل ملالت است . آنچه هویت عالم اقتصادی انگلیس میگوید «ساخته اشخاص نه طاقت نداشته اند در محل کار خود قرار گیرند و باین واسطه موفق ترقی نشده اند .

در امثال قدیم است که «کسی که دکان خود را اداره کند دکانش نیز او را اداره خواهد کرد» گزنوفون (۱) حکایت میکند که پادشاه ایران از ماهر ترین میرآخور های خود سؤال کرد که : بهترین وسیله برای فربه کردن فلان اسب چیست ؟ میرآخور گفت « توجه پادشاه »

یکی دیگر از عوامل پیشرفت تمرینهای عملی میباشد ، یکی از دوستان که من بعقل و دانش او اطمینان کامل دارم میگوید من در خسارت هائی که متوجه اشخاص عاقل و بیک خوی میکردم غور و دقت کرده دیدم که غیر از کندی در عمل و عدم ترتیب عملی نداشته یعنی تمرین عملی را فاقد بوده اند .

یکی از امور مهمه که نباید آنرا بی اهمیت پنداشت ترتیب کار و قرار دادن هر چیزی در محلی معین می باشد زیرا صرفه وقت در زندگانی خیلی دخیل است . گزنوفون می گوید : وقتی که شخص بی ترتیبی را می بینم دهقانی بخاطر من می آید که هنگام زراعت تخم گندم و ذرت و سبزی های دیگری را در هم می باشد و هنگامی که می خواهد بانی را درست کند مجبور است که برای جدا کردن آن اجتناس از يك دیگر وقت زیادی صرف کنند در صورتی که می توانست هر يك از این ها را بدون صرف وقت مهیا داشته باشد . فلاسفه زبادی از ارسطو (۲) تا کارلیل تجار را مذمت کرده

« ۱ » گزنوفون خنکو و مورخ و فیلسوف معروف یونانی « ۴۴۰ - ۳۵۰ ق م »

« ۲ » ارسطو از مشهور ترین فلاسفه قدیم یونان است (۳۸۴ - ۳۲۲)

و میگویند تجارت احتیاج پستی است که از قدر آدم میگذرد. از این بالاتر افلاطون در «جمهوریت» خود تجار را از حقوق مدنی محروم کرده و بنام يك كار پست اجازه میدهد که اجانب بدان اشتغال ورزند

ولی امروز این کسب یکی از مسائل ضروری است و خیلی متأسفیم که هنوز هم تأثیر سوئی در اخلاق دارد مثل اینکه تجارت با اخلاق بلند و تربیت عالی توأم نمیشود.

درست است که هرگاه اسان پیشه را اختیار نمود نمی تواند به مسائل دیگری بپردازد ولی خیلی از فضلا هستند که بین چندین کار راجع نموده اند. ناسمیت هم صنعتگر و هم هیئت شناس بود، سرابولنس هم کاغذ ساز و هم رئیس جمعیت آثار و هم امین صندوق جمعیت شاهنشاهی بود، پرسیتوتش هم تجارت میکرد و هم در اکسفورد علم طبقات الارض درس میداد، روچرس و پرید هر دو هم صراف و هم شاعر بودند

آیا اجازه دارم که پدرم را که هم از علمای بزرگ مالیه و هم از علمای معروف ریاضی و هم امین صندوق جمعیت شاهنشاهی بود نام ببرم ؟
* (بعد از این مؤلف مبحث مفصلی در تجارت و عقاید کارلیل و انتقاد او نوشته و چون دارای فایده نبود ما آنرا حذف کردیم و اینک بقیه اقوال او را راجع باقتصاد ترجمه میکنیم) *

خیلی از اشخاص بزرگ در فقر و تنگی میزیسته ولی در عین حال شاد و خرم بوده اند، ورد سورت (۱) مدتها با خواهرش زندگی کرده و بیش از سی و هفت فرانک در هفته دخل نداشت ولی مع ذلک آن ایام را از بهترین و با سعادت ترین ایام خود میداشت

پس اگر شما نتوانید ثروتمند بشوید میتوانید با اخلاص و يك نامی عالم دیگری را دارا شده و با يك دخل کم و منزل محقر و رفیقی عزیز شاد و خرم باشید، بزرگ ترین خطائی که در میان مردم انتشار دارد همانا این مسئله است که پول را «حلال مشکلات» میدانند، اگر پول برای غذا است که اغنیا بیشتر از ساس مردم نمیخورند بلکه بقول یکی از دانشمندان حفظ الصحة توانگران

(۱) ورد سورت از مشاهیر شعرای انگلیس است

این است که مثل درویشان زندگی کنند ، يك غذای ساده که خوب بعمل آمده باشد جای غذا های پر قیمتی که در میهمانیها صرف میشود می گیرد و غذاهای مقوی و موافق حفظ الصحه در موقع خود خیلی ارزان است و در مواقع دیگری که گران است دارای هیچ لذت و فایده نیست يك دانه تخم مرغ غذای خویست و اگر برای کتاب است هم انسان هر اندازه بی چیز باشد میتواند

کتابی برای مطالعه تهیه نماید زیرا امروز بهترین کتب با ارزان ترین قیمتی بفروش میرسد و اگر برای اکتساب صحت و خوشی و راحت و جلب دوستان است که دون دوتسبه یکی از توانگران بزرگ بود و هیچ کس او را دوست نمیداشت ولی بیکه از گرسنگی مرد و هنوز مردم برای او گریه میکنند

بیگون می گوید : اشخاصیکه بیشتر دارای ثروت و تمول اند کمتر میتوانند فکر خود باشند زیرا کثرت مشاغل بایشان اجازه نمی دهد که بصحت بدن خود بدرآورد و معلوم است که زنجیر را اگر چه از طلا باشد بدشواری و سختی می توان تحمل کرد ، هیچ کس نمی تواند منکر شود که تمول اسباب پریشانی خاطر و مشغولیت فکر بوده و مثل فقر موجب غم و غصه است

چقدر از اغنیاء بمرک ادبی دچار گشته و چه توانگرانی که در کاخ های باشکوه خود با حزن و اندوهی دست بگریبان اند که فقیر در کلبه محقر خود از آن خبر ندارد ، فقط عقال میتواند خوشبختی را از ثروت تفکیک نمایند کسی که میخواهد زود توانگر شود عمر خود را در فقر و مسکنت بسر خواهد برد

اسان نباید ثروت را شغل شاغل خود قرار دهد تا بتواند از آن استفاده نماید ، سعدی میگوید « اگر شخص باندازه کفایت داشته باشد آن مقدار حافظ اوست و آران بیشتر اسان حمال آن است »

شکسبیر میگوید « هر چه ثروتمند تر باشی فقیر تری زیرا مثل خری که در زیر بار سنگینی از طلا کمتر خم نماید تا دم مرگ غیر از کشیدن بار ثروت کاری نداری »

بد ترین ذنایم ثروت این است که انسان را به بخل و پستی عادت می دهد چنان که در مدرسه خوانده ایم که «عشق طلا بمقدار طلا زیاد می شود »

یکی از فضلاء میگوید فقیر چیزهای زیادی را کم دارد ولی بخیل هیچ چیز ندارد .
عبارتی که راجع بکثرت مال استعمال میکنیم بخوبی حقیقت را ما نشان میدهد
مثلاً میگوئیم فلانکس، دارای ثروت بسیاری است و یا روی طلا راه میرود ولی
هیچوقت نمیگوئیم که فلانی از ثروت خود بهره مند است در واقع کمیکه بجمع
ثروت میردازد نمی تواند از وجود آن استفاده کند و نمی داند بعد از او نصیب
چه کسی خواهد گردید

* * *

بعد از این فراز مؤلف با دلایل و شواهد بسیاری سطور زیادی در مذمت
تمول نگاشته و با اندک مراجعه سطورى که در اوایل این فصل نگاشته شده است
بخوبی معلوم می گردد که معظم له اساساً ثروت و تمول را بد نمی داند بلکه همان
قسم که در اوایل این فصل تمسلی و سستی و اسراف و تبذیر را مذمت
کرده و اقتصاد را ستایش نموده است در این جا می خواهد این اشتباهی را که
بمر دم رح داده و اساس سعادت و خوشبختی را ثروت و تمول می دانند رفع نماید
چنانکه بعد از این سطور باز استدراک نموده و میگوید

* * *

حسن تصرف در پول موجب خوشبختی ربادی خواهد گردید زیرا پول است
که از عهده انجام مقاصد انسان برآمده و بقول یکی از طرفاء فرانسه (شاهنشاه)
است اگر راحت . هواء خوب . منزل قشنگ و پاکیزه . کتب مفید . لحنهای دلنواز
خوب است . اگر اطلاع از اوضاع دنیا و سیاحت در عالم فرح بخش است . اگر
مساعدت دوستان و دستگیری افتادگان کار شریفی است فقط بوسیله پول میتوان
بدان خوشی ها نایل گردیده و گوی این شرافت را (۱) ربود
در این صورت چنان که سویت میگوید « باید قسمتی از وقت خود را صرف
تحصیل پول نمود » ولی نه آنکه بیکباره حب پول کشور قلب را مسخر ساخته و
توانی بکسب فضایل ببردازی

* *

بخیل کسی است که پول را فقط برای این که پول است دوست داشته و در

(۱) مقصود مساعدت دوستان و دستگیری افتادگان است

اقتصاد افراط نموده و آلتی از برای جمع پول بیش نباشد

زندگایی بما میاموزد که از هر گونه یشتمی و دنائت اجتناب نمائیم و حب مال از تمام صفات یشتمی دست تر است زیرا مقصود از ثروت آنست که بتوانیم از آن استفاده نموده و بطوری عاقلانه خرج نمائیم.

این مثل مشهور را بخاطر دارم که « هر کس بداند چگونه در مال خویش تصرف نماید آن را زباده خواهد نمود اما کسیکه بخل و امساک بیشه نماید همیشه در فقر حلقی خواهد زیست »

کسی روی قبر گوشت دو فم شیر نوشته بود :

« چبزی را که خرج نمودیم مالکیم و اگر بخشودیم نفعش ما را خواهد گشت ولی چبزی را که نگاه داشتیم از دست خواهیم داد »

پس انسان باید کریم الاخلاق بوده و بقدر استطاعت از بدل و بخشش خود داری نموده ولی باید از اتخاذ جنمه افراط خود را نگاهدارد

نماید مثل اشخاصی باشید که در حین فقر و پریشانی خود را غنی و متمول جلوه داده و با مثل اشخاص ثروتمندی که تظاهر به فقر و تهی دستی می نمایند اگر مرا و افتادگان دستگیری و مساعدت نمائید خداوند آنرا فراموش نخواهد کرد

رای اغنیاء لارم است که همان قسم که اولاد خود را فراموش نمی کنند از دستگیری و مساعدت فقراء خود داری نمایند

بهترین وسیتی که باغنیاء میتوان کرد این است که خود بیمی و خود برستی را از خوبستن دزر کرده و بمسقاء ثروت اعتماد نمایند زیرا که :

در این ورطه کشتی فروشد هزار که پیدا شد تخته بر کنار

و نیز ایشان را نصیحت می کنیم که در اعمال خیر و نسیب نام بیک در بیک دیگر سبقت گرفته و بیک حیات جاویدانی را از برای خویش تهیه نمایند تحصیل مال اساسا کار مذمومی نیست ولی حب پول مذموم است و من ایشان را وسیت میکنم که هم خود را صرف جمع بیک عرض ذابلی ننموده و فکر نسیب حیات جاویدانی بوده و هیچ چیز را بر نام بیک ترجیح ندهند .

فصل سوم ورزش

ار امڈل انكلیسی است «چۀ كه كار كردن مجبور كر ديدہ واز ورزش محروم ميشود احمق بار خواهد آمد» .

چۀ كه همیشه در منزل بستمہ و مشغول كار ميشود مريض شدہ و وقتي بزرگ شد ضعيف خواهد بود

ناري ويا ورزش وقت را تلف نميكند . بلكہ فوايد بسياري در بر دارد . ورزش است كه جسم را بموادده وعضلات نازر و سينہ ها كه در اغلب كارهاي ما خستہ ميشوند محكم نموده و ناسان اقدام و اتحاد و فضيلت و امانت و بي اعتمائي بمسائل پست و بوجك مياورد

خلاصہ ورزش است كه صحت جسم وروح باعادت تجمد و تحمل سختي و چندين فصايل ديكر را ناسان مبخشد
دوك دي ولايتون چه خوب ميگويد .

«فتح و فيروري ميدان وائرلو نتيجۀ ميدان ايتون بود» . مفيد ترين چيزيكہ اطلاع ما در مدارس عالي مياآموزد آن است كه با خواندن درس ورزش مينمايند ولي بايد ورزش از حدود تفريح تجاوز نكرده و خودش بك شغلي نماند .

براي اهميت نازبهاي صحتي قول دو نفر از اعظم رجال ذكر خواهيم نمود
سير جمس راجيت ميگويد « نازي در اعمال يومية ما داراي تاثير هاي ادبي خواهد بود زيرا وجهۀ نظر رجال و جوانان ما را متحد ساخته وروح تعاون را كه از مهمترين اسباب بشرفت و ترقى است در ايشان ميدهد همان قسم كه نازي انسان را به آزادي عادت داده از مياآموزد كه از اتخاذ وسايل پستي كه قانون نمیتواند آنرا حس كرده و مرتكبش را مجازات كند اجتناب ورزيده و راستي و امانت را پيشۀ خویش كند»

شكار چه در دريا و چه در خشكي جامع اقسام ورزش بوده و داراي يك لذت مخصوصي است كه هر كس بدان مبل ميكنند . مثل اينكه اين يكي از امور طبيعي

است اگرچه ما این میل را از پدران خود وارث برده ایم زیرا اجداد ما بواسطه همین ورزش زندگانی خود را ادامه داده و بقدری در مدح آن مبالغه نمودند که آرا موجب سعادت اخروی نیز دانستند

هیچکس نیست که لزوم آب صاف را برای خوردن نداند. اهمیت هواء لطیف و آزاد برای تنفس کمتر از اهمیت آب برای خوردن نیست

هیچ چیز بدیتر و مفیدتر از این هوا نیست، زیرا اوست که به مسام اجسام نفوذ کرده و قدرت اوست که کشتیها را در دریا حرکت آورده و نعمات دلپذیر طبیعت و آواز دوستان ما را بمسامع ما میرساند و از گنجور (خزینة دار) نارانی است که زمین تشنه را سیراب نموده و از شدت حرارت میکاهد و این شکل ربیائی که آسمان بخود گرفته بواسطه هواست

گاهگاهی ما از بدی هوا صحبت می کنیم در صورتیکه هواء بد هیچ وجود ندارد فقط از حیث خوبی هواهای مختلفه نسبت بهم دیگر فرق دارند حرارت آفتاب در همه جا مفید و ناران نافع و وزش باد بهجت آور و مشاهده برف مسرت بخش است

هر راحت را نمی توان تنبای نامید

وقتی که اسان در فصل تاستان روی ساط سبزه در سایه درخت خوابیده و دسته های ابری که از بالای سر او عبور می نمایند تماشا کند، نمیشود گفت وقت خود را تلف نموده است هواء آزاد برای صحت عقل و جسم ضروری است مشاهده آسمان و زمین. منظره جنگلها و بیشه ها. مراغ و کشت زارها، دیدن دریاها و دریاچه ها و کوهها، تماشای رود خاها، درسهای بیاموزد که نمی توانیم در کتاب بیاموزیم. اگر قدمی بجانب صحراء برداشته و در کنار آب جاری قرار بگیری بادمی سازی گوی و چوکان مشغول شوی بدون شك صحت پیش رفته و پربشای خاطر و رفع و یا کمتر میشود. زیرا تماشای سکون و آرامش طبیعت جسم را تقویت کرده و عقل را بر از بهجت و سرور مینماید: ولی اینرا نیز باید دانست که حیاتی که در لهو و لعب منقضی شود موجب خواری و بدبختی خواهد گردید. پس واجب است که ما بازی را شغل شاغل خود قرار نداده و آن را ترك هم

داستن فن صحبت امر کوچکی نیست و مردم بطور تساوی از آن بهره وریستند. من خیلی اشخاص را دیده‌ام که میل دارند در صحبت خود حرف فایده‌رسانند ولی نمیتوانند کسی که معقول صحبت میکند در همه جا محبوب است وای صحبت هم مثل سایر فنون، ورزش و تمرین لازم دارد

فواید صحبت محدود نیست و خیلی از مردم افلا نصف معلومات خود را در ضمن صحبت باد گرفته اند. بیکون می گوید هر کس، باد سؤال کند دارای معلومات زیاد و نزد عموم مردم محبوب میشود ولی لازم است سؤالهای قابل توجه انتخاب نماید که تواند بطرف اظهار کرده و توجه او را بخوبی جلب و در ضمن هم ارا فکر صحیح وی استفاده کند متأسفانه ما طوری اولاد خود را تربیت میکنیم که مشاهده اشیاء ظروف هیچ تأثیری در روح ایشان ندارد در صورتی که این خود یکی از مهمترین مسرات حقیقی بشمار میرود. با اشخاص هستند که مناظر شکفت انگیز طبیعت و جلوه گیری و سان چمن در نظر ایشان قدر و قیمتی ندارد و بالعکس بعضی آنرا بر اغلب چیزها ترجیح می دهند همارتون میگوید " يك آمیزی صور مصنوعی تا يك اداره طرف تحسین ما واقع میشود ولی البته آن مسرتی که از مشاهده توده های آب و تماشای بال يك مرع آبی دست میدهد ما نخواهد بخشید "

ریسکان در وصف طبیعت میگوید جمال روز در وقت طلوع آفتاب و هنگام غروب تماشای توده های آریکه، بور خورشید آنها را نارنگهای مختلف جلوه گر ساخته و مثل آتشی میمانند که از آسمان ما را تهدید کنند قلب را سروری عظیم و چشم را روشنائی مخصوصی میبخشد. من تمام اقسام سرور را شمرده‌ام در صورتی که رسایل بشری برای انسب آن موجود است برای چه خود را از حرم دهم که آن قسمتهائی را که مخالف صحبت یا مشكوك فيه است استقصاء کنم، اگر بگوئیم مسرتها حد معینی داشته و يك نقطه منتهی میگردند و باید تمام آنها برسیم باید دید که از عمر ما چه نافی میماند هر آس تصور کنند تمام اسرار حیات بی رده اشتباه کرده است و برحق باقی که ما کشف شده بیش از حقایقی که بر یکمفر دهانی که هیچ ارده خرد بیرون رفته ولی از حوادثی که در آن ده رخ داده بند گرفته و تجربیاتی بدست آورده باشد بیش نیست. آن اشخاصیکه زندگانی خود را در راه شهوت رانی و زنا صرف کرده و بعد از آنکه عقب و خیم این رفتار را دیدند دیار املامت میکنند خودشان سزاوار املامت و توبیخ اند و دنیا هیچ تقصیری ندارد

دوتارژ که یکی از مشاهیر ادباء فرانسه است چنین میگوید : وقتی گمان میکنیم که از هوی و هوس و شهوات بهره وافی برده ایم که قوای مادی و ادبی ما بکلی معدوم شده باشد ، آن فرد دوموسه (۱) میگوید : « وقتیکه جوان بودم چندی دنبال هوای نفس رفته و چون بنیمه راه رسیدم دلنگی و افسردگی زیادی بمن دست داد و باین جهت از هماغجا مراجعت نمودم » این يك اعتراف دردناکی است ، و بر ا اگر طریقه حکمت و درستکاری را پیش گرفته بود میتوانست از گذشته خود راضی بوده و بانیة خویش نیز امیدوار باشد .

فصل چهارم

حفظ الصحة

حیات کنونی ما خیلی محتاج رعایت حفظ الصحة است ، زیرا پیشینیان در هوای آزاد و فضای باز زیسته و بیشتر از ماکار های زراعتی مشغول بودند ، ولی ما که همیشه در شهر زندگی میکنیم و اغلب در خانه یا کارخانه مشغول کار هستیم و باین واسطه زود گاهی مانشه ری و اعضاء ما مست گشته بیش از آنها محتاج تقویت اعصاب و دماغ خود میباشیم .

چند جای تأسف است که در این عصر نه چهره هر کس نگاه کنی غبار رنگ زرد و زوئه فرد رفته و صورتی افسرده چیز دیگری مشاهده نمیکنی

درست است بعضی اوقات احتیاطات بعضی موجب میشود که بعضی اشخاص دائماً حالتی شبیه بمرض داشته و مسا میشود که دسواس زیاد خود موجب مرض میگردد ولی بدون شبهه رعایت حفظ الصحة خیلی لازم است مخصوصاً در موقع مرض که تا انسان لوازم صحت را رعایت نکند ممکن نیست که بهبودی حاصل کند و اغلب ضعفی ثبیکه از يك مرض ناشی شده است بوسیله رعایت حفظ الصحة میتوان بر طرف نمود . دانشمندان از خیلی پیش به اهمیت صحت پی برده و بخوبی معنی « عقل سالم دربان سالم است » را فهمیده اند . اعتناء بامر صحت از اهم واجبات است و بهمین

جهت یونانیان تربیت جسم را مثل تربیت عقل اهمیت داده و آنرا يك علم مستقل دانسته و مثل سایر علوم میخواندند و بقدری بوزن اهمیت میدادند که زنان در بازی و سواری با مردان شرکت مینمودند و باین واسطه دارای جمال و صباحت منظری شدند که هنوز ضرب المثل است

لباس چرك پوشیدن و با كثافت زندگی نمودن بكلی از فضیلت دور است و از قدیم گفته اند « نظافت از ایمان است (۱) » ، طب جدید و اکتشافاتی که علمای ابدان کرده اند همه صحت این مثل را تایید میکند ، زیرا امراض زیادی از قبیل وباء و غیره از میکرو هائی ناشی میشوند که در بدن تولید میشود ، بنابر این یاکیزگی منزل و لباس و آب و هواء از مهمترین مسائل است (۲)

جسم انسان دارای چیز هائی است که اگر شخص اندکی در آن تأمل کند مبهوت میشود ، قدری در این گنج معلوماتی که در دماغ جمع شده است فکر کنید سرعت ودقت اطاعت عضلات و کیفیت واقع شدن آنها در زیر تأثیر اراده و اینظر بیاورید ، جلد دارای يك نسج لطیف و ترکیب عجیبی است که از ملیونها خلیه (ساول) تشکیل یافته و محتوی چندین کیلو متر رك و عصب میباشد و از آنجا نیکه دائماً در تجدید است باید بوی توجه کرد و در یاکیزگی و شستشوی آن کوتاهی ننهد تا بتواند وظفه خود را بخوبی انجام دهد ، بعلاوه باید جمیع اجزاء بدن را تمرین داد تا هر يك بطور انتظام بوظیفه خود کار کند زیرا تبدیلی موجب خیلی از امراض میشود چنانکه میتوان در جواب شخصیکه راجع به نبود او « هویدون » سؤال کرده میگوید « زرتین مرض از تبدیلی است »

مرای مذمت هوی و هوس و اهلهاك در لذات خوب است قول یکی از دانشمندان را شاهد بیاوریم ، سنبك میگوید « عظمت و جبروت انزال را خورشدهای شهر کاپو

[۱] این يك حدیث سوی است

[۲] كثات آب بقدری مضرت است که نمیتوان تصور کرد اثاث ابرامیکه در ایران موجود است بواسطه همین كثات آب است بدستگاه در این مملکت چیزی که بدان توجه میشود یاکیزگی آب است و در همین طوران که پایتخت مملکت است و باید سرتق سایر شهرهای ایران باشد آهائیکه وارد آب ابارهای مردم میشود کسیکه دارای دوق سلیم باشد از نگذاشتن بدن متضرر میشود

در هم شکست، کسیکه بر فهای جبال آلپ رامقه‌هور و بقوت بازو و شجاعت سپاهیان خود دشمن را مغلوب ساخت و شاهد فتح و پیروزی رادر برگرفت چنان مغلوب لهو و لعب گردید که ناسانی از جلو رو میان شکست خورد

درست است که حواس ما از بعضی لوازم تنعم بهره‌ور و متنعم میشوند ولی پیروی هوای نفس ما را به پرتگاه بدبختی و خواری نزدیک میکند، افسانه معروف دختر دریا برای این قضیه مثال بسیار شیرین و مناسبی است (۱) بسیاری از امراض امروزه را بی اعتنائی غذاء موجب شده است بدبختانه امروز کلمه « مشروب » مرادف الکحل قرار گرفته است یعنی این لای جان ستان قدری زیادی شده است که مشروب فقط بر الکحل اطلاق میشود و مصیبت‌های بی‌حسابی بر سر اهالی شمال فرود آورده (۲) درست است که خمر در بعضی اوقات دواء نافع است ولی بحدی در استعمال آن افراط میکنند که نصف جنایات و بدبختی‌های انگلستان بواسطه همین الکحل صورت میگردد

ولی آیا تاکنون کسی شنیده است که آب موجب جنابتی شده باشد ؟
من الکحل را « بدبخت‌های جمع شده در خم » نامیده‌ام و این مثل قدیم یهود چه شیرین و پر معنی است ! « وقتی که شیطان توانست یک خانه وارد شود اول شراب بد آنجا میفرستد »
بلبل (۳) میگوید « شراب دست را لرزان، چشم را اشک ریز، نفس را زهر آمیز، ذاکره را معدوم میکند »

سررلی (۴) میگوید « کسیکه عادت به میگساری نمود اعتماد مردم را از خود سلب مینماید، زیرا دیگر لیاقت حفظ اسرار را ندارد و طوری دیوانه میشود که از جماد هم پست تر میگردد، اگر بمگساری مایل گردید مستعد باشید که دوستان و

[۱] در اساطیر قدماء دختر دریا بیش آدم و نیم دیگرش ماهی بود و باواز دلربای خود ملاحان را بطرف خویش کشیده و ایشان را غرق مینمود، محل سکونت او در سواحل ایتالی بود و چون عیلولس آواز او را پسندید از شدت حشم اشعار بود

[۲] مقصود شمال اروپاست

[۳] اولین از علمای طبعی رم بود که در هنگام آتش فشانی وزو هلاک شد [۷۹ ق م]

[۴] سررالی از مشاهیر نویسندگان و سیاستمداران انگلیس است [۱۵۵۹-۱۶۱۸]

وزن و اولادتان شما را استهزاء و ریشخند کنند (۱)

از نوادر شکسپیر است «آبا لارم» است که شخص دشمنی را در دهن جای دهد که عقلش را از وی دزدیده و او را يك حيوان بیخرد کند؟ مابواسطه اینکه از نژاد آدمیم می‌کوشیم که خود را مثل حیوانات احق کنیم، استغفر الله! من با این تشبیه به حیوانات توهین کردم»

ناز هم شکسپیر می‌گوید «من با وجود کمرس صحیح الجسم و قوی لبنیا هستم زیرا در پیری مسگر و سایر مشروباتی که خورم را بسوراند استعمال نکرده‌ام» باین واسطه به سرمای سختی شب هم که در عین حال که پربرف میباشد سخت است، خیلی جای تعجب است که انجیل خمر را رباب مذمت نکرده و گویا باین جهت بوده است که در ممالك گرمسیر شراب انتشار زیادی نداشته (۲)

ولی سلیمان آن را انکار کرده و می‌گوید «عجب مصیبتی است! اینها از چه کسی شکایت دارند و کیستند که این همه عریده و زرد خورد و خون رزی نموده و نصیبشان سرخی چشم است؟ گوی اینها گروه می‌خوارگان اند، پس ترا رنگ شراب در قفس عقل را مات می‌کند گول برد، زیرا ارمز اژدها، نیست که او پشت سر می‌زند و باماری که به پنهانی می‌گذرد»

حیی که ماه امید وادی است و گمان می‌کند از این لای خانه و بران

[۱] هیچ فراموش نمی‌کند که چند سال قبل چند نفر از رفقاء در پس قلعه بدین من آمدند، من شب ایشان را نگاه داشتم ولی یکی از ایشان که ارهمه محترمتر و تقریباً شصت سال از عمرش میرفت برای رفتن اصرار میکرد، یکی از رفقاء آهسته گفت فلانی چون عادت به بیگساری دارد و میخواهد در حضور شما بخورد ما بواسطه برای رفتن اصرار میکند، من باذلیل اینکه اغلب رفقای ساده شرابخوارند و او آن کار در نظر من هیچ قیمتی ندارد قانع کرده او را نگاه داشتم همبیکه نام حورده شد داری خود را از زیر سره‌ها بیرون آورده و شروع به پیمانه ردن نمود. من هور بدیده‌ام کسی آنقدر عرق بخورد بطری را تمام خورد و باین واسطه طوری از اسباب خارج شد که آری شصت ساله پس از اینکه مقداری به پسر خود فحش داد شروع بر روییدن و شکن ردن نمود. هرچه خواستیم از حله خود داری کنیم شواستیم و بی اختیار شایک حمله‌دند شد، پسرش میگفت تهریج شما ماهمین است که ایشان میرقصند و ما می‌جندیم، سچاره از فرط حجلالت صبح در حیصیکه من حواب بودم رفته بود و هنوز بعد از آن شب او را ندیده‌ام، هروقت بیاد آن شب می‌افتم می‌جندم

۲ - پس چرا قرآن از این مسئله عملت نکرده و شراب را جزو گناهان زورک شمرده است در صورتیکه هوای حمار بران از شراب گرمتر است؟

کن کاهه این است نه افکار. کم توجه لدات شریفی میشود که موجب سرور و رحمت عقل است از قبل و سبقی و کتب و صورتهای قشک و ربیا و میل به آسایش و وسایل چیزهای مفید و پسندیده.

خوردن در يك - بهمانه و در بهر سبب دلی عادت به خوردن بیش از حد کفایت به حسب رض و بیماری میشود، هر کس بپزداید زیاد خورددولی خوردن بقدر کفایت سحت است.

پیش گرفتن حد اعتدال در تمام امور و زندگانی يك قاعده اساسی است و رعایت این قاعده برهان صحیح عقل و دلائل سلاطین ذرق شعا می باشد باید در وی سفره نشستن و بر عقل حکم میکنند که انسان وقتی دست از خوردن بکشد که همواره احساس گرسنگی مینماید، معده خود را با خوردن زیاد سنگین نکند و بر او قدر بر فکر نخواهد بود و قلب شما نیز ناراحت نخواهد بود. - از غذای طهر کمی راحت کردن مفید است ولی نباید وقت بین دو غذا را صرف راحت کرد.

باید دانست که خوردن برای زنده بودن است نه زندگی برای خوردن و این بهترین بصاحتی است که در این باب میتوان کرد.

عده مبتلایان سوء هضم قدری زیاد است که چندین برابر مبتلایان به امراض دیگر می باشد و این فقط بواسطه عدم رعایت حکمت و اعتدال در غذا خوردن است.

بیکون میگوید «غذائی را که بدان عادت کرده اید تغییر مدهید و اگر مجبور شدید نهایت حزم و احتیاط را بکار برید، بر هر کس در موقع خوردن دستور عقل رفتار کند حق دارد که زندگانی دراز امیدوار باشد»

هر قدر وقت خود را صرف استنشاق هوای پاک آزاد نمائیم ضرر نکرده ایم و این مثل قدیم رومی چقدر پر معنی است (سحت در هواست) و بنا بر این هر چه شخص در فضای ناز مانده هوای آزاد را استنشاق کند بیش از حد حاجت نکرده است آب پاک مثل هوای پاک برای بدن لازم و ضروری است و باید در ظاهر و باطن استعمال نمود.

باید دانست که غذا خیلی بیش از دواء در صحت مؤثر است، درست است که جمعیت شاهنشاهی انگلیس استعمال دواء را پذیرفته و بیکون نیز آنرا پسندیده است ولی این

بك حبط بزرگی است (۱)، لوك (۲) اول کسی است، که کمی فایده دوا را بیان کرده میگوید «اگر ماقوانین حفظ الصحة را رعایت کنیم کمتر محتاج دوا خواهیم شد»
 ناپلیون میگوید «مبدأ حیات را خسته نکنید و آن را فرصت دفاع از خود بدهید زیرا باین واسطه دارای قوتی خواهید شد که موبسله دواء نمیتوان بدان نایل گردید»
 خوبی آب و هواء و انتظام امر غذا برای نیل صحت و حفظ جوانی بك فاءه اساسی است، صحت تنها صحت جسم نیست و یکی از دانشمندان میگوید «خشم و کینه، حزن و ترس، صحت ما لطمه وارد آورد و قوای حیوی ما را ضعیف مینماید»
 اما شادی و نشاط و خرمی و آرامش قلب برای صحت اسباب بسیار مفیدی هستند «
 باین واسطه لیکیرج قانون گذار معروف یونانی بر تمام اهالی اسپارت واجب کرده که در اطاق غذا خوری خود تمثال کوچکی از رب النوع خنده بگذارد
 همینکه صحت ما منحرف شد بخوبی احساس میکنیم که کمتر چیزی در قوای عصبی ما مؤثر است و این خود دلیل بزرگی است برای لزوم راحت و استنشاق هواء آزاد ..

گروهی معتقدند که مجبور کردن بچکار و اشتغال او را میکشد ولی کمتر دیده شده است که کار زیاد کسی را کشته باشد.

چیزی که شخص را هلاك میکند غم و اندوه و گرفتگی خاطر است که گریبان گیر اشخاصی میشود که زیاد کار دارند و الا تبلی و شهوت پرستی قدری خطر ناك و کشنده است که زحمت و خستگی در جنب او قابل ذکر نیست. دماغ مثل عضلات محتاج ورزش است (۳) اگر وقت خود را مرتب کرده و در کار و عمل از حد طاقت تجاوز ننمایید بطور قطع صحتتان پیش خواهد رفت ولو اینکه زیاد کار کنید
 هر يك از ما گاهی احساس میکند که ارقی (۴) باو دست داده است. این

(۱) من نمیتوانم عدم فائده دوا را باور کنم زیرا هرچه خود تجربه کرده ام دوا خیلی مفید است و باید همینکه آدم احساس انحراف صحت کرد طبیب رجوع نماید
 (۲) یکی از فلاسفه معروف انگلیس و اغلب مباحث او راجع قوه مدرکه اسان است (۱۷۰۴-۱۵۳۲)

(۳) شاید اول کسی که این حرف را زده غزالی باشد
 (۴) ارق حالتی است که هنگام خواب باسان دست داده و بواسطه افکار پریشان و خیالات درهم او را از خواب باز میدارد. چون در فارسی مرادفی نداشت یا ما نمیدانستیم ناچار همان ارق را استعمال نمودیم

حالتی است خیلی مضر. زیرا انسان احساس يك مصیبت دائمی و سختی طاقت فرسائی میماید که تصور میکند غیر قابل تحمل است. برای از بین بردن این حالت یا مرض نیز هیچ راه عقلی نظرش نمیرسد اما باید دانست که ارق کسی را نگشته و از اینکه بزودی زوال پیدا کند مأیوس نباید شد ولی باید نکلی از استعمال دواهای خواب آور دوری کرد زیرا بی اندازه مضر است، شخصی که باین حالت دچار است نباید در منزل منزوری شده و گوشه گیری اختیار نماید بلکه لازم است که دست از گوشه گیری کشیده و با مردم معاشرت نماید زیرا معاشرت موجب پراکندگی خیالات مایل و جمعیت خاطر میباشد و در نتیجه مرض بیخوابی نیز از بین میرود، و قتیکه این مرض دست از سر شما برداشت و بحالت طبیعی برگشتند قدر نعمت لذت خواب را بدانید زیرا این نعمتی است که نمیتوان قیمت برای آن معین کرد

گاهی اتفاق میافتد که برای اشخاصی امراض عقلی رخ میدهد و در قفسه شگسیر طبائی که به معالجه امراض ظاهری مشغولند نتوانستند این سؤال پادشاه ما کبیت را که «آیا ممکنست مرض عقل را معالجه کرد؟ و یا وسیله ای برای ریشه کن نمودن حزن و اندوهی که در ذهن جای گیر و باخستگی و ملالی که در فکر عارض میشود در دست هست؟ طب ار معالجه این امراض عاجز است ولی گاهی خود بخود از خاطره انسان محو شده و يك فراموشی باطن آدم را از این کثافات متراکمه پاک می نماید» جواب دهند

البته صحت تنها مایه خوشبختی نیست ولی شخص بیمار اگر تمام نعمتهای گیتی را داشته باشد بدبخت است و کسی که بصحت با نظر بی اعتنائی نگاه میکند احق است

وقتی که شخص مجبور شد بیش از حد توانائی بکاری مشغول شود معلومست که آثار خوب انجام نخواهد داد، زیرا روح را مجبور کردن برای کار مضرت و بعد از خستگی مدتی وقت برای راحت لازم است و کسی که در حال خستگی بانجام کاری مشغول شود آثار عجز و نقص در کار او ظاهر خواهد بود و از هر کاری ممکنست که شخص این تجربه را حاصل کند و ببیند که چگونه در آن حالت دست او لرزیده و معطیم اراده او نیست پس لازمست که انسان در هر کاری با مسرت و انبساط وارد شده و از راحت و غذا و تعطیل و ورزش بهره کافی ببرد

اشخاص ضعیف البنیه باید از کارها و کارهای بیهوده بپاشند و در این است دوری کنند ، برابر ضعف بنیه آنها خواهد افزود غرض صاف آنستکه دارای مصلحتی هستند ، در چنین کارها بیشتر در صحت ایشان مؤثر است ولی مع ذلك بعضی اشخاص هسته در که با داشتن حالات مذکوره ناچار اند که بکارهایی خسته کننده مشغول شوند ولی علماً حد او را باینگونه اشخاص کم سرو قاضی و روشنی درونی در احوال صحت وایش عوض داده است و بسا اشخاص که ضعف دائمی منتهی به مستند و کم در سرو و شادمانی و دلخوشی سر مشق تندرستان میباشد و گوئی حیات ایشان بمنور صفاء قلب و روشنی درون و جمال و ربانی میباشد

فصل پنجم تربیت خانوادگی

از دیر زمانی دانشمندان و متفکرین اهمیت تربیت را بیان کرده اند ، در مجموعه آداب هنود آمده است که « علم و معرفت نفس ترین سرمایه است که انسان در حیات خویش بدست یابد » ، زیرا ترس اینست که شورش و باد آرد آنرا برد ندارد ، افلاطون میگوید : « تربیت زیبا ترین چیزی است که مردان بزرگ ذخیره کنند » ، موتینی میگوید : « جهالت پدر بد بختی است » فولر (۱) میگوید : « علم زیبا ترین چیزی است که بدگیری صاف داده شود »

یکی از اداء و راسه میگوید : تسلط با جهالت خطرناکست ، زندگی شخصی جاهل در هر عصری بیفایده است و چه خوب گفته اند : « انسان محتاج علم است ، نه بتواند زندگانی خود را اداره کرده و اسباب راحت خویش را فراهم نماید » ، تارک میگوید : « باید تربیت و تعلیم را بر همه چیز ترجیح داد » ، شکسپیئر میگوید : « نادانی غضب خداوند و علم نردان هشت است » ، حضرت سلیمان میفرماید : « چقدر خوشبخت است که حکمت اشیاء بی برده و ذکاوت خویش را تقویت نماید » ، سودا و در این کار بیشتر از تجارت و روسیم بوده و دارای فوایدی خواهد گشت که از زربان و لالی شاهوار و سایر چیزهای مرغوب گرانها تر میباشد ، در دست راست حکمت حیات

(۲) از نویسندگان مذهبی انگلیس و دارای تألیفهای بسیاری است از قبیل رجال مشهور و غیره (۱۶۰۸ - ۱۶۶۵)

و در دست چپ ثروت و افتخار و هر چهره سعاد و اقبال خواهد داشت * در جای دیگر میفرماید * حکمت سر دفتر خصال شریف است و باید اول چیزی باشد که از فضایل تحصیل مینمائی *

آن روز کاری که میگفتند علم مخصوصاً برای دختر دارای هیچ فایده ای نیست. گذشت * از آلمانها روایت میکنند که میگفتند کتاب دختر باید جامه دان او باشد و از امثال ایشان است * دختر را باید میان چهار انجیل با چهار دیوار حفظ کرد * * هنوز مدتی از آن وقت که علم را بروحانیون اختصاص داده و بر دیگران حرام کرده بودند نگذشته است * کار بجائی رسیده بود که یکی از نزرکان پاکدامن دانشمند مثل دکتر جونسون میگوید * اگر تمام مردم خواندن و نوشتن بیاموزند چه کسی بکارهای دستی خواهد پرداخت ؟ *

بعد از این زمانی رسید که بلزوم تربیت معتقد شدند ولی گفتند باید حدود تحصیل همان اندازه باشد که برای يك بچه لازم است و تحصیل اولاد فقراء نباید از حدود خواندن و نوشتن و قدری حساب تجاوز کند * بعدها این حد را برای کسی معین کردند که میخواهد نكسب اشتغال ورزد * هازلیت میگوید * اشخاصی که میخواهند بکارهای تجارنی اشتغال ورزند برای ایشان يك تحصیل ابتدائی کافیت * و * در صورتیکه کارهای دیگری آدم را باز ندارد هر کسی میتواند كسب ثروت کند *

لیکن امروز صنعتگران را به تحصیل علم تشویق میکنیم * نه فقط برای اینکه ازین ایشان رجال زرك و مردان نامی ظهور نمایند * و بکتور هوگو (۱) میگوید * هر كس يك مدرسه را باز کند يك محبس را بسته است * * یقیناً از رجال دولت سوس میگوید * بسیاری از اولاد ما برای فقر و درویشی متولد میشوند ولی نباید بگذاریم که شکار جهل و نادانی شوند *

سال ۱۸۷۰ که قانون تعلیم اجباری در انگلستان مجری گردید يك سال تاریخی است * زیرا عدد شاگردان مدارس ابتدائی در آن سال يك میلیون و چهار صد هزار نفر بودند و در سنه ۱۸۹۶ به پنج میلیون بالغ گردیدند و در نتیجه عدد جنایتکاران که تا سال ۱۸۷۸ در ازدیاد بود حد متوسطی

به بیست هزار و هشتصد رسید و از آن بعدد رونه تنزل رفته در سال ۱۸۹۶ به سیزده هزار رسید،

در بادی امر نظر برسد که تنزل عدد جنایتکاران بیش از ثلث نبوده است ولی اگر عدد نفوس را که بیش از ثلث ترقی کرده اند در نظر بیاوریم می بینیم که عدد جنایتکاران بیشتر از نصف تنزل کرده است و اگر به نسبت ترقی نفوس، عدد ایشان محفوظ میماند بجای سیزده هزار بیست و هشت هزار بالغ میشدند یعنی بیش از دو برابر بودند و بجای چهار میلیون که در تاریخ مزبور خرج نظمیه و پلیس میشد هشت میلیون لازم بود

در عدد جوانان گناهکاری که مخالف قوانین ادب و اخلاق و انسانیت رفتار میکنند نیز نقص محدودی حاصل گردیده است، زیرا در سال ۱۸۵۶ عدد ایشان به ده هزار و در سال ۱۸۷۶ بهفت هزار و در سال ۱۸۸۱ به شش هزار و در سال ۱۸۹۶ به پنج هزار و صد نفر رسید

عدد فقراء نیز کمتر از سابق گردیده،

زیرا در سال ۱۸۷۱ عدد ایشان به ۴۷ در هزار رسید در صورتیکه قبل از آن از بین هر هزار نفر پنجاه و دو نفر فقیر بودند، سپس عدد فقراء از آن میزان هم تنزل کرده و بالاخره به ۲۲ در هزار رسید، مصارف مساعدتهای عمومی نیز کمتر شد، چنانکه اکنون بهشت میلیون رسیده است و اگر امروز عدد فقراء باندازه سابق بود بجای هشت میلیون شانزده میلیون مخارج لازم بود و در صورتیکه چهار میلیون هم برای دفع جنایتکاران و هشت میلیون برای مساعدت فقراء لازم بود ۱۲ میلیون بیش از امروز مخارج لازم داشتیم

احصائیه جنایتهای بزرگ بخوبی این مسئله را روشن میکند، زیرا عدد اشخاصی که باعمال شاقه محکوم میگرددند از سال ۱۸۶۰ تا سال ۱۸۶۴ به ۲۸۰۰ رسید، سپس از این عدد کاسته و باوجود ترقی نفوس در سال ۱۸۹۵ بیش از ۷۲۹ یعنی ربع سابق نبودند

نتیجه کاسته شدن عدد جنایتکاران این شد که وجود هشت محبس لازم نبود و مخارج و عمارت آنها بمصرف کارهای دیگر رسید

در اینکه جهل و جنایت ارتباط کاملی با یکدیگر دارند هیچ حرفی نیست، مثلاً یکی از احصائیه های محکومین نشان میدهد که از بین ۱۵۷۰۰۰ محکوم فقط ۵۲۰ نفر تحصیل مختصری کرده و پنج هزار نفر دیگر سواد خیلی کمی دارند و باقی بکلی از نعمت خواندن و نوشتن محروم اند

جدول ذیل حد متوسط اشخاصی را که در مملکت انگلیس و گالیه باعمال شاقه محکوم شده اند در هر پنج سال بیان مینماید و این جدول از تقریر (رایورت) عجبها در سال ۱۸۹۳ استخراج گردیده است

سال	متوسط	عدد نفوس
۳۱ دسمبر ۱۸۵۹	۲۸۵۹	۱۹۲۵۷۰۰۰
« « « ۱۸۶۴	۲۸۰۰	۲۰۳۷۰۰۰۰
« « « ۱۸۶۹	۱۹۷۸	۲۱۶۸۱۰۰۰
« « « ۱۷۸۴	۱۶۲۲	۲۳۰۸۸۰۰۰
« « « ۱۸۷۹	* ۱۶۳۳	۲۴۷۰۰۰۰۰
« « « ۱۸۸۴	۱۴۲۷	۲۶۳۱۳۲۵۱
« « « ۱۸۸۹	۹۴۵	۲۷۸۳۰۱۷۹
« « « ۱۸۹۲	۷۹۱	۲۹۰۵۵۵۵۰

* گمانم صحیح این عدد ۱۵۳۳ باشد و در مطبعه غلط چاپ شده باشد

از این جدول بخوبی نقض متوالی در عدد محکومین باعمال شاقه ظاهر میشود اهمیت این ارقام وقتی معلوم میگردد که اردباد متوالی نفوس را در نظر بیاوریم شاید بعضی مرا متهم کنند که از این احصائیه غیر از نفع مادی نظر دیگر را نداشته ام، در صورتیکه قصد من اینست که اشخاصی را که معتقدند مخارجیکه صرف تعلیم و تربیت میشود زیاد است از عقیده خود برگردانیده و ایشان را بفهمانم که نفع مادی تعلیم نیز بیش از مبالغه ای است که در راه آن صرف میشود

اگر در اسباب این جنایات نظر کنیم می بینیم از مفاسد و نزاعهایی ناشی میشود که از بین بردن آن خیلی دشوار است و علت اغلب آنها مسکرات و جهل است

البته غیر از تربیت در مدرسه و آموختن قواعد اخلاق و نظافت موجبات دیگری نیز برای کم شدن مفاسد اخلاقی وجود داشته و مجارائی که گریبان گیر ولگردان و جنایتکاران میشود نیز در این مسئله دخیل بوده است و مخصوصاً يك علت مهم این میباشد که در سر گلر ها دیگر کمتر آن وقایع رخ میدهد، یعنی چون اینکار خود کمتر شده دیگران هم کمتر می بینند که در آن شرکت کنند و البته علت غائی همانا تربیت یافتن مردم است

در اینجا میتوان سه سؤال مهم نمود

(۱) کاری که من میکنم خوب است یا بد ؟

(۲) حق است یا باطل ؟

(۳) زشت است یا زیبا ؟

این سه سؤال است که يك شخص میتواند از ما بکند و حق دارد از ما دلیل بخواهد، در صورتیکه ماحقیقتاً در تربیت و تهذیب يك نقطه صحیحی رسیده باشیم البته میتوانیم جواب صحیح باو داده و با دلایل محکم جواب خود را ثابت کنیم!

از دو قرن و اندی قبل مردم را نصیحت میکردند که کتب خود را فروخته و بقیمت آنها تنور بخرند و موارد حکمت و صنایع مستظرفه را که بیفایده اند (؟) رها کرده و چیزی را جستجو نمایند که ایشان را از سورت سرما حفظ کند، امروز فواید چیزی را که پیشینیان دور انداخته بودند میدانیم ولی متأسفانه طرق تعلیم را بر قواعد طبیعی بنا ننموده ایم، زیرا تربیت تنها دانستن خواندن و نوشتن نیست چنانکه اسباب و آلات خوردن غذا حساب نمیشود

مدنیست مرا تهمت میزند که تربیت مدرسه انگلیسی را انتقاد میکنم، هر چه میخواهند بگویند، من حرف حساب میزنم، مثلاً ما ربان یونانی و لاتینی را در مدارس خود درس میدهم و اشتغال باین دوزبان قسمت مهمی از وقت محصلین ما را فرا میگیرد، البته تحصیل این دو زبان هم لازم است و نباید از منهج (پروگرام) تعلیم انداخت ولی طرز تدریس آنها بکلی غلط است، ما مدت طولی صرف حفظ جملاتی مینمائیم که از بیست قرن پیش متداول بوده و بقدری بالظ و قواعد آنها اهمیت میدهم که بکلی مقصود گوینده از بین میرود و شاگردان نیز از افکار بلندی که در آن موضوعات و جملات است چیزی نمیفهمند و علت اینکه بعد از مدتها صرف وقت

نمیتوانند بان دوزبان تکلم کنند غیر از این مسئله چیزی نیست و تکلم ایشان نه تنها از تکلم یونانیها و رومیهای قدیم دور است بلکه بزبان یونانیها و اسکاثلندیهای معاصر هم هیچ شباهتی ندارد و در هر صورت طریقه تعلیم این لغات بطوری است که ملکه بلاغت را بما نخواهد بخشید و منظوری که ما از تدریس آنها داریم بر آورده نخواهد شد

قدماء برای تکمیل تربیت معامله اهمیت بسیار میدادند و این مطلب را این جمله لاتینی بیان مینماید « ادب را میتوان بوسیله معامله آموخت » و چون ما از این مسئله غفلت کردیم نتیجه ای که میخواهیم نمیتوانیم از تحصیل بگیریم مثلا شخصی مثل شکسیر لاتینی خیلی ناقص میدانست و یونانی او نیز از لاتینی وی خیلی ناقص تر بود، هر اندازه باین کتب شرح و حاشیه اضافه کنیم باز برای تعلیم فایده ای نخواهند داشت

هر کس تحصیل خود را بکتاب منحصر کند و طبیعت مراجعه نه نماید همیشه دارای نقصی است و هیچ وقت مرد کاملی نخواهد شد

از این جهت است که ما از تحصیلات خود فایده مهمی نمیبیریم؛ چسب آت تروث چه خوب میگوید « طرز تعلیم ما خیلی شبیه بحالت کسی است که کتابی در علم نبات روی کستانهای خوانده و منتظر باشد که به آن وسیله گلبنان نمو کرده و گل بدهند » تنها حفظ کردن عبارت تعلیم و تربیت نیست بلکه تربیت آن است که اسان حقیقت عفو و گذشت و چشم پوشی از لغزشهای دیگران را بفهمد و مقصود از تعلیم این نیست که مردم حقوقی و فقیه یا سرباز و معلم بشوند بلکه مقصود این است که مردم آدم شوند، میلتون میگوید « تربیت شریف و کامل آن است که شخص راطوری مستعد کند که بتواند وظیفه شخصی و عمومی خود را چه در وقت صلح و چه هنگام جنگ انجام دهد »

یکی دیگر از دلائل نقص تربیت ما این است که اشخاصی که بعد از خروج از مدرسه باز هم بدرس و تحصیل اشتغال ورزند خیلی کمند، در صورتیکه آدم تا زنده است باید تحصیل کند، در امثال است « زنده باش و مادامیکه زنده هستی بیاموز » چیزی که دانستن آن برای ما مهم میباشد این است که آیا ما به معلوماتی که از جراید و مجلات بدست میاوریم اکتفا کنیم یا اینکه راهی را اختیار کنیم که شباهتی

يك تربيت منظم و مرتب داشته باشد ؟

من در غير اين محل قول يكي از بزرگان كه در تعليم و تربيت حجت است در اين خصوص ذكر کرده ام و آنستون قولی شبیه به آن از عالم معروف هيكللی (از علمای انگلیس و تولد او ۱۸۲۵) شاهد میآورم .

« تعليم صحيح آن است كه يك جوان يانزده ياشانزده ساله زبان مادری خود را بخوبی بخواند و بنويسد ، بعلاوه دارای مقداری بلاغت بوده و مختصری از تاريخ و قوانين مملكت خویش ، و مهمترين قواعد حيات اجتماعي و بقدر لزوم علوم طبيعي و معرفه النفس و حساب و هندسه و بعضی قواعد منطقی بداند ، اما موسیقى و نقاشی بايد از اسباب سرور و تفريح باشد نه اينكه شغل شاغل خويشتن قرار دهد »

اغلب مردم ميل دارند كه اين گفته جون هنتر را بر خود تطبيق نمايند در جوانی همیشه ميل داشتيم كه اسرار ابر و گياه ها را بدانم ، سبب تغيير برگها را در فصل خزان بفهمم ، مورچه و قورباغه و كرم ابريشم را با دقت تحت مطالعه قرار دهم و راجع به چيز ها نيکه مردم نمیدانستند ، يابابی اعتنائی بانها نظر میکردند با اصرار تحقيق و سؤال مينمودم »

لوك در كتاب شرح تربيت ميگويد « من راجع بكتاب فقط يك عقیده دارم و آن اين است كه جميع آوری آن چندان در تربيت مؤثر نيست و بايد دو چيز ديگر كه خیلی در اين مسئله دخيل اند بكتاب اضافه نمود ، آن دو چيز فكر و مباحثه است ، زیرا مطالعه موادی برای انسان نهييه ميكند كه ممكن است بعضی قسمتهای آن بی افايده باشد ، ولی فكر مواد مفيد را انتخاب و آنها را مرتب و منظم ميكند ، چه كتاب مثل انباری است كه مواد و اسباب بنيائی در آن جمع شده باشد و وظيفه فكر انتخاب سنك و كچ و تخنه و صف دادن احجار و بالاخره بالا بردن ديوار است ، و وظيفه مباحثه تحقق در تركيب آن بناء و تفرج در اطافها و نظر در انتظام و توازن و توافق اجزاء و پی بردن بمحاسن و معاييب هر يك از آنها است ، پس مباحثه بهترين وسيله ابست برای تكميل نواقص انسان و ازدياد معلومات او ، زیرا حقایقي را كه ما نمیدانيم بما مي آموزد و مثل مطالعه و فكر فوايد گرانها بما خواهد بخشيد »



فصل پنجم

تربیت شخصی

وظیفه تربیت اصلاح اخلاقی است ' تربیت از سن کودکی شروع میشود ' در مدرسه ترقی میکنند ولی در يك محل معین توقف نخواهد کرد ' بلکه با انسان نموده و با حیات او سیر مینماید ' خواه انسان باین حقیقت اعتراف بکند یا نکند ' ما نباید بچیز هائیکه از تصادف میاموزیم اکتفا کنیم ' بلکه باید دائماً در تحصیل باشیم ' جییون (۱) میگوید ' هر يك از ما دارای دو تربیت است که یکی از دیگران و دیگری از شخص خود میاموزند ' تربیت دومی خیلی دارای اهمیت است زیرا آنچه را که از خود میاموزیم خیلی مفید تر از چیزی است که دیگری بما میاموزد ' لوك میگوید ' يك عالم حقیقی به مجرد پیروی نصاب و ارشاد معلم نبوغ نکرده و دارای شهرت و امتیاز نشده است '

شخصی که خود را در بین همگنان و اقربان خویش ممتاز نمی بیند نباید مأیوس گردد زیرا شرط نیست که اشخاص عاقل و با استعداد در اولین بار پیشرفت کنند البته اهمال کاری و تنبلی موجب عدم پیشرفت میگردد و کسیکه يك بار دو مرتبه نتوانست پیشرفت کند نباید مأیوس گشته و دست از کوشش بکشد و تصور کند همان طور که تاکنون موفق نشده در آینده نیز موفق نخواهد شد ' زیرا کسیکه در طلب کاری کوشید و استقامت و پایداری بخرج داد عاقبت موفق خواهد گشت

بسیاری از مردم در کوچکی بزرگ و با استعداد بنظر میآمده اند ولی در بزرگی بجائی نرسیده اند و بسیاری از رجال بزرگ در مدرسه دارای شهرت و امتیازی نبوده اند ولی در بزرگی ببلند ترین پایه شهرت و برتری رسیده اند ' چنانکه ولتتون و نابلسون در کوچکی علایم ترقی و بزرگی را نشان نمیدادند و نیوتون و سوفت و کلابف و سوارتر اسکات و غیر هم نیز همینطور بودند

شخصی در خصوص روشنی قریحه میگوید ' قریحه میل فطری شدید ناکار است ' ' این قول خیلی بحقیقت نزدیک است ' لیلی میگوید ' وقتی که طبع مساعدت

نکند هیچ عملی مفید نیست، چنانکه طبع بدون کار نتیجه ندارد.
 ما غالباً اشخاص با ذکاوتی را می بینیم که بواسطه ضعف صحت یا نقصی در عزم
 و اراده در زندگانی پیشرفت نکرده اند؛ راجع باین اشخاص گفته میگوید «مثل درختی
 هستند که گلهای رنگارنگ میدهند ولی دارای هیچ نمری نیست»
 عاقبت ایشان غالباً وخیم بوده و اشخاصی که از ایشان کمتر هوش و ذکاوت
 داشته اند ولی در نازکی و لطافت احساس و دقت التفات از ایشان پیش بوده اند ستاره
 بختشان درخشیده و پایه شان بالا رفته و وطن خود را نیز ترقی داده اند

برخی از مردم بقدر و قیمت واقعی علم معتقد نیستند، ارنولد علت این اشتباه
 را بخوبی شرح داده میگوید «این از اشتباهی که بین سلامت قلب یعنی نیک فطرتی
 و نادانی میشود رخ داده است، باید بین این دو تمیز داده شود، زیرا اگر شخصی را
 از معلوماتی که دارد مجرد نمائیم یک بچه نخواهد شد، بلکه حیوانی بسیار چمپوش
 و خطرناک خواهد گشت» در جای دیگر میگوید «وقتی که مردم به مرشدان اعتنا
 نکردند بندگان شهوت خود شده و جهالت و نادانی بچگی نقص مردان را نیز ضمیمه
 خواهند کرد»

کسیکه در مدرسه دارای تربیت خوبی شد مانعی ندارد که آن تربیت و روش را
 تعقیب نماید. زیرا مقصود از تربیت صحیح چنانکه حضرت سلیمان میفرماید «اظهار
 دلایل حکمت و معرفت و عمل باقوال حکماء و فرا گرفتن تعلیمی است که مطابق عقل
 و قواعد عدل و حکمت و مساوات باشد و ایجاد قوه ایست که مابین علم و نادانی جوانان
 قضاوت کند»

تورو میگوید «انسان برای پیدا کردن یک درهم از راه منحرف گشته پشت
 خود را خیم میکند ولی باقوال طلائی حکماء که عقلای هر زمان و هر مکان بحقیقت
 آن اعتراف کرده اند بانظر بی اعتنائی مینگرد»

یک مثل فرانسوی است «کاش در جوانی میدانستیم تا در پیری میتوانستیم (۱)»
 تربیت صحیح تنها چیزی است که در جوانی دانش و در پیری توانائی و قدرت بما می
 بخشد، ما نباید برای دانستن هر کاری تجربه کنیم، زیرا تجربه چنانکه فرانکلن

میگوید « مدرسه ایست که سرمایه بشماری را تمام کرده و فقط ابلهان بیشمار در آنجا میاموزند (۱) »

دقت و فکر در ابتداء از بزرگترین وسایل پیشرفت است . کسیکه از ابتداء بداند چه کار کند پیشرفت او مسلم است و هر کس در ابتداء دقت نکند دوچار سختیهای طاقت فرسا خواهد گردید

وقتیکه در کتاب با شرح حال یکی از بزرگان فکر و یا مسلکی را دیده و پسندیدی آنرا در خاطر خویش نقش کن و از اینکه علمت از وقفا و آشنایان کمتر است خجل مباش زیرا ما باید از ندانستن چیزی خجالت بکشیم که آموختن آن برای ما میسر بوده و نیاموخته ایم

تربیت را نباید باموختن زبان و حفظ وقایع منحصر کرد ، زیرا علم خزانه مفیدی است و در آینده از انسان دستگیری میکند ولی تربیت نهالی را غرس میکند که چندین برابر نمر خواهد داد ، هنوز مزایای علم بخوبی معلوم نشده است ، اگر چه علم نسبت بحکمت چیز جزئی شمار میرود بعضیها گفته اند :

وقتیکه شخص علم آموخت از آموخته سرمست ناده غرور خواهد گردید ولی حکیم از این شرمسار است که آنچه را که نمیداند خیلی بیشتر از آن است که میداند (۲)

در حقیقت هم ما چیزی نمیدانیم و آدم دانا میفهمد که معلومات او خیلی جزئیست.

برخی بخطا گفته اند ؟ معارف يك مجموعه از مواد پریشان بی فایده ایست . لیکن کسیکه آن مواد را ندانسته باشد دانشمند حساب نمیشود و اکنون فضل سیاری از علوم که سابق آنها را بیفایده میدانستند معلوم شده است

(۱) کاش اولیای محترم معارف متوجه این نکته میشدند و سالی يك مرتبه تشکیلات مدارس را برای تجربه تغییر نمیدادند

(۲) این مضمون در تمام السنه و بسارات مختلف گفته شده است ، در فارسی نیز اشعار و حکایات زیادی در این خصوص موجود است ، از جمله برگزین حکماء و دانشمندان شرق شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا میگوید

« دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت بکوی ندانست ولی موی شکافت
« اندر دل من هزار حورشید بتافت آخر کمال ذره ای راه نیافت »

کنجسلی میگوید: «ما از لهرباء (الکتریک) صرفه وقت، از قوانین اجتماعی اقتصاد مالی، و از قوانین صحی نمدرستی، و از تقویت فکر خسته شدن دماغ و استفاده برده ایم، اما استفاده ما از تربیت روح و قوانین علم النفس خیلی بیش از آنها بوده و هرچه در این خصوص بگوئیم مبالغه نکرده ایم»

اسپنسر میگوید: «ما به تحصیل علم اهمیت بسیار میدهم، زیرا علم است که حفظ حیات و ضمانت اسباب معیشت و حصول صحت و نمدرستی میکند و اسان را بوظیفه شناسی و طریق زندگانی اجتماعی که برای هر وطن پرست لازم است - راه نمائی کرده و او را وادار میکند که از فنون و اقسام صنایع استفاده نماید و اوست که عقل را زرقی داده و ادب را حیات بخشیده و آدم را بجای دیات راهنمایی میکند»

استانلی میگوید: «پس دانستن حقایق چیز بسیار پسندیده است ولی اشخاصی که این میل را داشته باشند خیلی کمند؛ ما، فواید اکتشافاتی که علماء بدون قصد و فقط بحکم میل دانستن حقایق بدان موفق شده اند بعد از قرن‌ها از گذشتن تاریخ آنها بی‌بردیم». حضرت سلیمان میفرماید: «عاقل برای این فکر میکند که حکمت و دانش وی زیاده تر گردد»

مقصود از ابراد اقوال بزرگان مذکور در فوق این است که خطا و اشتباه اشخاصی را که علم را بهوده میدانند نشان دهیم، زیرا در حقیقت علمی که دارای هیچ فایده‌ای نباشد خیلی کم است و دانستن هر چیزی از ندانستن آن بهتر است و چیزی که کوچک و بی اهمیت باشد در دنیا نیست و آنکه از همه چیز کوچکتر است عقل انسان می باشد

خیلی جای تأسف است که اسامی بعضی از مکتشفین بزرگ از بین رفته و امروز نمیتوانیم حق شکر و سپاس ایشان را ادا کنیم، چقدر خوب بود که نام ایشان را میدانستیم و آنطوری که لازم بود از ایشان قدردانی میکردیم، زیرا مسلماً آن بزرگان برای غرض شخصی یا از روی احتیاج به آن کارهای بزرگ و مفید مبادرت نورزیده اند،

برای کسیکه میخواهد حقیقتاً از زندگانی برخوردار و بهره مند گردد کوشش دائمی و توجه بکار و دقت در آن از هر چیزی لازمه‌تر است، شخصی که نصف توجه خود

را صرف کار خویش نماید بیش از صف وقتی که برای انجام آن لازم است صرف نخواهد کرد ،

چقدر جای تأسف است که لذتهای ادبی تاکنون نتوانسته اند بر سعادت و خوشبختی انسان بیفزایند و با وجودیکه معنی اصلی کلمه مدرسه در زبان یونانی راحت و ورزش است مدرسه نتوانسته است این خدمت را چنانکه سزاوار است انجام دهد با وجودیکه در بعضی مذاهب مسائل بسیاری است که مخالف عقل میباشد ولی يك چیز پسندیده ای نیز دارند ، مثلاً اساس این مذاهب روی ترتیب وقاعده آن بر محبت و عایت آن رسیدن بمقصود است

آدم استعداد همه چیز را دارد ، اوست که ارتفاع کوه های بلند و عمق دریای محیط را تعیین و علم حساب و اختراع کرده ولی مع ذلك چقدر ضعیف است و چقدر احتیاجات فراوان دارد و با این حال میتواند بچه درجات عالی برسد ! یاسکال (۱) نوع انسان را چنین وصف میکند « مخلوق بافکری است ، خیال میکند و تحقیق می نماید ، آنچه را میداند کم و آنچه را نمیداند خیلی زیاد است ، گاهی میخواهد و گاهی نمیکند ، تصور میکند و حس مینماید »

در جای دیگر میگوید « انسان مثل يك نی ضعیف ولی با فکر است ، برای شکستن این نی قوت زیادی لازم نیست ، زیرا برای کشتن انسان اندکی بخار و يك قطره آب کافیت »

برای اینکه انسان يك آدم کاملی شود يك عقل روشن و يك قلب پاک و بیغش و يك قوه حاکمه و يك جسم صحیح لازم دارد ، و قتیکه عقل روشن و بزرگ نباشد حوادث و مسائل مارا متحیر میکنند ، و قتیکه دل ما پاک و بیغش نباشد خود خواه و منفعت پرست خواهیم شد ، و بدون قوه حاکمه هر قدمیکه برمیداریم اگرچه از روی تربیت پاک و قصد خوبی باشد موجب زیان و خسران میگردد و در صورتیکه بدن سالم و جسم صحیحی نداشته باشیم نمیتوانیم کار های خود را انجام دهیم

هر گاه نخواهیم کسی را بستائیم میگوئیم دارای کمال تربیت است یعنی دارای صفات فوق بوده و بقول تا کبریه « شخص مستقیم خوش اخلاق فعالیست » ، در صورتی

که خیلی کم اتفاق می افتد که این صفات در یک نفر جمع شود
بهترین راهی که باید شخص برای تهذیب اخلاق خویش بگیرد راهی است که
«استیمارمیل» نشان داده است «شخص باید در کارهای خود چه نزرک باشد چه کوچک
دقیق باشد و بان توجه کامل کند و هیچ چیز او را از عزم خود باز نگرداند و
هیچ رأیی را از هیچ کس و هیچ مقامی قبول نکند مگر بعد از تحقیق کامل و دقت
زیاد، بطوریکه سفسطه و مغالطه را کاملاً از حقیقت تمیز بدهد، در موقع گفتگو یا
نوشتن باید معنی و حدود الفاظ را بداند و مقصود خود را با عبارتی واضح و پوست
کنده بیان کند، این است دروسی که دانستن آن بی اندازه لازم است

هر کسی میتواند باین نصیحت کار کند، زیرا قسمتهای ابتدائی هر تربیتی
برای همه کی میسر است و شریف و ضعیف و درویش و توانگر در آن یکسانند،
مثلاً سرچونز (۱) توانست باثروت مختصری دارای تربیتی شاهانه گردد و از قدیم
گفته اند: «تحصیل علم طریقی شاهانه لازم ندارد» اما من میگویم هر طریقی که
مارا با علم برساند شاهانه است

مابا پیروی این نصایح و رعایت اصول تربیت به بلندترین پایه ای از مقاصد
خود خواهیم رسید، زیرا تربیت بما میفهماند که همه چیز رو به ترقی و کمال
نمیرود، و ما را از آداب حقیقی بهره ور و بحقایق طبیعت آشنا مینماید و منام ثروت
را برای ما بچربان میاندازد،

اگر توانیم اشخاصی شویم که این گفته شکسپیر «ما اشخاصی بوده ایم که مادر
روز کار نظیر ما را نژائیده است» در باره ما صدق کند میتوانیم از تربیت بهره
کافی برده و خود را باین زیور گرابها آرایش دهیم

اگر تربیت نتیجه ای که منظور است ندهد باید دانست که نقص از تربیت است
نه از عقل تربیت شده، بیکون راجع باین مسئله چنین میگوید «مردم چون فایده
علم را دانستند با کوشش فراوان آنرا تحصیل کردند، این تحصیل با واسطه میل فطری
و یا رغبت در اکتشافات و یا برای تفریح و یا برای شهرت بود و کمتر کسی دیده شده
است که فقط بقصد خدمت بنوع تحصیل علم پرداخته باشد»

(۱) از مستشرقین معروف و در ۱۷۴۶ در لندن متولد شده، مدتی در آجا
وکیل عدلیه و بعد در کلکته قاضی بود، در سال ۱۷۹۴ در آجا در گذشت،
بیست زبان میدانست و کتابهای زیادی بزبانهای مختلفه دارد و از آنجمله تعلقات سحر را
از عربی بآنلیسی ترجمه نموده است

فصل هفتم کتابخانه

در پنج قرن قبل یکی از بزرگان انگلیس در ستایش کتاب میگوید « این است معلمی که بدون مصاو تازیانه مارا تربیت میکند ، خشمناک نمیشود و بدرفتاری نمیکند ، از مادوری نمینماید ، هر چه را از وی پرسیم جواب آن را از ما دریغ ندارد ، از بی اعتنائی ما نمیرنجد ، اگر جاهل باشیم مارا استهزاء نمیکند »

این سخن را در زمانی گفته اند که کتاب خیلی کمیاب و وسیله استمناسخ و حمل و نقل و مطالعه آن بسی دشوار بوده است ، کتب علمی نایاب ، دیوانهای شعراء امثال میلتون و شکسپیر در دسترس مردم نبوده علم شیمی و طبقات الارض کشف نگشته و مجهول بود ، در صورتیکه در آن زمان مردم چنین عقیده ای راجع بکتاب داشتند . امروز که کتابها چاپ میشوند ، با حجمی کم چک و جلد های ظریف زیبا جلد میگردند و هر قسم کتاب برای هر کس میسر و فراوان است چرا باید از این گنجینه های حکمت و گوهر های گرانبها استفاده نکنیم

منافعی که علم به مردم رسانیده بقدری است که با قلم نمیتوان شرح داد ، بعضی از مردم تصور میکنند مخارجی که برای مدارس و کتابخانه ها و موزه ها میشود زیاد و کمر شکن است ، در صورتیکه این سرمایه ایست که برای خوشبختی و سعادت ملت محفوظ میماند

شوینهور (۱) میگوید « فایده اقتصادی من از علم بیش از فواید دیگر بوده است »

برخی مرا انتقاد میکنند که چرا گفته ام « آن روزی که کارگران و کسبه بیش از دیگران بمطالعه مشغول شوند نزدیک است ، معلوم است که در هر شهر و هر قصبه از مملکت ما کتابخانه تاسیس شود بواسطه میل اکثر مردم آنجا میباشد

(۱) از فلاسفه معروف آلمان و در بسیاری از علوم شعر داشته و به بدیهی [تساؤم] معروف است ، مؤلفات بسیاری از خود بیادگار گذاشته و کتابهای او با کثر لغات ترجمه شده از جمله مترجم عربی این کتاب ، کتاب او را راجع بزن بری ترجمه کرده است تولد او در ۱۸۶۰ و وفاتش در ۱۸۸۷ بوده است

عده رجال کلیسا و اشخاصی که طالب علوم عقلی باشند نیز نسبت بسایرین کم است و اکثریت مردم نیز عبارت از تجار کوچک و کسبه و کارگران میباشد و همانها نیز بتأسیس کتابخانه میپردازند و البته در این صورت ایشان بیش از دیگران بمطالعه مشغول خواهند شد، بعلاوه باید برای کارگران شهر ها کتابخانه تأسیس کرد، زیرا زندگانی یکنواخت ایشان را خسته میکند و باید برای تسلیت خاطر خود وسیله داشته باشند، توانگری که از زندگانی شهر خسته شد میتواند بشکار پرداخته و از شکار آهو و تبع عادات وی بردن بچراگاهها و منازل ایشان خود را مشغول کرده رنج زندگانی را فراموش نماید، بابوسیله تهیه اسباب و ادوات و آلات و اثاث گرانها و متنوع کردن کار و خوراک خود خوبستن را تسلی دهد، دهقان زمین را شخم میزند، زراعت خود را درو میکند، به تربیت گاو و کوسفند، میپردازد و اگر چه کارهای او پر زحمت است ولی این کار ها خود دارای لذت و مسرتی است که روح دهقان را شاد کرده و رنج زحمت را از یاد او میبرد، ولی یکنفر شهری که زندگانی او یکنواخت میباشد و قتیکه افسردگی و رنجی بخاطر او راه یافت جز اینکه بخواند چه میتواند بکند؟ معروفست که شخصی از خدمتکار و رسورث پرسید که اطاق کار آقای شما کجاست او اطاق خواب را نشان داده گفت انجاست

لازم بتوضیح بیان نیست که کارگران بیش از دیگران احساس خستگی از حیات و ملال خاطر میکنند، زیرا اغلب ایشان مجبور اند که در کار خانه فقط يك کار باجزء کوچکی از يك کار انجام دهند و معلوم است که اینگونه زندگانی چقدر آدم را خسته میکند، اگر برای این بیچارگان کتابخانه تأسیس نشود که بوسیله مطالعه رنج زندگی و زحمت کار را فراموش کنند مثل يك آلات بیحسی خواهند بود که بدون عقل و اراده حرکت میکند، مخصوصاً اکنون که ساعات کار کم شده و کارگران ساعات زیادی برای راحت دارند این کار لازمتر است، زیرا در صورت نبودن کتابخانه مجبور اند وقت خود را بیهوده و به تنبلی بگذرانند و این بسیار بد است، زیرا راحت جزء فضایل و تنبلی از بزرگترین رذایل بشمار میرود، اولی موجب سعادت و خوشبختی و دومی علت هر زیان و بدبختی است،

یکی از کارهای بسیار خوب و پسندیده این است که هر مدرسه ای دارای

کتاب خانه‌ای است، این کار گذشته از اینکه بتحصیل محصلین کمک میکند، ایشان را متوجه فواید کتاب نموده و میل مطالعه در قلوب ایشان غرس مینماید و خواهند دانست که کتابخانه خود بزرگترین مدرسه است که اشخاص بزرگ در آنجا درس می‌خوانند.

و قتیکه اولاد ما خواندن را آموختند باید کتابهای نفیسی بابشان جایزه دهیم چنانکه معروف است و قتیکه الفرد یادشاه انگلیس طفل بود خواست يك کتابی را بردارد مادرش گفت هر وقت توانستی بخوانی آنرا بتو خواهم داد و همین شرط نیز پادشاه آن کتاب را مالك شد.

شاید تنها نعمتی که فقیر و غنی در بهره‌ور شدن از آن یکسان اند لذت مطالعه باشد، ممکن است بعضی تصور کنند که چون جمع آوری کتاب نیز منوط بداشتن ثروت است این نعمت نیز اختصاص توانگران دارد و فقراء آطوروی که لازم است نمیتوانند از لذت مطالعه متمتع گردند ولی این اشتباه است و مجلدات بزرگی که بوسیله پولهای هنگفت جمع آوری میشود کسی فرصت مطالعه آنها را نخواهد یافت؛ از آن لذت ببرد.

جوانان نباید بکارهای دستی اکتفا نمایند بلکه حتماً باید يك قسمت از وقت خود را صرف مطالعه و تقویت فکر و قوه عاقله خویش نمایند، تا بتوانند از راه معلومات نیز خدمتی بجامعه خود کنند، کسیکه خیال کند تنها فلاسفه و رجال روشن فکر باید از راه علم بجامعه خدمت کنند اشتباه بزرگی کرده است، زیرا همانگونه که ازدیاد ثروت ما بسته بهمت پادشاهان نامدار و سیاسيون لایق و سرمازان دلیر و کاشفین شجاع ماست که بواسطه همت بلند خود دایره مستعمرات ما را توسعه داده اند و بواسطه فلاسفه و رجال روشن فکر ما بوده يك قسمت مهمی نیز نتیجه زحمت کارگران ما میباشد که بکارهای دستی خود اکتفا نکرده بلکه معلومات و فکر خود را نیز بدان اضافه نموده و از این راه خدمات مهمی در راه ازدیاد ثروت انجام داده و شکر خود را بر ما واجب کرده اند، مثلاً وات میکائیکی بزرگی بود و هنری کورث با وجودیکه از يك پدر بناء بوجود آمده بود بواسطه اکتشافات صنعتی خود ثروتی را برای وطن اضافه کرد که معادل دیون عمومی بود، همانگونه اشخاص بزرگ دیگری که خدمات

ایشان در راه مصلحت وطن قابل انکار نیست ازین کارگران کوچکی پانعرصه شهرت گذاشته اند مثلاً هنستمان ساعت ساز و کرونتون جولاً و «دجود» کوزه گر و «برندلی و نکفور و میشات وینلسون» کارگر بودند و «جورج استیفانسون» کاو چرانی بود که روزانه مزد خیلی کمی میگرفت و تاسن هیجده سالگی خواندن و نوشتن را نمیداست «دالتن» از خانه يك جولاً پانعرصه کبته گذاشت «فاردی» و «نیوکومن» آهنگر زاده بودند «ارکرایت» دلاک و «سر همسفری داوی» نوکر يك نفر دوافروش بود «ابولتون» مؤسس شهر برمنگهام پسر یکنفر تکمه ساز بود «وات» از پدری نجار بوجود آمد.

اگر بخواهیم بزرگانی را که از خانواده های فقیر و در میان کارگران بوجود آمده و امروز مایه افتخار ماست بشماریم مجال سخن تنگ و کمیت قلم لنک میگردد.

ما کاهی نام ملل متمدن را میبریم، درست است که ملل در درجات تمدن مختلف اند و از این حیث بعضی بر دیگران برتری دارند ولی هیچ ملتی نیست که در واقع استحقاق این لغت را داشته باشد زیرا ملت متمدن حقیقی در دنیا وجود ندارد ولی باید کوشید و تا حدی که ممکنست تمدن حقیقی را بدست آورد، بدون شبهه و ریب کتاب برای این مقصود بهترین وسیله است.

زندگانی بعضی از مردم طوری است که شبیه زندگانی اشخاصی است که باعمال شاقه و حبس ابدی محکوم شده اند، اینان باید حیات خود را عزیز تر از آن بدانند که بطریق مذکور بگذرد و لازم است که بوسیله مطالعه کتابهای مفید و شیرین حیات خود را متنوع کنند.

سرچون مرشل که یکی از علمای بزرگ انگلیس است میگوید «اگر من در انتخاب وسیله حفظ حیات و تسلی نفس و دفع ظلم مردم و مصائب دنیا مخیر باشم غیر از مطالعه کتاب چیز دیگر انتخاب نمیکنم» زیرا کسیکه وسیله مطالعه برای وی میسر باشد بدون شك و تردید خوشبخت است، چه خوشبختی از این بالا تر است که تمام دنیا و حوادث کیتی در برابر چشم آدم نمایان بوده و مثل اینکه باتمام افراد زندگی کرده از احوال ایشان مطلع باشد و تمام دنیا مثل اینکه برای خاطر او آفریده شده است زیر نظر او قرار گرفته باشد؟»

اثر کتب را جزء زندگان بشماریم شاید گراف نگفته باشیم، زیرا چنانکه ملتون میگوید «مشمول بر عناصر زنده فعالی هستند که چندان با روح بویندگان آگاهی شهادت نیستند» (۱)

در حقیقت هم بویندگان نرک نمرده اند، چه گفته شده است «نام بویندگان نرک زنده جاوید است و کسیکه آثار او زنده است او نیز چنانچه از مرگ او گذشته باشد در دلهای زنده مییابد»

دوک دوربان مؤسس کتابخانه شهر «اور» حکم کرد که کتب موجوده آجرا باجلد های ارغوانی جلد کرده و باقره آنها را زینت دهند، لامب میگوید «پیش از اینکه به مطالعه کتابی جدید بپردازید لازم است که خدا را شکر کنید چنانکه در موقع خوردن اینکار را میکنید»

فصل هشتم

مطالعه

کتاب بمثابة حافظه اسان است، تاریخ ملل، اکتشافات علماء، حکمتهای عقلا خلاصه تجربه های قرون گذشته، همه در آن ضبط است، کتاب آئینه عجایب و لطایف طبیعت، یار و یاور مادر اوقات شدت، مونس و غمگسار هنگام اندوه و خستگی است، اوست که حزن و اندوه را سرور و شادی مبدل میکند، رنج و حزن را از آئینه خاطر میزداید، گنجینه ذهن را بر از گوهر های گرانبها میکند، در افسانه شرقیان آمده است که پادشاهی هر شب در خواب میدید که در کوی و برزن مشغول گدائست و عکس او گدائی هر شب میدید که تاج پادشاهی بر سر گذاشته و دربار گاهی که از حیث عظمت و بلندی ناچرخ پهلوی میزند به تخت نشسته است

من نمیتوانم بگویم که کدام يك از این دو نفر خوشبخت تر بودند ولی از اینکه گاه گاهی خیال و تصور بیش از حقیقت تأثیر دارد حرفی نیست، مطالعه نیز همین حال را دارد و شخص را پادشاه میکند، اما پادشاه حقیقی، او را در بهترین

(۱) زیب النساء دختر عالم گیر پادشاه هند در این معنی چه خوب گفته است:
در سخن مخفی شدم ماسد بودر بر گل
میل دیدن مرکه دارد در سخن بیند مرا

بارگاه ها منزل میدهد، فکر او را به قلل جبال و اطراف بحار پرواز، و منظره های دلپذیر ممالك راقیه را بدون خستگی ورنج راه و خرج کردن پول باو نشان میدهد، فلیچر (۱) میگوید « بگذار روح خود را در آن فضا که دوست دارم پرواز دهم، زیران در کتابخانه خود پادشاهی را میمانم که در قصر خود نشسته است، گاهی با متفکرین پیشین و فیلسوفان بزرگ گفتگو میکنم و زمانی باشهر یاران نامدار و سلاطین با اقتدار سخن میگویم، گاهی وقایع ایشان را بانظر دقت مینگرم و هر افتخار و عظمتی را که بدون حق بدست آورده اند با نفرین باد میکنم و تمثالهایی را که بیجهت برای ایشان برپا داشته اند در هم میشکنم، آیا بعد از این میتوان تصور کرد که من دست از این شادمانیهای حقیقی کشیده پی جمع کردن مال که در نظر عقل قیمتی ندارد بدم؟ تو اگر میل داری هم خود را صرف بدست آوردن زر و سیم کن، اما من جز بتقویت قوه عاقله خود هیچ چیز دیگر اهمیت نمیدهم»

ما اغلب کتاب را بدوست تشبیه میکنیم ولی در کتب مزینی است که دردوستان نیست، چه! شاهباز مرگ همیشه بهترین دوستان را از ما میرباید ولی دست روزگار کتابهای خوب را نگهداری و کتابهای بد را نابود میکند

بسیاری از توانگران بهترین خوشبختیهای خود را در مطالعه دانسته اند، آشام میگوید روزی بدیدن جان گری خانم معروف رفتم، دیدم غرق مطالعه کتابیست که افلاطون راجع بمرگ سقراط نوشته است، گفتم: چرا شما با سایرین در گردش باغ و شکار شرکت نمیکنید (۲)؟ گفت لذتی که در مطالعه کتاب افلاطون موجود است در شکار و گردش باغ نیست

از تاریخ حیات ما کوئی که قارون زمان خود محسوب میشد چنین معلوم میشود که اوقات مطالعه را بهترین ساعات خوشبختی خود میدانست و در مکتوبی که در جواب نبیره خود نوشته میگوید « از ارسال مکتوب دلپذیری که خبر سرور و شادکامی نبیره ام را میدهد بی اندازه متشکرم، من آنوقت خرسند و خوشوقت میگردم که شما مطالعه را بر همه چیز ترجیح دهید، هنگامیکه بحدود سن من رسیدی به فایده های

(۱) از مشاهیر شعراء و افسانه سربان انگلیس است (۱۵۷۶-۱۶۲۵)

(۲) از سیاق عبارت اصل معلوم میشود که جماعتی از خانها در آن هنگام در باغ همان عمارت مشغول شکار بودند

بی اندازه کتاب پی خواهی برد و خواهی دانست که هیچ يك از نعمتهای دنیا بپایه وی نمیرسد ، اگر مرا یادشاهی روی زمین ، عمارتهای زیبا و با عظمت ، باغ های دلگشا و فرح بخش ، طعامها و شرابه های گوناگون ، کالسه های شاهانه ، صدها بنده و برده بدهند و در مقابل از مطالعه کتاب محروم کنند بدون فکر و تأمل چنین سلطنتی را رو میکنم و زندگانی مسکنت آمیز و کوشه يك کلبه را با چند عدد کتاب بر آن شاهی ترجیح میدهم .

در حقیقت هم کتاب کلید مناظر فرح بخش و عمارتهای بی نظیر است و از آن درجه میتوان چیز هائی را مشاهده کرد که از روی تخت شاهی نمی توان آنها را دید .

کتاب حقایق اشیاء را طوری بما نشان میدهد که از دیدن خود آن اشیاء نمی توانیم آنگونه حقایق آنها را بفهمیم ، اگر نتوانستیم آنگونه که لازم است از مطالعه استفاده کنیم باید بدانیم که تقصیر از خود ماست نه از کتاب ، زیرا مطالعه کردن خود يك فنی است و خواندن بدون فکر و دقت هیچ فایده ای ندارد ، بسیاری از مردم تصور میکنند که خواندن و نوشتن را میدانند ، در صورتیکه اشخاصی که به تواند خوب بنویسند باز خواندن فایده کامل ببرند خیلی کم اند

اشام میگوید « آنچه را میتوان بعد از بیست سال تجربه آموخت مطالعه صحیح در مدت یکسال بما میآموزد ، بعلاوه چیزی را که از مطالعه میآموزیم بدون هیچ خطری بدست آورده ایم ، اما تجربه خیلی دردناک و آموختن آن دشوار است ، ناخدائی که بعد از غرق شدن زیاد پخته و ماهر میگردد آن ناخدا بدبخت است و تاجری که بعد از ورشکستن بسیار کار آزموده میگردد تاجر بیست حقیری است و حکمتی که بعد از تجربه زیاد بدست میاید تجربه گرانبائیست که با تلفات بسیار بدست آمده است »

انتخاب کتاب با انتخاب دوست هیچ فرقی ندارد ، همانگونه که باید برای معاشرت دوستان خوب را انتخاب کرد برای مطالعه نیز باید کتابهای خوب برگزید ، ما همانگونه که مسئول کارهای خود میباشیم مسئول مطالعه خویش نیز هستیم ، باید کتابی را مطالعه کنیم که فکر ما را روشن و عقل ما را قوی کند نه کتابی که وقت را تلف نماید ، زیرا قیمت کتب از حیث فایده آنها متفاوت است ، کتابهای شیرین که نفس را تسلیت میدهند البته بی فایده نیستند ولی فایده آنها شبیه فایده شیرینی

است چه، شیرینی یکی از عناصر مهم غذاست ولی برای حفظ حیات کافی نیست، اما کتابهای بد در مدمت آنها همین قدر کافیست که بدید و خواندن آنها وقت را تلف و بعضی از آنها اخلاق را فاسد میکند، درست است که مطالعه آنها بر عبرت شخص عاقل میافزاید ولی باید همیشه بخاطر داشته باشیم که هر چیزی که ما را به بدی مأیوس میکند بداست، گذشته از اینها خوشبختانه کتب مفید که اسان را مشغول کند و رنج افسردگی و ملال را از خاطر برد خیلی زیاد است و احتیاجی برای مطالعه کتاب های بد نیست، و تنبیه می بینید کسی مشغول مطالعه است مطالعه او را قطع نکنید زیرا قطع مطالعه خیلی سخت و دشوار است، هارمون در این باب چه خوب میگوید « تصور کنید که شخص مشغول مطالعه کتابی را جم بشدن قدیم است، مثلاً کتاب افلاطون را جم بدفاع سقراط، و آن مناظر را در برابر چشم خود مجسم کرده است، مجلس یاصد نفری را با نقاشیهای بینظیر یونان می بیند مشاهده میکند که اهالی مملکت گردن را دراز کرده منتظر نتیجه بد ملیتیس و سایر دشمنان از شدت کینه و خشم در جوش و خروش و علامت ناسف و حزن در چهره دوستان نمودار است در میان این جمعیت شخصی زنده پوش و فقیر منش نشسته، عبائی خشن که لباس زمستانی و تابستانی اوست بردوش افکنده، آثار شجاعت و شهامت و آزادگی بعدی در چهره او نمودار است که قلم از وصف آن عاجز است،

خواننده وقتی که این منظره را می بیند و آواز آن شخص تاریخی را میشنود که بانهایت اطمینان میگوید « هر آدم زنده میبرد ولی نام او نخواهد مرد، و بعد بانجا میرسد که سقراط زهر را بانهایت شجاعت مینوشد، اگر کسی تا آخر مطالعه او را قطع نکند آن شادی و مسرتی را که مزد کارهای عقلی است احساس خواهد کرد زیرا کسیکه کتاب خوب مفیدی را بخواند اگر چه بکساعت بیشتر مدت نگردد بر سعادت و سرور روح و کمال عقل او افزوده و قوه ادراک او را تقویت خواهد کرد

مابالغت را از پدران خود وارث برده ایم، این حقی است که خداوند داده و کسی نمیتواند آنرا از ما بگیرد، زرگزین شعراء و فلاسفه و علماء از میان ما بوجود آمده اند و هیچ ملتی نمیتواند در این افتخار با ما برابری کند فایده ای که ما از بلاغت ایشان برده و میبریم بیش از فایده نجاری و قوای جنگی است، زیرا برجسته

ترین عنوان شرف و افتخار مملکت ما همین است و هر اندازه ما بوجود آن بزرگان افتخار کنیم از حد حقیقت تجاوز نکرده ایم (۱)

فصل نهم وطن پرستی

این فصل را برای این ترجمه میکنم که نمونه ای از وطن پرستی ملت انگلیس را نشان دهم ، اندازه وطن پرستی ملت انگلوساکسون و افتخار و مباحات ایشان بوطن پرستی از این فصل معلوم میشود ، البته افتخار بوطن و جانبازی در راه آن اختصاص بملت انگلیس ندارد و هر ملت زنده ای دارای این حس شریف میباشد و هیچ مردم ناحس و شهامتی از نخوت و غرور ملی خالی نیستند

مؤلف میگوید اگر از دلهای ما بپرسند که کدام مملکت را دوست دارید و ترقی روز افرون او را از خدا تمنا میکنید بدون شبهه به مملکت انگلستان اشاره میکنند ، آن مملکت کوچکی که کشتیهای کوه پیکر او سینه دریاها را میشکافند ، آن مملکتی که در محکم ترین نقاط زمین و در منطقه سیار معتدلی ؟ جای گرفته و قرص خورشید از مستعمرات او پنهان نمیشود ، آن مملکت زر خیزی (۲) که یکی از سیاستون آمریکا در باره آن چنین میگوید « بیرق آن بر سطح دریاها و فراز ثغور در اهتزاز و کوس سپاهیان در تمام کیتی زمین انداز است » آن مملکتی که پیوسته قنون را باطراف عالم روانه میکند ولی برای حفظ نظام به برای دشمنی بانوع بشر (۳) آن مملکتی که پله پله بردان ترقی را بالا رفته تا اینکه به منتها درجه رسیده است

(۱) این قول یکی از بزرگان رجال انگلیس راجع نادباء و شعرای آن ملت میباشد ، اما در مملکت ماهر آقا ملا زلعلی از فلان تون بلند میشود و برای شهرت خود شیخ الرئیس بن سیا و سعدی را که مادر روزگار از زائیدن مثل ایشان عقیم است مورد طعن و استهزاء قرار میدهد و از آن بدتر این است که بجو این بررکان بهترین بردان ترقی اسب و همیکه شخص این بردان را انتخاب کرد بدون هیچ زحمت و شان دادن هنر باوج شهرت و ترقی میرسد

(۲) مملکت انگلیس بکس این صفات معروف است

(۳) این عین حقیقت است ، فتنه فلسطین و افغانستان و جنگ هندو مسلمان همه برای حفظ نظام و خدمت بنوع بشر است !

اعمال گذشتگان را چراغ هدایت و پیشوای خویش قرار داده و نوباوگان امروز را با همت و نشاط تربیت میکند که در آینده این افتخار بزرگ را حفظ نمایند

آن مملکتی که چون تاریخ او را با تاریخ سایر ملل مقایسه کنند از اینکه جنگها و خونریزیهایی که در سایر ممالک رخ داده و فجایعی که در جاهای دیگر مرتکب شده اند در آنجا رخ نداده است موجب شگفتگی خاطر و سرور قلب خواهد گردید، آن مملکتی که قشون دلیر و بی باهابت مردانگی و شجاعت میبجند و باثبات و پایداری خود منتهای وطن پرستی و بخوت ملی را نشان داده و رعب در قلب دشمن خویش میاندازد و صفوف ایشان را از هم میشکافد، آن مملکتی که مثل رم و یونان و سایر دول مالیات هنگفت از مستعمرات خویش نمیکبرد، بلکه عایدی هر جایی را صرف اصلاحات همانجا کرده و خیلی بیش از منافع هر کشور در راه اصلاح آن خرج میکند.

مثلاً ما از مملکت هندوستان مالیاتی نمیگیریم ولی آن مالیات نسبت بزرحات طاقت فرسا و مخارج کمر شکنی که در راه اصلاح آن متحمل میشویم قابل ذکر نیست و اگر برای خاطر حفظ ارتباط باهند و استرالیا بود هیچ معنی نداشت که در راه حفظ بوغاز جبل طارق متحمل آنهمه مخارج گردیم، سپاهیان ما در نهایت خوبی با اهالی هند رفتار میکنند و هندیان در منتهای راحت و آزادی زندگی مینمایند، چیزی که ایشان به ما میپردازند از هفتاد هزار لیره تجاوز نمیکند و این مقدار در مقابل مبالغی که بمصرف کشتیهای که ایشان را حفظ میکند میرسد خیلی کم و بی اهمیت است.

ما از تصرف هندوستان غیر اصلاح داخله آن مملکت و مساعدت با اهالی آن هیچ قصدی نداشته ایم، زیرا در آن مملکت دائماً آتش فتنه و شورش مشتعل بود، امنیت معدوم، راحت و آسایش ناممکن، دزدی و غارت در میان اهالی کار عادی بود، شصت در صد از حاصل زراعت و کسب آنجا نصیب پادشاه و سی و سه سهم حکومت بود و خود اهالی غیر از فقر و پریشانی هیچ نداشتند، بهترین دلیل صحت ادعای من این است که هندیها ما را دوست میدارند و از صمیم قلب هواخواه دولت ما میباشند، ما نیز از بزرگ تا کوچک با رومی و مهربانی با ایشان رفتار میکنیم اگر حقیقتاً ما چشم طمع بمال و املاک ایشان دوخته بودیم خیلی بیش از این ما را

از مملکت خویش بیرون کرده بودند

یکی از رجال انگلیس حکایت میکند که وقتی در یکی از قطعات هندوستان تصور کردند که زمان استیلای انگلیس بر هندوستان سر آمده، مردم همینکه این خبر را شنیدند از ترس اینکه فتنه ها بیکه قبل از حکم انگلیس موجود بود عودت کند به ساختن قلاع و سنگر بندی خانه های خود پرداختند (۱)

مطالعه تاریخ مستعمرات ما نیز این قول را تأیید میکند، مستر رود راجع به جزیره هنگ کنگ میگوید: «وقتی که ما وارد این جزیره شدیم غیر از عده ای ماهیگیر کسی دیگر در آنجا نبود، ولی اکنون هزاران چینی در آنجا توطن دارند؛ این چینیان چون یقین کردند که جزیره مزبور در تصرف حکومت عادل ما در آمده و راحت و امنیت در آنجا موجود است از طلم و جوربکه در شهر های خود میدیدند فرار کرده و بانجا پناه آوردند، مستر هرن میگوید: «پس از اینکه حکومت پنج ساله انگلیس در جاوه (۲)

(۱) ایها تمام مخالف حقیقت است و تاریخ بکلی عکس این را ثابت میکند و چون بویسده انگلیسی بوده کثرت وطن پرستی باعث نوشتن این مطالب خلاف واقع گردیده است
(۲) خطر اینکه اغلب هموطنان ما از اوضاع اجتماعی و تاریخ و خرافاتی مملکت وسیع و ررحیر اسلامی حاوه اطلاعی ندادند بی ماسست نیست که مختصری از احوال آنجا ذکر نمایم. جزیره حاوه از ارحیل سوند محسوب است، از طرف شمال بحر حاوه آنرا از بورنیو جدا میکند، غرباً بر بوغاز سوند آنرا از سومطره و شرقاً بوغاز مالی از مالی جدا میساید و از طرف جنوب باوقیانوس هند محدود است طول جزیره از شرقی غرب هرار کیلومتر و عرض وی از شمال جنوب ۱۰۰ الی ۱۵۰ کیلومتر و مساحت آن سی و یک هزار و پانصد کیلومتر است، هوای آن گرم و مرطوبی و زمینش سیار حاصل خیر میباشد، آب و آنجا فراوان و جنگلهایش بی اندازه سر و غرم است تجارت آن از پانصد ملیون متجاوز و هزار و هشتصد کیلومتر راه آهن دارد، عده موس آنجا ۲۵ ملیون و همه دارای مذهب اسلام و بر طریقه امام شافعی میباشد، پایتخت آن «بانابیا» و حاکم کل هولاندی نیز در آنجا منزل دارد، شهر های معروف آن یکی «بوتینز و دک» است که مرکز تاستانی شمار میرود و دیگر «سامارانک» و «سرایه» و «سراکارته» میباشد

در قرن هشتم هجری اسلام در آنجا وارد شده و از آنجا بواحی اطراف سرایت کرد تا اینکه کم کم همه بدین حنیف اسلام در آمدند و مطابق احضانیه ای که دولت هولاند در ۱۵ سال پیش اشتهار داده است عده مسلمین آن نواحی سی و پنج ملیون میرسد

قل از اینکه دولت هولاند آنجا را متصرف شود سلطنتهای متعدد اسلامی در آنجا ها بر قرار بود ولی هولاند یکی یکی آنها را از پای در آورد و آخرین آنجا سلطنت توانک کو محمد دالوت پادشاه آتشه بود که در سال ۱۹۰۳ تحت حمایت هولاند در آمد.

سپری شد و آنجا دوباره بتصرف هولاند در آمد اهالی بی اندازه اندوهناک و افسرده گشتند، زیرا دانستند که دو مرتبه با هولاندها سر و کار خواهند داشت، اینها هم دلیل این است که ما غیر از اصلاح ملل و خوشبختی نوع بشر مقصود و مرامی نداریم.

من وقتیکه میشنوم دولت انگلیس با سختی و درشتی با اهالی ایرلاند رفتار میکنند، خیلی محزون و عمگین میشوم، زیرا ما بی اندازه با مهر بانی و نرمی با ایرلندیها رفتار میکنیم و در امور بربادی ایشان را بر خود ترجیح میدهم، آری، ما مالیاتی از ایرلاند میکشیم ولی ایشان از مالیات املاک معاف اند و مثل ما مالیات زراعت را نمی پردازند، علاوه بر سال هلی فقط مبلغ هشت ملیون لیره بایشان کمک میکنیم و میل هم داریم که بزودی ایشان را آزادی کامل بخشیم،

ما صلح و مسالمت را بر جنگ و خوریزی ترجیح میدهم و شکر نیاکان خود را نه این «صراط مستقیم» را گرفته و از آن منحرف نشده اند واجب میدانیم، همانگونه حق داریم افتخار کنیم که زبان ما بی اندازه انشمار یافته و امروز در تمام نقاط دنیا بدان تکلم مینمایند،

باید هم همینطور باشد، مگر این زبان فیلسوفان بزرگ و شاعران گرامایه بلند پایه که روزگار از نام ایشان زبیب گرفته است چیست؟

شاعر بینظیر «ملتون» و بوسنده زبردست «شکسپیر» و «بیکون» و «سپنسر» و غیرهم را بخاطر ندارد، کدام ملت است که میل ندارد بطیر این نواخ داشته و بوجود ایشان افتخار کند؟

تجارت ما از تمام ملل بالاتر و سیاست ما از تمام دول بهتر است، دول دیگر اهالی مستعمرات خود را مجبور میکنند که مصنوعات ایشان را قبول کنند ولی ما

بر حسب تحقیقات یکی از مستشرقین هولاندی که مدتها خود مستشار حکومت آلمان بود، اسلام بواسطه تحار هندی و بقول دیگران بواسطه تحار عرب مداحا رفته و انتشار حیرت انگیز یافته است، هولاندها بی اندازه از انتشار اسلام در آنجا عجزا بر جاو گیری کرده و میکنند و گذشته از تأسیس جمعیتهای مذهبی که مردم را بدیات مسیح دعوت مینماید حکومت نیز طرز مخصوصی برای همه کردن اسلام پیش گرفته ولی نور دیات محدودی این حاشا کها را وسیله اشتغال حویش قرار داده و بر وسعت دایره خویش میافزاید، متاسفانه این مختصر گنجایش بیش از این ندارد و کسی که بیشتر اوصاع آنجا را بخواهد بخواشی حاضر التام الاسلامی جزء اول رجوع کند

به مستعمرات خود آزادی تجارت میدهم تا از حکومت ما حیر نشود .
کسیکه در تاریخ اختراعات دقت کند خواهد دید که رجال انگلیس از این
افتخار نصیب وافر دارند

کشتیهای بخار را مستر « وات » و موتور را « استیفسون » و الکتریسته را
« مستر ادیسون » و تلگراف را « مستر و نیستون » اختراع کرده و اگر بخواهیم
اسامی مخترعین انگلیس را بشماریم باید دقتی از نو انشاء کنیم ،
در طب نیز دوره دموی را « مستر لستر » و طریقه اجرای عملیات جراحی را
« مستر هروی » کشف نمود و غیر از این دو نفر مکتشفین دیگری نیز هستند که
این مختصر کنجایش ذکر ایشان را ندارد

هر وقت اسم این بزرگان را میشنوم بکنوع افتخار و مباهات در من تولید
میشود و از تکرار عبارات شکر و ثنا نمیتوانم خود داری کنم ،
انگلستان از هیچ کس غیر از انجام وظیفه خود توقعی ندارد ، زبان حال او
هر يك از افراد ملت را مخاطب قرار داده میگویی :

چیزهاییکه من برای تو آماده کرده ام اینك برابر چشم تو حاضر است ، در
مقابل این همه نعمت و شاد کاهی که برای تو حاضر و مهیا ساخته ام تو برای من
چه خواهی کرد ؟

هر چه بیشتر تاریخ دولت خود مراجعه کنیم شادی و سرور ما بیشتر میشود
زیرا می بینیم غیر از راه داد گستری و حکمت و یابرداری راه دیگری نه پیموده است
و همیشه آرزو داریم که تمام آن مردمی که زبان ما تکلم میکنند روزی دست اتحاد
بطرف یکدیگر دراز کرده و يك ملت تشکیل دهند

من میترسم که بعضی مرا در وطن پرستی افراطی تصور کرده و از اینکه
حقایقی را جمع بمملکت خود اظهار داشته ام تنه رو قلم دهند ، در صورتیکه من ابدأ
از دایره انصاف خارج نشده و گراف گوئی نکرده ام ، گذشته از آن مگر وطن دوستی
و افراط در محبت وطن کار خوبی نیست ؟ و اگر کسی سر زمین خود را بعد افراط
دوست بدارد سزاوار سرزنش است ؟

حب آن وطنیکه انسان در زیر آسمان بر پشت رمین آن زندگی میکند ، آب آن
را مینوشد و از میوه و حاصل آن تغذیه میکند مقدسترین تمام واجبات است و فقط

با آن حب شریف انسان میتواند وطن خود را بمنتهای درجه کمال برساند، حقوق او را حفظ کند، بر شرافت او بیفزاید،

در هر صورت ما وطن خود را دوست میداریم، ناشر زبان و علوم خود که واسطه آن توانسته ایم در یا هارا مستغر سازیم افتخار میکنیم، رجال بزرگ خود را که وطن ما را به بلندترین پایه ترقی و اوج افتخار و برتری رسانیده اند سزاوار تعظیم و احترام میدانیم، بوسعت تجارت خویش که تا کنون دنیا نظیر آنرا ندیده است مباحثات میکنیم،

فصل دهم در واجبات اجتماعی

فرد فرد ملت ما در اداره مملکت خود دست دارند و کسی نیست که رأی و فکر او در اداره کردن مملکت دخیل نباشد، برای اینکه لیاقت انجام دادن چنین کار مهمی را داشته باشیم باید خود را آماده و مستعد سازیم، معلومات خود را وسعت و مدارک خود را تقویت بخشیم، اراده خود را زنده و روح خوبشتن را قوی و شاد نگاه داریم (۱)، بویژه اینکه مملکت بزرگ و اطراف آن از یکدیگر دور و پراکنده شده است و مللی که تحت حکم ماستند مردمی مختلف میباشند که افکار و میل و آرزوی ایشان بکلی با فکر و آرزو و میل ما متفاوت است، مثلاً هندوستان که ساکنان او بیش از ده برابر نفوس انگلیس میباشد در هر گوشه ای دینی دارند و در هر ناحیه ای کیشی را پیروانند،

هندیهای اصلی در انسایت مثل ما هستند و زبان ایشان قدری بزبان ما شبیه است، ولی هندیان اصلی نسبت سایر ساکنین هند خیلی کم اند.

شاید بعضی از این گفته من تعجب کنند ولی حقیقت این است که ایشان اگرچه از دیر زمانی از ما جدا شده اند ولی دو هر صورت از دارویدها و مالیزها و چینیهایی جنوب و شرق بما نزدیکتر اند

اختلاف ادیان در آنها همیشه سبب زحمت و گرفتاری پادشاهان مسلمین بوده

[۱] خوبست مجالس روضه حوایی در مملکت برپا کند

که پیش از ما در آنجا حکومت داشته و در صورتیکه ما آنجا را رها کنیم باز هم حکومت خواهند داشت ،

گذشته از هند در جاهای دیگر مامسئولیت‌های دیگری بکردن داریم و علاقه ما با ملل زیادی در نقاط مختلف دنیا هر روز مشکلی را ایجاد میکند و هر ساعت گرفتاری وحادثه‌ای پیش می‌آورد که حل آن مشکلات وجستن از آن گرفتاریها محتاج مهارت و تحمل و نرم خوئی زیادی است

بنابر این سیاسیون ما باید بدانند که درچه موقعی بر دباری و گذشت و درچه هنگامی معارضه و درشتی لازم است همانگونه که باید سیاسیون ما زیر دست و بار بکین باشند و بدانند که درچه محلی درشتی و در کجا نرمی لازم است ، افراد ملت نیز باید اعتماد کامل به ایشان داشته و رؤسای خود را باری و مساعدت کنند ،

تاریخ بما نشان میدهد که ممالك بزرگ چگونه زیر و زیر شده و دولتهای عظیم الشان از قبیل مصر و سوریه و ایران و رم چگونه از بین رفته اند ، وقتیکه صفحات تاریخ را ورق زنیم می بینیم زن و فنیقیه از حیث وسعت تجارت و قوای دریائی کاملاً بما شبیه بودند و بواسطه خطاها و اشتباهاتی که کردند چنان محو و نابود شدند که اثری از ایشان در دنیا باقی نماند ، اگر ما بخواهیم دولت خود را حفظ کنیم باید اینقدر علم داشته باشیم که یرنگاه را از زمین هموار تشخیص دهیم و دوچار خطاها و اشتباهاتی که دول عظیم الشان قدیم شدند نشویم ، چه بزرگترین ممالك بواسطه کوچکترین اشتباهی از صفحه روزگار محو شده است ، بیرون میگوید « برای مستحکم کردن پایه بک مملکت هزار سال کافی نیست ، ولی برای زیر و زیر کردن بزرگترین ممالك یکساعت کافیت ، »

رویه ای که ما باید در سیاست خارجی اتخاذ کنیم این است که روابط دوستانه را با تمام ملل حفظ نمائیم ، چه قدر جای تأسف است که بعضی از ملل نسبت به مال دیگر کینه و دشمنی دارند ، مگر ما همه انسان نیستیم و جامعه انسانیت بما حکم نمیکند که بهم نزدیک شده و یکدیگر را دوست بداریم ، یکی از ناطقین ما این مسئله را خوب بیان کرده و بواسطه تشبیه زیبا و قشنگی آن را با ذهان نزدیک نموده است ، میگوید « روزی برای تفریح از شهر بیرون رفته بودم ، از دور شکل بسیار مهیب

وترسناکی را دیدم ، چون کمی نزدیک شدم دانستم که انسانیت و چون پهلوی او رسیدم دیدم برادر من میباشد .

ما و سایر ملل همه در انسانیت برادر و برابریم ، از فواید ایشان بهره مند و از درد و آلام ایشان متألم میشویم ، خوشبختی ایشان خوشبختی ما و بدبختی ایشان بدبختی ماست (۱) ، این است که دولت ما جز از استحکام پایه صلح عمومی و خوشبختی مردان گیتی امل و آرزویی ندارد

جنگ غیر از بدبختی مردم و خرابی عالم نمره و نتیجه ای ندارد و مدتیست که دانشمندان بفکر جلوگیری از آن افتاده اند ، ما در وصف جنگ و تدارک لوازم جنگی بی اندازه مبالغه میکنیم و سرنازان را بنویس ایم که روزی فرمانده خواهند شد بخون ریزی و درندگی تشویق مینمائیم ولی زبان ما از وصف مصائب و بدبختی هائی که جنگ برای نوع بشر ایجاد میکند گنگ است

فجایع و خونریزیهاییکه از جنگ ناشی میشود بر ما واجب میکنند که يك محكمه بین المللی تشکیل داده و در مسائل مختلف فیه رای او را بپذیریم ، تا کوی باید این لکه سیاه و ننگین در چهره انسانیت باقی ماند . چه وقت این باز عار را از دوش خواهیم انداخت ؟ چرا ما قبایل وحشی را سرزنش و ملات میکنیم ؟ در صورتیکه ملل متمدنه که خود را حافظ انسانیت میدانند مرتکب این فجایع و فطایع میشوند آیا نباید قبایل وحشی را مددور داشت ؟ (۱)

هیچ عقل سلیم و احساس شریفی این کارهای شرم آور را تصدیق میکند ؟ امروز در اروپا سه ملیون و نیم قشون تحت السلاح موجود است ، در صورتی که هیچ جنگی در میان نیست و دنیا را آرامش فرا گرفته است ، هنگام جنگ این

[۱] حای افتخار است که شاعر شیرین زبان ما سعدی در تشبیه و بود و سه سال قبل این مطالب را با بهترین عبارتی بیان کرده ، نوع شررا به برادری و برابری دعوت و از جنگ و خونریزی بی فرموده است ، راجع به جامعه انسانیت مفرماید .

که درآ فریشت ربك گوهر بد	بسی آدم اعضاء يكد بگرد
دگر عضوها را نماید قرار	چو عسوی بدرد آورد روزگار
شاید كه سمعت بهد آدمی	تو كر محبت دیگران ببعی
	و راجع بتحریم جنگ مفرماید

بیرزد كه حوی چكد بر زمین	بمردی كه ملك سراسر زمین
نه بزدك من صاح بهتر كه حك	اگر بیل روری و گرشیر چك

قشون بده ملیون خواهد رسید و برای اینکه آنرا به بیست ملیون برسانند همه در تکاپو و تلاشند، مخارج هر ساله قشون دویست ملیون لیره می باشد و بعد از اینکه سربازی اجباری شده این مخارج فزون تر گشته است، تمام اینها برای نابود کردن نوع بشر و بران ساختن بنیاد انسانیت است

اگر این سه ملیون ونیم که نخبه رجال ملل هستند بکارهای مفیدی برگماشته شوند و نتیجه زحمت هر يك را در سال به پنجاه لیره تخمین زنیم میتوانیم سالی صد و هفتاد و پنج ملیون لیره از وجود ایشان استفاده کنیم، و قتیکه این مبلغ را بدویست ملیونی که بمصرف قشون میرسد اضافه کنیم می یمنیم اروپا سالی سیصد و هفتاد و پنج ملیون لیره خرج لوازم جنگ میکند

البته غیر از این مخارج هزاران ضرر مادی و معنوی دیگری از این کار متوجه بشر میگردد ولی از آنجائیکه نمونه حیات ملل و نتیجه زحمات ایشان پول است من فقط ضررهای مالی را ذکر نمودم، و قتیکه این استعداد های جنگی و تهیه قوای بری و بحری را بخاطر میاوریم ممکن نیست احساس يك درد درونی و تالم خاطر نکنیم زیرا یقین داریم که اگر این کار بچنگ منتهی نگردد به فقر و پریشانی منتهی خواهد گشت (۱)

قرضهای اروپا دائماً رو بفرونیست، چنانکه در بیست سال اخیر قرض ایطالی در چهار صد و هشتاد و سه ملیون لیره به پانصد و شانزده ملیون و قرض اطریش از سیصد و چهل ملیون لیره به پانصد ملیون و قرض روس از سیصد و چهل ملیون لیره به هفتصد و پنجاه ملیون و قرض فرانسه از پانصد ملیون به يك بلیون و سیصد ملیون لیره رسیده است، مجموع قرضهای اروپا در سال ۱۸۷۰ چهار بلیون لیره بود و معلومست که این يك بار سنگین غیر قابل تعملی است، ولی اکنون به شش بلیون رسیده و هر روز نیز رو باز دبا دست چبیز بکه بیشتر موجب تاسف و اندوه میباشد این است که هیچ نتیجه از این بار سنگین کمر شکن گرفته نشده است، بلکه يك قسمت بمصرف جنگ رسیده و قسمت دیگر نیز خرج استعداد برای جنگهای دیگر شده است، پس صلح و آرا مش کجاست؟ در حقیقت مادر يك جنگ دائمی و بی

استهائى هستيم كه فقط صدای توپ كم دارد
مادر انگلستان نك عابدى مملكت را صرف نهيه قوا و اسباب جنگ آيمده
ميكنيم، نك ديگر را بيز بمصرف جبران خسارتهای جنگهای گذشته ميرسانيم،
بماير اين ديش از نك عابدى مملكت بمصرف مصالح عمومى و كارهای ادارى و
گردانيدن چرخهای اين مرزوبوم نميرسد، ما آرزو و آرزوى زيادى داريم، مصالح ملل
بيز بايكديگر مربوط است وبدون شبهه كوچكترين جنگى كه در دنيا رخ دهد منتهى
بيك جنگ عالمگير خواهد گشت

اگر گفته من « صلح باهر قيمتى لازم است » مورد قبول واقع نگشت، من ار
گفتن اينكه « همين صلح موهوم هم خيلى گران بهاست » اندیشه ندارم
درست است كه بعضى اوقات مسائلى رخ ميدهد كه نمیتوان بوسيله تحكيم و
محكمه بين المللى آنرا حل كرد، ولى جنگهائى كه در اين صد سال اخير رخ داده
ممکن بود همه را بدون استعمال سلاح رفع كرد، در آخرين دفعه اى كه از مسيو
كامبتا ملاقات نمودم راجع باین مسئله باوى صحبت كردم، او با همان نشاط معهود
خوبش جواب داد كه « اگر اين حالت دوام كند و بدین ترتيب مخارج قشون در
ازدياد باشد روزى خواهد رسيد كه تمام ملت فرانسه كذا شده و برابر سرباز خانه
ها بگدايى پيردازد » ولى فرانسه بعد ملتفت شده واز آن مخارج كاست

هرچه بيشتر در اوضاع اروپا دقيق شويم تأسف وتالم مارياد ترميگردد، بهليت
ها روسيه راضيعف كرده اند، آلمان تحت تهديد اشتراكياها قرار گرفته است، فرانسه
از نرس كمونيسم بشتش ميلرزد ويا كمال شتاب و سرعت بطرف فقر و ورشكستگى
ميرود، كهونيستها در ارتكاب جنايات و فجاييم هيچ عذر دليذيرى ندارند ولى بايد
تصديق كرد كه در دنيا هيچ چيز بى سبب نيست

كارگران در مقابل مزد بسيار كمى ساعات بسيار زيادى مشغول كار ميشوند
واز تقرير هاى (راپورت) دولت ابطالى معلوم ميشود كه فلاحين آنجا تا چه اندازه
بدست و ويريشان روزگار اند، حالت ملاكين كوچك فرانسه و غيره بيز از آنها بهتر
نيست، بباير اين من باشخصى كه ميگويند مدت كار نبايد از هشت ساعت تجاوز
كند موافقم، ولى جمعيت هايدبرك از چند سال باین طرف بدون يك موافقت
عمومى مقرر داشته است كه كم كردن ساعات كار غير ممكن است، بهترين راهى

برای رسیدن باین مقصود کاستن تدارکات جنگی است، و گرنه باین وضع که دول تمام هم بخود را صرف تهیه اسباب جنگ و تربیت افراد ملت خود بخونریزی کرده اند نمیتوان انتظار داشت که از ساعات کار کاسته گردد، زیرا فزون و استعداد برای جنگهای دریائی و خشکی محارج لازم دارد و برای فراهم کردن این محارج باید رن و مرد شب و روز مشغول کار شوند، و افعلاً عجب هنگامه است، مردم همه دیانت مسیح را فراموش کرده و بندگی رب النوع جنگ را اختیار نموده اند.

چرا این همه رحمت که در راه جنگ میکشیم و این همه کوشش و خود کشی که در این راه مینمائیم برای برقراری صلح و حفظ دوستی ووداد میکنیم؟ چرا ملل میل ندارند که بجای جنگ و ستیزه با عدالت و ادب و انسانیت با یکدیگر رفتار کنند؟ کویر میگوید: «این کوهها که ممالک را از یکدیگر جدا کرده است موجب دشمنی بین ملل گشته و مردمی را که میل دارند مثل قطرات باران که به یکدیگر می پیوندند و يك رود خانه را تشکیل میدهند با هم متحد شده و يك جامعه تشکیل دهند از یکدیگر دور کرده است»

ولی بعقیده من آنچه هائیکه بشر خود وضع کرده است بیشتر از کوهها موجب اختلاف گشته است، ملل بر اجناس یکدیگر کمرکس قرار گرفته اند، هر ملتی در باره ملت همسایه خود تصویری میکند و اندیشه های بدیهی و نسبت میدهد که آن افکار و اندیشه ها در خاطر هیچ يك از افراد آن ملت نیست.

برای برطرف کردن این اوهام باید بکوشیم که تمدن حقیقی در بین افراد بشر انتشار یابد، مردم را این طور تربیت کنیم که اصلاح جامعه انسانی را بیش از همه چیز اهمیت بدهند.

زندگانی مستلزم شهامت و دانش و معرفت است و کسیکه احتیاط را در موقع خود از دست بدهد مثل کسی است که بخلاف وظیفه و مصلحت خود بدشمن پناه برد.

لورد بلانژ بروک در کتاب «روح وطنیت» يك جمله سقراط را خیلی تمجید کرده است، معنی جمله مزبور این است «یک نفر کار گر بکار هائیکه نمیداند جرئت نمیکند دست بزند ولی تمام مردم تصور میکنند که از عهده مملکت

داری که سخت ترین کارهاست میتواند بر آیند ، سقراط این حرف را در باره مردم یونان زده است ، اگر زنده میشد و حالت کنونی انگلستان را میدید يك كلمه را از این عبارت پیش و پس نمیکرد ،

امروز ما مسائل مهمی در جلو داریم که باید بزودی حل شود ، راجع بکمی سرمایه نسبت بکار هائی که لازم است بقدری گفتگو و نزاع زیاد است که بيم آن میرود که صنعت های ما اهمیت خود را از دست داده و از قیمت آنها کاسته شود ، حفظ الصحه در مملکت ما خیلی کم است ، علم در مهد کودکی است ، کار های عمومی محتاج توجه بی اندازه است ، طرز مذاکرات مجلس ملی و مدارس خیریه و « اداره اشغال » مستلزم توجه خاصی است ،

اگر چه خوشبختانه ما بواسطه جمعیت های خیریه و رحم بفقراء قوانینی که برای دستگیری بیچارگان وضع شده و اهمیتی که باین گونه مسائل میدهیم مثل سایر ملل دوچار هرج و مرج و شورش نگشته ایم

این را باید دانست که صرف مال مهمترین واجبات اجتماعی نیست ، زیرا چنانکه « سویل » ، آن خانمیکه معروف بصحت رای و استحکام حجت و دلیل است میگوید « میخواهم يك سخنی بگویم و از اینکه مردم گفته مرا بدعت بدانند نیز هراس ندارم ، در شهری که مردم آنجا فقیر ترند صدقه دادن بابشان بی فایده تر است ، » ، مقصود این است که در دنیا چیز های دیگری هست که از پول گران بها تر است ، معامله و اظهار محبت را مردم بیش از پول اهمیت میدهند و کسیکه وقت خود را بیهوده تلف کند چیزی گران بها تر از طلا و نقره از دست داده است ،

بنابر این دمیدن روح شجاعت و نشاط در قلوب فقراء خیلی بهتر از این است که ایشان را با پول دستگیری کنند و مساعدت حقیقی آن است که عقول مردم را ترقی دهیم و افکار ایشان را اصلاح کنیم نه اینکه متحمل رنج و محنت ایشان شویم زیرا هیچ معنی ندارد که طبیب و بیمار هر دو در بیماری شریک شوند ، گذشته از این کمک مالی بفقراء ایشان را به تنبلی عادت میدهد ، از انجام وظیفه دور میکنند ، حب استقلال ایشان را میکشد ،

بنا بر این هیچوقت کمک پولی بکسی نکنید و مروت و جوان مردی خود را

در این خرج کنید که وسیله برای او ایجاد کنید که بتواند بواسطه آن زندگی کند هر يك از ما در زندگانی محتاج دیگری است ولی شخص عاقل برای برآوردن حاجات خود جز به بازوی خویش تکیه نمیکند، زیرا کسی نمیتواند وسائل رسیدن دیگران را بارزو و مقصد خویش فراهم کند، و اغلب پولهاییکه باسم صدقه و احسان میدهیم حقیقتاً قصد احسان و رضای خدائست، بلکه برای نجات یافتن از وعده هائیت که داده یا میدهیم، ولی نباید این افکار همت ما را در مساعدت دیگران مست کند، زیرا این خصلت بمعنی مساعدت بدبگران - اگر چه زیاد نباشد - دلیل شرافت نفس و پاکیزه سرشت است؛ و هر چه این خوی در انسان قوی تر باشد شرافت او و عنصر او پاکیزه تر است، (۱) مخصوصاً موقعی که این کار خیر از اغراض خالی بوده و از روی بیت خالص و محض جواسردی باشد.

دیگر از کارهای پسندیده و نیکو فداکاری در راه وطن است، تحمل زحمت

(۱) متأسفانه در بین ما يك فكر بسیار خطرناکی است كه حنك ما آن و غلبه ارباب قلم است بعضی از فلاسفه پس از آنكه دیدند بشر آطوريكه لارم و سزاوار است تربیت نخواهد شد شروع به بد گوئی و مذمت او كردند، گفتند نوع بشر خود خواه است، و ما . مروت . جوان مردی . ایتار . راستی . درستی و سایر صفات حمیده از دایره العاقل تجاوز نکرده و احق کسی است که گول آنها را بخورد، این حرفها چون نظر مترجمین تازه و خوش آیند می آید آنها را هارسی ترجمه کرده اند و از آنجا که یسودی بر حاشه ماحکمه را و اذهان مردم بی اندازه خالی است نزدی در میان جوانان و شاگردان مدارس انتشار یافت و تصور کردند که آدم باید همینطور باشد، مخصوصاً چون منبع این حرفها اروپا بوده و ما هم مجبوریم در زندگانی بیروشان باشیم آقایان بتصور اینکه خود خواهی و بی مروتی فرنگی مانی است بان افتخار کردند، در صورتیکه فرق بین آدم و حیوان همین است، اگر بیم من جو در آخور يك خر بریزند نه تنها چیزی از آن بریق خود نمیدهند بلکه او را با لگد از آن حوالی دور میکنند، چرا؟ برای اینکه شعور ندارد و نمیتواند بفهمد که دیگری مثل او گرسنه است، ولی آدم چون بزبور عقل آراسته است فکر میکند که رفیق او نیز در این چیز حق دارد، هرچه عقل انسان بیشتر باشد خوی اساف و جواسردی و دستگیری دیگران در وی قوی تر است و هر چه جهلش بیشتر باشد این خصال در وی ضعیفتر است. چه ها و مردم وحشی مال مردم را زور از دستشان میگیرد ولی انبیاء و فلاسفه دیگران را بر خود ترجیح میدهند، هموطنان ما برای اینکه بدانند مردم غرب چقدر باسانیت و احسان اهمیت میدهند خوب است اداره اوقاف و و کملر و مؤسسات خیریه و دارالایامه و مدارس ملی و جمعیتهایکه برای مساعدت فقراء و مستمندان ایجاد شده است بظاطر بیاورند و شاید هنوز فراموش نکرده باشد که در سال قطعی که حاجی ها و کر بلائیهای ایرانی گندم را احتکار کرده و از منظره فقرائیکه مثل برک خزان کار خیابانها افتاده بودند معائن نشدند امریکائیان (چون از محبت و تربیت و حرد بیشتر بهره ور بودند) چه مساعدت های ذی قیمتی بمقراء نمودند

و سختی در راه ترقی وطن از مقدس‌ترین واجبات است و هر اندازه این بارسنکین باشد و آدم را دوچار خسارهای مادی و معنوی نماید نباید شانه را از زیر آن خالی کند، ژلبرت میگوید کسیکه از ترس مرگ باخطر و طیفه خود را سبب بوطن خویش انجام ندهد قابل زندگی نیست، زیرا مرگ شربتی است چشیدنی ولی آنکه هرگز نمیبرد نفس شریف است.

کارهای عمومی از قبیل تشکیل احزاب و جمعیه‌ها برای انتخابات، نطق ناطقین در مجامع عمومی، انجمنهای بلدی و عمومی کارهایی بیهوده و خیالی نیست، زیرا انتخابات در موقع صلح یا شمشیر زدن هنگام جنگ هیچ تفاوتی ندارد و فرقی که در میان است این است که در انتخابات جنگ و خوربری نیست. انتخابات حقیقی نیست که ما از کسی بخواهیم، بلکه فریضه‌ای است که باید ادا نمائیم و خود را بیز برای اینکه لیاقت ادای آن را داشته باشیم مستعد و آماده کنیم.

کسیکه در ادای وظیفه‌ای که نسبت بوطن دارد، دیگران شرکت نکنند حق ندارد در استفاد از نعمتهای آن با ایشان شرکت نماید زیرا چنانکه بکون فرموده‌است مقصود از زندگی تنها رسیدن بمقاصد شخصی نیست.

ما هر اندازه خود خواه و منفعت پرست باشیم باید بداییم که آن وقتی را که صرف کارهای اجتماعی میکنیم بهدر نرفته است.

ارولد میگوید «مساعدت دیگران و محبت ایشان، برافراشتن درفش علم محو کردن جهل و نادانی، اربد بختی مردم کاستن و عشق سعادت تمام مخلوقات دلیل تمدن حقیقی و انسانیت کامل است و مامی که دارای این خوی باشند در مهد آسایش و سعادت خواهد غنود»

مارک اوریل میگوید «آن روحی را که خداوند بتواضعی داشته‌است طوری تربیت کن که شخصی با تجربه و نوع دوست بشمار روی، وطنت را دوست بدار، آنگونه صفات پسندیده را از خود نشان بده که اثبات آن محتاج دلیل و برهان نباشد یا سر باز فداکاری نباشی که برای بدرود زندگی منتظر فرمان تقییب (۱) است» ما

[۱] رئیس لشکر در اشعار فارسی همه جا تقییب آمد و از این جهت ما آنرا استعمال کردیم

همه میتوانیم مردمی درست کار و شجاع و وطن خواه حقیقی باشیم و بخوش
بختی جامعه و رافراشتن بیرق فضیلت و کمال کمک نمائیم

فصل یازدهم در زندگانی اجتماعی

ما ملت انگلیس افتخار میکنیم که خانه هر يك از ما برای او بست است،
ولی این کافی نیست زیرا باید منزل شخص پناهگاه دیگران نیز باشد و کاری کند که
منزل او منعم فکری بوده و از هر ساکنین آن افکاری تراوش کند که جامعه را
مفید و سودمند واقع گردد.

منزل شخص باید محل سرور و شادمانی و محبت و مهریابی باشد و گر نه
منزلی که از این اشیاء خالی است اگرچه کاخی بلند و با ناعی بهشت آسا باشد
نمیتوان آرا و وطن و ملیجا نامید چنانکه جسم بیروح را نمیتوان آدم گشت، این مثل
چقدر نیکو و دلپذیر است «دل شاد خوشبختی اندی است» ورق کمی آمیخته ترس
از خدا بهتر از گنجی است آمیخته ناندوه و غم، خوردن نان و تره با قلب فارغ و
محبت دو ستان خیلی گوارا تر است از خورشهای شاهانه که با کینه و عداوت همراه
باشد.

نیز در امثال آمده است «بك قطعه نان خشك با آسودگی خاطر بهتر از غذاهای
خویش است که با درد و رنج آمیخته باشد»

امروز ما منزل خود را مثل سابق دوست نداریم، زیرا در زمان قدیم آرا
پناهگاهی میدادند که ایشان را از ظلم حکام راستبادهامراء حفظ میکرد در صورتیکه
امروز هم اگر چه قیون مردم را از ظلم و جور حمایت میکند منزل پناهگاهی است
که مردم از رنج و محنت ایام بدان پناه میبرند، در حقیقت منزل بندری است که
مردم در موقع طوفانها، تیکه در زندگانی وقوع ان حتمی است بدان پناه میبرند، آری
از اصطکاک مصالح مردم با یکدیگر مشکلاتی برای انسان رخ میدهد که میتوان آرا
تلاطم دریای وجود نامید. ولی چیزیکه حیات را شیرین و گوارا میکند همین تلاطم
و اضطرابات است و انسان را بر از اجتماع گزبری نیست، آدم برای اینکه تنها

زندگی کند دنیا نیامده و بلکه در بهشت نیز تنهایی لذتی ندارد ، چنانکه بر ناردن میگوید «تنهایی در بهشت نیز قیمتی ندارد» انسان در منزل خود نیز نمیتواند از دیگران مستغنی باشد ، ولی البته تنهایی نیز احتیاج دارد . ما برای اجتماع تنهابا تنهایی بعضی خلق نشده بلکه برای هر دو آفریده شده ایم

زبائی و خرمی طبیعت سرور و شادمانی دائمی است ، ولی قلبی که خود تارک است نمیتواند از نور بهره مند شود ، پس لازم است که ما در کارهای خود اخلاص را پیشرو خویش قرار داده ، خویشان خود را احترام کرده و ایشان را دوست بداریم ، زیرا اساس تمدن حقیقی که بشر را بسر چشمه سعادت میرساند و چیزی که وجدان پاک و شعور شریف ما را زنده میکند و ما را بکارهای شریفی که فرشتگان مقدس نیز کاری بهتر از آن نمیکند همین است

شاید منزل شما حقیر و غیر منظم باشد ، ولی شما باید از همانجا کسب قوت کرده ، وظایف خود را در آن با تمام رسانید ، هر قدر بیشتر در ترتیب آن زحمت بکشید خوشبختی شما بیشتر خواهد گشت ،

سخت ترین کارها تحمل حزن و اندوه و ظلم و توهین است ، هیچ نفسی تاب تحمل این بار را ندارد و محکوم بودن باعمال شاقه خیلی از آن آسانتر است ،

خوشبختانه مردم بد نفس بد اندیشی که برای ضرر دیگران کار کنند کم اند و در هر صورت علت این کار یعنی زیان رسانیدن بمردم کمی عقل و سنگینی دل و فساد ذوق میباشد ، بنا بر این با نهایت بشاشت و مهربانی و رأفت با مردم رفتار کنید و باید دانست که اظهار محبت با گفتن تنها کافی نیست ، بلکه باید عملا اخلاص را نشان داده و از سخنهاى رنجش آوری که گاه گاهی بدون قصد از انسان سر میزند دوری کرد ، همه میدانیم که کوچکترین عبارتی از عبارات تسلیت یا تشویق آمیز چه تأثیر در انسان دارد ، شستر فیلد میگوید «ار خیلی پیش این عقیده را یافته و هنوز نیز معتقدم که مهمترین چیز برای که انسان نمیداند راه دوستی و دشمنی است زیرا ما بواسطه چشم پوشی که از غلط کارهای دوستان خود میکنیم بایشان زبان میزنیم و گذشته از آن گاهی ایشان را به بعضی کارهای بد تشویق هم میکنیم ما خود را نیز بواسطه بیروی هوی و هوس و تهور بیجا دوچار زحمت و بد بختی مینمائیم»

اغلب مردم مثل این است که تنها هستند و حتی در همان ساعتی که میان جمعی و نزد دوستان خود نشسته اند در حقیقت گوشه نشین و عزلت گیرند، چنانکه ژان پول رشت میگوید «ما در جزیره‌های مفرق و بی‌ارتباطی در یک دریا زندگی میکنیم» یعنی ما در اجزاء خویش محبوسیم، در واقع هم حقیقت باران و خویشتن خود را نمیدانیم و حتی افراد یک خانواده، از یکدیگر دورند و یک رابطه حقیقی بین ایشان موجود نیست و مصالح ایشان بخطوطی متوازی شبیه است که همه وقت با هم مقابل نخواهند شد، کیل میگوید «هیچ قلبی نمیتواند حتی احساساتی را که در پشت لبخند ضعیف خویش پنهان کرده ایم در یابد»

ما بیشتر سحتهای خود را به گفتگوی اوهوا، آحرین‌رمانی که منتشر شده است خوبی و بدی همسایگان، و سایر چیزهایی که نه اهمیت و نه نزدکشی ما ارتباطی دارد اختصاص میدهیم و بعد میگوئیم مردمان بی فکر کم عقل بر حرف و یاده کومبیاشد کمتر کسی است که اهمیت ردشواری فن سخن گفتن و صحبت را بفهمد، زیرا برای جذب قلوب افراد خانواده تنها اخلاص و خبر اندیشی کافی نیست، بلکه قوت طبع و قدرت بر تعبیر لازم است، اگر در میان خانواده خویش کسی که این موهبت را دارا و بر جذب قلوب افراد قادر باشد بیا بد شما این کار را عهده دار شوید

سیاری از مردم افتخار میکنند که هر چه در دل دارند میگویند، راستی و صراحت کوئی بسیار خوب است ولی سخن گفتن انتخاب کلمات و افکار لازم دارد اگر ما نخواهیم قلب مستمع را بخود جلب و با وفایده ای برسانیم باید آداب معاشرت را کاملاً رعایت کنیم، کسیکه همیشه دلائل و عیوس است گذشته از اینکه دوستان او را در می‌مغر میشود از زندگانی بی‌صیب و بهره ای نمیرند و کسیکه از هیچ چیز شاد نمیشود گذشته از اینکه چهره شاهد خوشبختی را نخواهد دید شادی دیگران را نیز مکرر و عیش ایشان را هم منقص میکند، زیرا فراهم کردن وسایل خوشبختی دیگران محتاج شعوری رنده و دوقی سلیم است و کسیکه دارای خصلت مذکور باشد قطعاً از این مواهب بی‌بهره است

با نرم خوئی و حسن معامله و شیرین‌زبانی میتوان به بسیاری از مقاصد خویش رسید و اغلب اشخاصیکه توانگر شده اند ثروت خود را فقط بوسیله حسن معامله

دست آورده اند، چنانکه علت ناکامی بسیاری از مردم نیز بواسطه سوء معامله بوده است، در امثال آمده است « شخص را میتوان بواسطه معامله شناخت» معلوم است که رئیس الوزراء هنگام انتخاب وزرای خویش آن کسانی را که از بین رفقای او دانا تر و دلیغ تر و با اخلاقتر اند انتخاب نمیکند، بلکه اغلب اشخاصی را انتخاب مینماید که بواسطه خوش رفتاری و حسن معامله طرف اعتماد مردم واقع شده اند، ما کسویل میگوید « اتفاق و اختلاف دو کلمه هستند که از موسیقی گرفته شده و معنی این دو کلمه در آنجا روشن میشود، زیرا خلاصه آن اتحاد یا اختلاف قلوب است، » آنجائیکه انتقاد لازم میشود باید کاملاً لهجه را نرم و شیرین کرد مخصوصاً آنر کسی را که انتقاد میکنیم طفل باشد، زیرا چنانکه رشت میگوید عقل کوچک از چیزی که نزد اشخاص بزرگ اهمیتی ندارد متأثر میگردد، معروف است که رومنس بواسطه يك اشاره خفیفی که به يك بچه میکرد او را خنده یا گریه مباداخت هرگاه خواستید کسی را صیحت کنید باید عبرت خود او کسی آن نصیحت را نشنود ولی مدح و ستایش وی باید در انجمن و سر جمع باشد، زیرا نصیحت در پنهانی مؤثر واقع نمیشود و طرف را ممنون میدانند و همانگونه مدح و ستایش آشکار همت ممدوح را بلند و او را تشویق مینماید

از لغزش و خطای دوستان چشم پدوشیم زیرا « جوانمردی است عذر انگیز بودن » و از ملامت و توبیخ ایشان خود داری کنید و اگر مجبور شدید کسی را ملامت کنید باید بقدری مهربانی و لطف بخرج دهید که شکسته دل و رنجیده خاطر نگردد، مخصوصاً در این موقع اند باید اظهار خشم و عصب کرد بر کسی بعد از کار خود میگوید « اگر خشمگین بودم ترا مجازات میکردم »، هنگامیکه خشمگین میشوید در سخن تعجیل مکنید بلکه بعد از فکر و اندیشه حرف نزنید، زیرا حسن معامله و نرمخویی در انتقاد اشخاص و دقت در کارها از درشتترین دلایل تربیت است هنگام معامله و صحبت آطوریکه لازم است ادب را رعایت کنید و هیچوقت فراموش مکنید که مرك شاه و نگار را با هم یکسان میکنند، در حالت غضب یا بی اعتنائی از دوستان خود جدا شوید مگر اینکه مجبور باشید، زیرا این کار گذشته را اینکه مخالف اصول ادب است ممکن است منتهی فراق اندی شود

بعضی سخنهایست که مثل اشعه افتاب روح را خرم میکند و برخی کلمات است که مثل تیر زره شکاف وارد قلب میشود، معلوم است که شخص عاقل کدام قسمت آنرا انتخاب میکند، هربرت میگوید «سخنان شیرین زحمتی ندارد ولی فواید بسیار به ما میرساند» با همه اینها لازم نیست که همیشه آدم حرف بزند، يك نگاه مسح به بطرس وقتیکه نبوت او را انکار کرد کافی بود که او را مدت عمر بگریه وادار کند همانگونه که يك نگاه عتاب آمیز برای کله و سرزنش کافیسست برای خاتمه دادن به يك فراق طولانی و تجدید دوستی و محبت نیز يك نگاه مهر آمیز کافیسست و يك لبخند میتواند تمام کدورتها و رنجهای سابق را بر طرف کند

اینقدر آمیزش و نرد بر دوستان که موجب ملال گردد خوب نیست و از قدیم گفته اند «زغباً نزد حبا» از اظهار احساسات خود مترسید، با همه مهربان و دوست باشید و باید اخلاص و خیر خواهی خود را با روشنترین دلیلی نشان دهید نرم دل و سریع التأثير و در احساسات خویش راست و مخلص باشید و بدانید که مهربانی و بر خوئی بیش از احسان، مردم را راضی میکند، خیر اندیشی و اخلاص گرا ببا تر از زر و سیم است، يك سخن نرم سرور و محبتی را در قلب مخاطب شما تولید میکند که بخشش و هدیه نمیتوانند

در انتخاب دوستان بصیرت و دقت بکار برید زیرا دوستان چنانکه سپنسر میگوید «از بزرگترین روبروهای حیات و گزایندها ترین آنها میباشد»، بگفته جورج هربرت دوستان خود را «از کادترین مردم انتخاب کن تا خود نیز از ایشان بشمار روی» در امثال مردم اسبابی است، بگو، آنچه اشخاصی دوستی تا گویم آنچه کاره هستی (۱) «محبت چنانکه لیلی میگوید» تو هر گز اینهای زندگانی است، کسی که دوست ندارد واقعاً قابل ترحم و سزاوار است که برای او ماتم بگیرند، ولی البته مسئولان تنهایی خود را است نزرکی میگوید «دست زما، هیچکس را با اندازه آشنخس که هیچ قلبی شریك دردهای درونی او نیست بدخت بکرده است» آبا بعد از این هم مابتنهایی میل و رغبت خواهیم کرد؟ بعضی اشخاص بواسطه شکایت و کله ای که از دوستان خود دارند به تنهایی

[۱] يك شاعر فارسی این مضمون را چه خوب نظم کرده است :

تو اول بگو ما کیان دوستی	من آنکه بگویم که تو کیستی
همان قیمت آشنا بیان تو	عیازی است بر ارزش جان تو

و گوشه گیری میل میکنند، ممکن است کله ایشان بموقع و نکایتشان بجانشینان
نابد صبر را پیشوای خود قرار داده و فکر کنند که اگر خود جای اشخاصی بودند
که از اینان کلاه نمیداد چه میکردند؟ پس در مفارقت دوستان عجله نباید کرد زیرا
المنه برای هر کس اتفاق افتاده است که از دوستی رجعیده و پس از دو روز تأمل
نظر او تغییر کرده و با کاغذی منعی بر سر زنتش و توبیخ بکسی نوشته و چون يك
روز ارسال آن تاخیر افتاده دیده است که صلاح در بفرستادن آن کاغذ است

بما بر این با دوستان خویش گرم و نزدیک باشید ولی البته باید دوستانی را
استخاب کنید که طرف اعتماد باشند والا نداشتن دوست خیلی بهتر از آن است که
دوستان آدم مردمان غیر معتمد با اشخاص نا درست باشند، در امثل آمده است «با
اشرار فتنه جوی معاشرت مکن و راه ایشان را بگیر» زیرا آسان تا کار بدی را
مرتکب شوند، با شخصی را هلاک نکنند نمیخواهند، چرا که ارتکاب گناه کاری ندارند
و از چیزی غیر رشتکاری لذت نمبرند، ولی راه اشخاص نیک پس از آنکه این است
که رو بر حد کمال سیر میکنند»

معاشرت با اشرار و مردم احمق خطاست ولی دشمنی را نیز نباید با ایشان
کرد، زیرا هر همة زنده ایشان زباده است، پس باید طوری شخص ایشان از روی برمی
و مهربانی رفتار کند که ادب ایشان بدو نرسد، زیرا چنانکه گفته ایم لطف و مهربانی
چیز ارزان و بی رحمتی است که بیش از زهر و سم و کوه های تراننها کار
میکند، از نکات لامب است «ارمغان و هدیه غالباً محبت را زیاد تر میکند و
برعکس و صبر و موافقت مفید تر از آن است»

دوستان شما حق دارند که چیزهایی را که ممکن است شما از آنها مستغنی
باشید از شما بخواهند ولی حق قرض خواستن ندارند، زیرا چنانکه شکسپیر میگوید
«به از کسی قرض کن - به کسی را قرض بده زیرا قرض دادن آدم را هم به دوست
و هم بی پول میکند و کسی که قرض میکند البته مقصد نیست» حضرت سلیمان
میفرماید «کسیکه مردم را ضمانت کند پشیمان میشود و کسیکه ضمانت را بد نداد
آسوده و فارغ لبال زندگی را بسر میبرد»

دوستان ما را از خطر ها و غمهای زیادی حفظ میکنند، پس وقتی که بدافتن دوستان

موافقی موفق شدید ایشان را حفظ کنید، شکسبیر چه خوب میگوید، روابط خود را با ایشان با زنجیری از آهن محکم کنید، « هیچ وقت موجبات شکایت و کله دوستان را فراهم نکنید، اگر مرگ ما را از بساران خویش جدا کرد باید امیدوار باشیم که روز قیامت دیدار ایشان را باز ببینیم، البته این امید درد مفارقت ایشان را دوا نمیکند ولی مقداری از حزن و اندوه ما کاسته خاطر ما را تا به يك اندازه تسلیت میدهد

مهمترین مسائل زندگی مسئله ازدواج و انتخاب همسر است، مرگترین لوازم این مسئله توافق و محبت است، سیمونید (۱) میگوید « هیچ نعمتی بزرگتر از يك همسر خوب و هیچ مصیبتی از زن بد نیست » در امدال آمده است « زن بد مثل يك منجلا بی است و اگر انسان در يك خیمه زندگی کند بهتر از این است که در يك باغ دلکشا با همسر غیر موافقی باشد (۲) »

در مسئله انتخاب زن اظهار رای نمودن خیلی سخت است ولی بعضی اصحاب که بنظر مفید است ذکر میکنم. در کوچکی زن گرفتن خوب نیست، بقصد پول با نداشتن پول زن را اختیار نکنید، وقتی باین کار مهم اقدام کنید که کاملاً برای تحمل بارهای آن مستعد باشید، از اینجاست که بعضی اشخاص از ازدواج خویش خرسند و گروهی بشیمان و نا راسی میباشند، ازدواج مسئولیت زرتی بگردن آدم میگذارد فریب ظاهر را مخور و بدون دقت کامل و تحقیق عمیق باین کار اقدام مکن، زیرا چنانکه نیلور میگوید « زن گرفتن مثل حرکت دادن چشم و جمع کردن انگشتان نیست بلکه مسئله ایست که بقلب و عقل اختصاص دارد » زن خوب در زندگانی مادی و معنوی هر دو بازوی مرد است ولی البته عشق و محبت لازم است، شکسبیر میگوید « عشق چیزی است که اگر بقلب مردم فرومایه وارد شود در طبایع خویش احساس

[۱] سیمونید از مشاهیر شمرای یونان بوده است [۵۶۶ - ۴۴۶ ق م]

[۲] این موضوع را سعدی مثل سایر موضوعها بهتر از تمام مردم بیان کرده است. چنانکه میفرماید

زن بد در سرای مرد نکو
هم در این عالم است دوزخ او
بیز میفرماید:

تهی پای رقص به از کشش نیک
نای سحر به که در خانه حنک
رن حووس در ماسر یار سا
کند مرد دره بش را پادشاه

شراقتی میکنند که قبل از آن فاقد آن بودند، در صورتیکه عشق در مردم فرومایه این تأثیر را داشته باشد در اشخاص شریف النفس گرامیایه چه تأثیری خواهد داشت ترلیان میگوید «هرگاه ازدواج با خوشبختی همراه گردد وصف آن خوش بختی از قدرت بشر خارج است، زیرا همین مسئله است که در نفر را در اوقات شادی و غم، توانگری و درویشی، راحت و سختی، مربوط میکند، هیچ راری را از هم پنهان نمیکند و از زندگی سیر نمیشوند»

البته اختیار همسر برای این است که شخص در اوقات خوشی و سختی، توانگری و درویشی، سحت و بیماری، ناوی زندگی کند، او را دوست و محترم بدارد تا دست، مرگ ایشان را از یکدیگر جدا کند، متغلی میگوید «ازدواجی که با خوشبختی توأم باشد ابتدای حیات و سعادت جدید و اساس کارهای بررگی است، تنها فرصتی است که بواسطه آن لغزشها و جنون ایام گذشته را فراموش و با شجاعت و قوت و امید آینده از سر شروع کار میکنیم، منزل خود را نمونه خوشبختی حقیقی دائمی می بینیم، برادر زن و مرد، پدر و مادر، برادر و خواهر همه یکدیگر را مساعدت میکنند، اخلاق هم را میدانند، برای ترقی و سعادت هم کار میکنند، برادر میداند که همه از یک پیوند یک خون اند سعادت این سعادت آن و افتخار آن افتخار، این است، اگر دردی به یکی رخ دهد همه متألم میشوند و اگر ضعفی به یکی وارد شود همه آرا صعب خود میدانند، عیب یکی از ایشان تمام افراد خانواده را تنکس و افتخار او همه را مفتخر و سرافراز میکند، بنا بر این همه برای اصلاح و تهذیب یکدیگر میکوشند و باین واسطه خانواده خود را باوج خوشبختی و عزت میرسانند»

بعد از قضیه ازدواج ناچار مسئله اولاد به میان میاید، انسان در مقابل اولاد خویش مسئولیت، بزرگ بکردن دارد و باید ابرا انجام دهد، بعضی اولاد خود را مهمل گذاشته و اگر کسی راجع تربیت آنان با ایشان گفتگو کند جواب میدهند که هر آنکس که دستان دهد نان دهد، خداوندی که ایشان را بوجود آورده و نه کالبد ایشان روح دمیده البته ایشان را در گرداب بریشابی و بدبختی غرق نخواهد کرد، نزدیکی جواب این حرف را داده و اینک ما نقل میکنیم «هیچ کس حق ندارد اولاد خود را به بهانه های می اساس مهمل گذارد و ایشان را تربیت نکند، اگر این حرفها

صحیح باشد باید آنها را غذا هم نداد و با امید اینکه خداوند برای آنان دایه و پرستار بفرستد ایشان را رها کرده و زحمت بزرگ کردنشان را نیز نکردن گرفت.

هر طفلی که در مکتب وی ایمان بخدا و اخلاص در عمل مستحکم تر باشد در تحمل بارهای سنگین زندگانی با تاب تر و توانا تر خواهد گشت.

لذت رندگانی را با داشتن اولاد کسی میداند که آنها را دوست ندارد، کارهای اطفال، واقعی که از ایشان سر میزند، خنده های بلند طهارت آمیز، خنده های بی کینه و آبی، چهره های با عصمت و بی گناه ایشان خیلی دلپذیر است ولی برداشتمانی که بچه را دوست میدارد و از اسباب ایشان شاد و مسرور میگردد، تیلور میگوید «کسی که زن و اولاد خود را دوست نمیدارد مثل کسی است که حیوانات درنده ای را نان میدهد، مشقت و رنج زندگانی را تحمل میکند و هیچوقت از عادت کامیاب نمیکردد. اینکه خداوند محبت زن و اولاد را بر ما واجب کرده برای این است که رسیده دلخوشی و خوشبختی داشته باشیم»

فصل دوازدهم در کوشش

اسراف بدترین چیز است مخصوصاً در وقت ربا هیچ روزی مکرر نمیشود و هر ساعتی که گذشت بر نمیکردد، وقت بزرگترین نعمتهائیست که خداوند به بندگان خویش ارزانی داشته است، این نعمت همینکه از دست رفت دیگر با هیچ قدرت و قیمتی نمیتوان آنرا بدست آورد، بنا بر این در این ساعات گرانها باید کاری کرد که بعد موجب پشیمانی و ندامت گردد، هیچ قولی دردناک تر از «وقت گذشت» یا «فرست از دست رفت» یا «اینکار در آنوقت ممکن بود» نیست، وقت امانتی است که ما سپرده شده و مسئول آن میباشیم این امانت را نباید ضایع کرد، دریدن میکوید «همانگونه که باید از خواب و خوراک کاست باید وقت افزود» نیلسون میگوید علت تمول هنگفت من این است که همیشه ربع ساعت پیش از وقت معین درجائی که لازم بوده است حاضر شده ام. لورد میلپورن میگوید «آنچه باید باطفال گفت فقط همین کلمات است: حیات شما بسته بخود شماست، هر اندازه زحمت بکشید و کوشش کنید، همان اندازه پیشرفت میکنید و با گرسنه میمانید»

کوشش تنها یگانه عامل پیشرفت در زندگانی نیست بلکه از مهمترین عوامل تربیت و تهذیب اخلاق نیز بشمار میرود، نیلور میگوید «هیچوقت تنبلی ممکن و عقل خود را بهییزهای مفید مشغول ساز» زیرا فساد بروحی که تنبل است سرایت کرده جسمی را که مشغول نیست بخود مشغول میدارد، کسیکه سحتش خوب باشد و پیروی شهوت را شهادت در ورطه بدبختی و مصائب و فقر غوطه در خواهد شد ولی کار هأمنی است که انسان را از وسوسه شیطان حفظ میکند، کل میگوید «دنیادرفت هر دو برای تجربه مردم خلق شده است» در این دیاست که باید انسان خود را برای آخرت مستعد کند و ابرور است که باید سعادت آتیه خود را فراهم سازد» هر کاری را که ما برای سعادت دیگری یا تهذیب اخلاق او بکنیم از بهترین آمال انسانی و بزرگترین آرزوهای اوست

حکایت میکنند که پیرد مدبیس از نقاش معروف منیکل آثر خواست که مجسمه او را از یخ سازد، ماهمه میدانیم که این کار غیر ار تلف کردن وقت شیعه داشته و یکی که این تقاضا را کرده است میخندیم ولی همه ما پیرده مدبیس هستیم و اغلب اوقات خود را بکارهای بیهوده تلف میکنیم

همه ما قوال آستیک «از کوتاهی عمر شکایت میکنیم» در صورتیکه از عین عمر کوتاه خود نیز تمیبه ای نمیگیریم و بیشتر آنرا در کارهای بیهوده بلکه تلف میکنیم، هر وضعی را بخواهید برای کار و کوشش پیدا کنید و هر اندازه بخواهید آنرا بستانید غیر از این نمیتوانید برای آن تعریفی پیدا کنید که یگانه عامل پیشرفت و خربختی است، سکسرون میگوید «برای پیشرفت و رسیدن مقصود سه چیز لازم است اول شجاعت، دوم شجاعت، سوم شجاعت» ولی من میگویم اول ثبات، دوم ثبات، سوم ثبات

کار ما گفته کسی ای عقل مفید است برای بدن نیز مفید میباشد، زیرا نیکاری و وجوب پیردای فکر دیگر دو پریشانی فکر در بکر و زبیش از زحمت کار در یک هفته صحت بدن صدمه میدهد، نیکاری نظام زندگی را نیز مختل میکند ولی مشغولیت زندگی انسان را منظم کرده جسم او را صحت بخشند، کارهای بدنی موجب قوت بدن و کارهای عقلی موجب

قوت عقل میگرد و فکر را از پرا کندگی و پربشانی حفظ میکند
شخص باید در کاری که مشغول است عقل خود را مکار برده و در این راه تا حد
امکان زحمت نکند و الا قوای عقلی او خموده و خاموش خواهد گشت هوش قوه ای
است که کار با ثبات یا خستگی نمیتواند آنرا ضعیف کند
جورج الیوت آن خانمبکه شهرت نویسندگی را از تعریف مستغنی است اشخاصی
را که میگفتند روحی که در افسانه های او هست روحی با الهام است استهزاء کرده
میکوبد زحمت و پشت کار است که این رونق و جلالت را بساتر ادبی من
بخشیده است .

کار و زحمت هر اندازه سخت و جان فرسا باشند از گدائی و احتیاج خیلی
آسان تر اند ، بنا بر این آ یا نباید هر کسی بکوشد تا از دیگران مستغنی شده و دست
حاجت ناین و آن دراز نکند ؟

فراکلن میگوید : دهقانی که روی دو پا ابستاده خیلی بهتر از امیری است
که بر دو زانو نشسته است ؟

کویت در مقدمه نحوه و صرف خود میگوید وقتی که من سرباز بودم و مزد
خیلی کمی را میگرفتم دستور زبان را آموختم ، کیف اسبابم را جعبه کتب قرارداد
بودم ، بجای میز يك تخته را بر زانو می گذاشتم ولی قدری زحمت میکشیدم که در
مدت یکسال بمقصود خویش نایل گشتم ، پولی که نفط بخرم نداشتم و روشنائی که
داشتم فقط آنشی بود که شبهای زمستان روشن میکردیم ، برای خریدن قلم و کاغذ
بی اندازه پرا کنده خاطر بودم زیرا هیچ نداشتم

از گفته های اوست : خوب بخاطر دارم که روزی چهار شاهی را از مواجب
خود کم کردم ، بی اندازه از این قضیه اندوهگین و پریشان خاطر گشتم ، مثل بچه
خود را در رخت خواب انداخته و میگریستم ، آ یا بعد از این هیچ جوانی حق دارد
که در رسیدن بمقصود خویش عذر تراشی کند ؟ ، واقعاً هم این شخص نمونه بسیار
کاملی از جدیت و نشاط میباشد ، بیگون میگوید : اغلب فایده قوت نفس و نیروی
را که خداوند از این راه بابشان ارزانی داشته فراموش میکنند ، بیشتر اعتماد ایشان بعال
و خیلی کم تکیه شان بقوت نفس است ، در صورتیکه استقلال و عزت نفس بر شخص

واجب میکنند که از شربت دیگران ننوشد و جز از عمل خویش نان نخورد، برای تحصیل معاش خویش کار کند و از کارهای خود بهترین فواید را در نظر بگیرد، ایمرسون میگوید: خداوند امر فرموده است که آدم کار کند دیگر با و مربوط نیست که آیا مزد کار خود را در یابد یا خیر، بدون شبهه جزا از جنس عمل است، اگر شما کار خود را خوب انجام دهید احساس یکسر و روشادی میکنید که خود بهترین مزد هاست، زیرا جزای کارهای نیکو انجام دادن آنهاست، سرواثر اسکات حکایت میکند که میکیل اسکات جادوگر بزرگ معروف توانست خود را از شیطانی که در خدمت او بود حفظ کند مگر بعد از اینکه خود را بکارهای مستمر دائمی مشغول کرد، زیرا شیطان همینکه اردرون کسی را ندید بزودی بر میگردد، اگر دید قلب او خالی است هفت شیطان دیگر را نیز با خود میآورد تنبلی راحت نیست، بلکه اسرار بیش از کار خسته میکند و در میان رومبان

این مثل ساری و متداول بود: «راحت بدون کار خیلی سخت است»

در کارها شتاب و عجله نکنید، زیرا با تأنی خلق شده است این مثال سوییسی که در صحبت جوانان کوهگرد گفته میشود چقدر با مغز و پر معنی است: «آهسته بروید تا زود برسید» حقیقتاً هم کسیکه در رفتن تأنی میکند، و دتر میرسد، از مثال عربی است: «عجله از شیطان و صبر کلید فیروزی است» اغلب تصور میکنند که سرعت صرفه وقت است در صورتیکه این بکلی اشتباه است، درست است که نشاط در عمل لازم است ولی همتز این است که کار خود را خوب انجام دهیم نه زود، (۱) علاوه کاری را که انسان میخواهد با سرعت انجام دهد خیلی خسته کننده و محتاج کوشش بسیار است، عجله تنها کار را خراب نمیکند بلکه شخص را نیز ضعیف مینماید، یکی از بزرگان میگوید: کار خود را بدون عجله و شتاب انجام دهید، هر چیزیکه مانع تقویت فکر خود میدانید آنرا از خود دور کنید، خوب فکر کنید و کاری را انتخاب کنید که برای خود مفید میدانید، بدابید که سالهای متمادی نمیتوانند کاری را که بدون دقت انجام داده شده است اصلاح کنند، هیچوقت از حرکت باز نایستید و برآ عمر با سرعت برق میگذرد، بلکه با شجاعت و استقامت سیر خود را ادامه دهید و تمامه هرگز کار نکنید و چیزی را از خود باقی نگذارید که دست روزگار نتواند آنرا از صفحه وجود بزداید، زیرا نام یک زندگانی است که انسان بعد از مرگ میکند

(۱) جوآند صید نیکو دیر در دام با است از رود نایکو سراحام (حامی)

نابراین نباید اندکی غافل نشست بلکه باید بدون شتاب و عجله بکار خود ادامه داد، زیرا چنانکه گفتیم عجله و شتاب بزرگی کار را دشوار تر میکنند، صبح زود از خواب برخیزید، عضلات و عقل خود را هم ورزش و هم راحت دهید، تقدیر کافی بخوایید، معده خود را بیهوده پر نکنید، بدانید که پرباشی فکر، غم و اندوه، بی صبری و تنگ حوصلگی کاری را انجام نمیدهند، بلکه پس از مدتی حیات شما را نابود یا شما را در امراض و بیماریهای خطرناک خواهند افکند، ولی اگر در موقعی که می بینید، بکران چرخ، بخلاف آرزوی شما در حرکت است صبر و آرامش را اختیار کنید ممکن است گردش روزگار تغییر کرده و فرصت رسیدن بمقصد خویش بیابید، همینکه در فکر یا اعصاب خویش احساس خستگی نمودید استراحت کنید و بعد از اینکه قوت و نیروی خود را از سر گرفتید دوباره مشغول شوید کارهای خود را بانهایت دقت و صحت انجام دهید و از سختی و صعوت آن نهراسید، فتح و فیروزی دو ک ولنتون بواسطه این بود که بی اندازه در اطراف کار دقت میکرد، مقدار ذخایر و لوازم قشون را تقشیش مینمود و حتی از تقشیش گاه و جو اسبان لشکر نیز غفلت نمیورزید، این است که میگویند ولنتون تمام صفات ریاست و بزرگی را دارا بود از این جهت است که او را به مهارت و خرد و دانش ستوده اند (۱)

فایده، اغلب در ضمن عمل حاصل میشود چنانکه کریستف کولومب امریکا را در ضمن جستجوی راه هند پیدا کرد، گونه نیز حکایتی از شاورول نقل میکند که بحکایت کولومب شبیه است، میگوید او در حینیکه الاغهای پدرش راجستجو میکرد به باقن بك مملکت موفق گردید، راجم بکوشش و جدیت در عمل، فرانکلن بك جمله بسیار پر معنی را از خود بیادگار گذاشته است، میگوید «برای انجام وظیفه خویش عزم خود را جزم کن و آنچه را عزم بر انجام آن کرده بانمام برسان»

بعضی تصور کرده اند که هوش و ذکاوت کافی است و جای سعی و عمل را می ببرد ولی این اشتباه است، زیرا باهوش ترین مردم جز بواسطه سعی و عمل شاهد مراد را در آغوش نگرفته اند، در اینکه مردم از حیث هوش و ذکاوت بایکدیگر تفاوت دارند شکی نیست، دو نفر را که از حیث سن مثل یکدیگرند ولی از حیث هوش یکی

(۱) فلك چشم بزرگی كند نگاه در آنك بهانه هیچ یار در بهره ردی کار (ابوحنیمه اسکافی)

بر دیگری برتری دارد در نظر بیاورید ، اگر آن شخص که هوش و ذکاوت او زیادت
است تنبلی را شمار خود کرده و سعی و عمل را باهوش و ذکاوت خویش نوأم نکند
عقفاً آن دیگری بواسطه سعی و جدیت از وی جلو خواهد افتاد
زیرا کسیکه عشق کار در سر دارد اگر چه هوش و زیرکی زیادی نداشته باشد
بر آن حکیم خردمندی که کار نمیکند تفوق و برتری خواهد جست ، ولی متأسفانه
قوت هیچ بزرگ و برتری هیچ توانائی نمیتواند کسی را که طبعاً تنبل و یا دارای
نقص در عمل است جدیت و پشت کار ببخشد ، از بزرگی روایت میکنند که برادر
دهقانی داشت نه باصطلاح تنبل تشریف داشتند ، روزی نزد برادر خویش آمده و از وی
خواهش کرد که او را مساعدت کند تا در شمار مردان بزرگ و نامی در آید ، گفت :
اگر گاو آهن شما شکسته است من میتوانم آنرا اصلاح کنم و اگر کتوت مرده است
حاضرم بجای آن گاو دیگری برایت بخرم ، ولی روح بزرگی و لوازم شهرت را من
نمیتوانم در تو خلق کنم .

میلتون آن شاعر بزرگ و نامی دارای هوش و ذکاوت زیادی نبود ولی پشت کار
و همت خستگی ناپذیری او را بدان بزرگی و عظمت ادبی رسانید ، میگوید : در
فصل زمستان قبل از سپیده دم از خواب بیدار شده و بمطالعه بهترین کتب ادبی و
آثار بزرگترین ادبا و نویسندگان میپرداختم ، در تاستان نیز قبل از اینکه خروس
بیدار شود از خواب بر میخاستم و بعد از آنکه تغذیه روح و تقویت فکر بکارهاییکه
موجب تقویت و صحت جسم باشد مشغول میشدم ، سپس واجبات مذهبی و وطنی
خود را انجام میدادم ،

از کار خود ملول و دلتنگ مشوید ، بلکه با نهایت سرور و نشاط بانجام آن
پرداخته مشکلات آنرا بواسطه تحقیق در علل و اسباب آن رفع کنید
شخص هر چند بیشتر از کار خویش شاد و مسرور باشد پیشرفت او در آن کار
بیشتر خواهد بود و اگر چه کاری که بدان شروع میکند سخت سخت یابی فایده
نمظر آید اگر ناقلی شاد و قدیمی ثابت و غیر متزلزل آنرا ادامه دهد سموت آن بزودی
بر طرف و فواید بزرگ آن نیز معلوم خواهد شد
بعضی میپرسند که چند ساعت خواب برای آدم لازم است ؟ این سؤال مهمی

است ولی کمی و زیادت آن با اختلاف اشخاص تفاوت پیدا میکند ، هر کس اندازه احتیاج خویش باید از نعمت خواب بهره برده و محققاً آن وقتیکه در خواب راحت و شیرین صرف میشود بهدر نرفته است ، زیرا خواب برای نشاط بخشیدن اعصاب بهترین وسیله است و اهالی شهر برای اکتساب این نشاط وسیله دیگری ندارند ترتیبی که سرادوار دكوك اتخاذ کرده بود از این قرار بود :

شش ساعت میخوابید ، شش ساعت بخواندن حقوق میپرداخت ، چهار ساعت صرف عبادت میکرد و ماقی وقت را بمشاهده جمال و اسرار طبیعت میپرداخت ، سرچنان این ترتیب را تغییر داده و شش ساعت صرف خواندن حقوق و هفت ساعت صرف خواب میکرد ، ده ساعت بکار های دنیوی میپرداخت و ماقی ساعات بکشانه روز را صرف عبادت و کار هائی مینمود که موجب رستگاری آخرت است ،

ولی بعقیده من هفت ساعت برای خواب کافی نیست و باید انسان اینقدر بخوابد که وقتی بیدار شد نتواند از عهده کار های خود بر آید یعنی کاملاً خستگی او رفع شده باشد . در موقع حزن و اندوه کار بهترین درمان است زیرا چنانکه شالمس میگوید «سعادت غیر از محبت و کار و امید چیز دیگری نیست» همیشه خود را مشغول دارید زیرا در کار راحتی موجود است که آمیخته بهیچ کدورتی نیست ، نا روزگار مخالفت و معاندت نمیکند زیرا هیچکس نمیتواند امواج حوادث را تغییر داده یا حرکت چرخ را بر گرداند بلکه شخص عاقل باموج همراهی کرده و تکمیل او خود را ساحل می رساند ، اگر زمانه شما را مجبور کرد که نا روش دی مخالفت کنید بهایت پایداری و قوت قلب را بکار برید ، کنجلی در این خصوص میگوید «کسیکه قانون زمان را حقیر مینماید مثل کسی است که باشریعت ادب نازی میکند ، قوای طبیعت را برضدخویش تحریک مینماید ، زمانه برای گوشمالی چنین شخص تمام قوای خود را جمع کرده و بدون اینکه او را از وقت انتقام خبر دهد از وی انتقام خواهد کشید ، اما کسیکه اقتضای زمان و ناموس طبیعت را رعایت و با کمال حرم و اخلاص آنرا پیروی کند روزگار با وی مساعدت خواهد کرد ، همه جا موفق و کامیاب خواهد گشت ، حتی آفتابی که بالای سر او میدرخشد ، زمینی که بران راه میرود نیز باوی یاری خواهند نمود ، زیرا او با این کار مطابق میل آفریننده کائنات که قوانینی قوی تر از اراده بشر در کن ابداع کرده است رفتار مینماید

فصل سیزدهم در اعتقاد

از احصائیه ملل معلوم میشود که از بین ۱'۵۰۰'۰۰۰'۰۰۰ نفر از ساکنین کره زمین ۴۰۰'۰۰۰'۰۰۰ پیرو کیش بودا و ۳۵۰'۰۰۰'۰۰۰ تابع دین مسیح و ۲۰۰'۰۰۰'۰۰۰ نفر دارای مذهب برهما و صد و پنجاه میلیون متدین بدعات اسلام میباشد (۱) سلدن چه خوب میگوید «مردم ادعا میکنند که همه پیرو يك دین اند و از این لحاظ با یکدیگر تفاوتی ندارند» این محاسله و خوشامد کوئی برای این است که نتوانند آسوده و بدون دردسر با یکدیگر زدگی کنند و الا اثر ما دیده دقت نگاه کنیم می بینیم هیچ سه نفری از تمام جهات دعات ایشان بهم شبیه نیست

این مسئله چیزی غریب و شگفت آور نیست، زیرا در صورتیکه ما چیزی از حیات دیوی خود نمیدانیم بکنه امور اخروی چگونه میتوانیم پی ببریم ؟ و معلوم است که يك امر مبهم و تصویری موجب اختلاف تصورات میگردد، کانون لدون میگوید «آخرنی موجود است بانه ؟ من کار ندارم، ولی در دنیا اسراری است که از حد حصر خارج است» اگر شما بکلکشت يك گلستان بروید، بر گهای با طراوتی را که از قدوم بهار خبر میدهند ننکرید، از هر کنار آثار قدرتی می بینید که رؤیت لمس فهم تصور آن از قدرت شما خارج است، این قدرتی را که به شما می بینید، به با قوه لامسه آرا ادراك میکنید، به آواز آنرا میشنوید در همه جا و همه چیز موجود است

(۱) تاکنون کسی نفوس مسلمین را تا این اندازه کم نوشته است شاید این مطابق احصائیه آورده است اما مع ذلك در اینجا حرف امیر عبدالرحمن خان امیر افغانستان بحاطر میاید که می گوید : اروپائیان از حمله تبلیغاتی که بر صد مسلمین میکنند کم شردن نفوس ایشان است، اسان وقتیکه عده نفوس يك شهر را بطور تقریب میدانند و بعد به یکی از حرافیهائیکه نفوس شهر ها را از احصائیه های اروپائیان نقل کرده اند رجوع میسایند می بیند کاملاً حرف امیر عبدالرحمن خان صحیح است، در هر صورت نفوس مسلمین مطابق احصائیه های سال ۱۳۲۴ هجری به سیصد و مایون بالغ میگردد و خیلی مضحك است که حرافیهای کلاسی ایران بیش از دویست و دوازده میلیون نوشته اند. شاید این هم يك فرنگی مایی است

شك و تردید اساس فلسفه است ، در صورتیکه ما در عالمی پراز اسرار و راز می‌کنیم و داستان منشأ کوچکترین حیوان با صیقلترین گیاه از دایره توانائی ما خارج است ، چگونه میتوانیم بکنه يك چیز بی انتها پی ببریم ؟

دکتر مارتینو میگوید : « ما اعتراف میکنیم که کار گناه وجود را خداوند جل و علا اداره میکند ، برادر حینیکه گرد و غباری را که کارهای روزمره انکیخته است با شمنم فرو می‌نشاند ، انطاری را که اسباب ملال ، حسته کرده است باین فضای بی‌پایان جلب کرده تا مل و امیادارد ، در آن همکام که می‌بینیم ساط رمین مثل یکدشت زیر این گنبد کود که با چراغهای ستارگان زینت شده امتداد یافته است ذات مقدس او را می‌بینیم که از هر جانب ما را احاطه کرده است ، بدن ما را بوسیله هوای شبگیر بلرره در آورده ، انظار ما را بواسطه يك نور قدیمی که از آسمان بسوی ما می‌رسند بخود جلب میکند »

استوار میل میگوید : « حیات انسان از هر جهت ، اسرار ، بارك احاطه شده است و قنیکه این اسرار را در نظر میاوریم دایره تجربیات خود را مثل يك جزیره سیمار حقیر و کوچکی می‌بینیم که در يك دریای بی‌پایان واقف شده است ، هر چه بیشتر باین دریای پهناور نگاه میکنیم میل ما به داستان انتهای آن شدید تر میشود و هر چه مرغ خیال را بیشتر بر وار میدهیم وسعت و عظمت آن در نظر بیشتر و حقیقت آن تاریکتر و مهمتر میگردد ، چیزیکه این اسرار را بیشتر تاریك و بارك مینماید این است که جزیره وجود ما به تنها در فضائی بی انتها واقف است بلکه انتهای زمانی که ما در آن واقفیم نیز معلوم نیست »

ولی البته بآس و بومیدی خوب نیست و نباید قوه مفکره خویش را از کار باز داشته و بجهل ، قناعت کنیم ، زیرا حقیقت خیلی از اشیاء را که سابق مجهول بود کشف نمودیم ، شخصی میگوید : « اگر حقیقت زمان را از من پرسید نمیتوانم جواب دهم ولی مادامیکه از من سؤال نکنند حقیقت آرا کاملاً میدادم » مارتینو میگوید : « آن اشخاصیکه از حقیقت آفریدگار جستجو کرده میخواهند اراده او را در تمام امور بدانند و آن کسانی که چنین وانمود میکنند که میتوانند ترکیب هر چیزی را بیان نمایند ، اسباب هر چیزی را شرح دهند ، و اشخاصیکه حکمتهای خداوند را

در هر چیز بدون تردید بیان می‌کنند تا بیانات اطمینان آمیز خویش مرا بدرد و الم شك متلایم نمایند « سدنسر میگوید « در این اسرار غامضی که هر چه بیشتر بحل آن بپردازیم عاصتر و باربکتر میشود يك حقیقت روشن و واضحی یافت میشود و آن این است که يك قوه ارلی، ابدی، مافوق انسان موجود است که منشاء و مصدر همه چیز اوست »

نما بر این در صورتیکه از پی بردن نکنه این قوه عاجزیم باید فقط بوجد آن اعتراف کرده و از پراکنده و توییهای که موجب اختلاف مردم گشته و از تفسیر گذشته کار بتخریب کشانده است دوری کنیم (۱) « اغلب، علما را به پی دینی و بی عقیدگی متهم می‌کنند، زرو این نهمت را چنین جواب میدهد « دیانشی که در علم است بیش از علمی است که در دیانت موجود است »، این که رجال علم در دیانت اظهار شك و تردید مینمایند برای انکار آن نیست، بلکه برای احترام و تعظیم آن است « تسبیون میگوید « مرد علم در اعتقاد خویش ثابت نیست ولی نیت او پاك و خالص است، می‌کوشد که برای هر چیزی قانون و نظامی معین کند، در تردیدی که به سوء بیت آمیخته نیست اعتقادی موجود است که در اغلب عباراتی که دلالت بر ایمان کامل دارد موجود نیست »

بی مناسبت نیست که در این قضیه قول دوبر از بررگان رجال را که قول ایشان ما را از اشتها ما قول دبرگان مستغنی میکند شاهد بیاوریم و بفسور تبدال میگوید « هیچ نمی توان برای این قوای حاکمه در کارگاه وجود يك شکل حسی یا عقلی تصور کرد، و بر هر چه فکر ما خطور کند او بخلاف آن است (۲) سایر این هیچ صورتی نمی توان برای او فرض کرد نه میتوان او را روح نامید و نه ممکن است وی را سبب خواند خلاصه کلام این است که وصف این قوه و سر از عهده ادراک ما خارج است « هکسلی که یکی از رجال منور الفکر و مخالف محاسن دینی بود میگوید « ممکنست که من يك کلمه را نه سبب خیر مردم باشد ندانم . آن کلمه یا جایی

(۱) علمای اسلام ۲ طهور دواب مأمون و قبل از انتشار کتب مترجمه یونانی همین عقیده را داشتند و این عقیده بمذهب ساف معروف است . فردوسی علیه الرحمه در این خصوص میفرماید نه هستیش باید که جستو شوی ز گفتار بیکار یکسو شوی

جستو یمی مفر و معترف

(۲) این قول یکی از علمای ساف است « کل ما خطر سالک فالله بحلال دلك »

است که هر هفته جمالات مذهبی معینی در آن تکرار نشود و مردم مجبور به پیروی آن نباشند، بلکه جائی است که دائره عدالت و طهارت و شرافت زندگانی را وسعت دهد، پناه گاه اشخاص خسته درآمده باشد، مردم زندگانی خوب شرافت را در آنجا بیاموزند و اشخاصیکه اسیر آز و آرزوهای دور و دراز اند در آنجا متمم شوند که مقصود ایشان سبب باحسان و نیکوکاری چقدر است و حقیر است. اگر چنین کلیسایی وجود داشته باشد هیچ کس با آن مخالفت نیست و برای نابود کردن و الغای آن میکوشد، علمای دین میکوشند که با زبانی حرف بزنند که عوام فهم بوده و عموم مردم فهمند و هیچ اصاف نیست که مادر فهم عبارات ایشان مقید بالفاظ باشیم، مثلاً وقتی که شاعر راجع بطلوع آفتاب حرف میزند و آنرا سیاره میخواند نباید ما تصور کنیم که او از علم هیئت بی بهره است اگر چه ما ثابت کرده ایم که زمین دور آفتاب میگردد، به آفتاب بدور زمین ولی حرفهای شکسپیر و تنیسون دلیل نمیشود که ایشان منکر این قضیه بوده اند. اختراعات علمی محتاج لغت مخصوصی است و از آنجائیکه ما نمیتوانیم يك كل يا بك سنك را جز با الفاظ مخصوصی وصف کنیم « غیر متناهی را نیز نمی توانیم با الفاظ عادی شرح دهیم. بنا بر این نباید تعجب کرد که چرا قدما اموری را که اکنون ثابت شده است که از امراض عصبی ناشی میگردند با ارواح غیر مرئی نسبت دهند.

چیزی که شرح ما فهم آن ممکن نیست اعتقاد بدان هیچ ثوابی ندارد و اعتقاد به چیزی که بدرجه ندامت نرسیده محال است، پس واجب است که چیزی که یقین داریم راست و حقیقت است معتقد نشویم و در خصوص آنها یعنی چیزهای غیر ثابت متوقف باشیم. نه آنها را رد و نه قبول نمائیم

اغلب تصور میکنند که مجبوراند چیزی را قبول و یا رد کنند، در صورتیکه این امر خلاف عقل و حکمت است، زیرا اعتقاد يك امر واقعی است نه اعتباری، و البته مظهر اعتقاد عمل است و بدون عمل اعتقادی وجود ندارد، سلب کردن اعتقاد و عمل را بحرارت و نور تشبیه کرده میگوید « من میتوانم بواسطه فکر بین اعتقاد و عمل تمیز دهم چنانکه میدانم نور و حرارتی که در شعله چراغ موجود است دو عنصر مختلف اند ولی این اختلاف هر وقت چراغ را خاموش کنید نور و حرارت هر دو

با هم میرود، تورا نیز باین مسئله اشاره کرده است، مثلاً هابیل جز بواسطه اعتقاد قربانی خود را تقدیم نکرده و نوح نیز جز با اعتقاد ساختن کشتی اقدام نه نمود. ابراهیم نیز بهمان واسطه از وطن خویش مهاجرت نمود. تمام اینها معتقد بودند که کاری را که بدان اقدام میکنند خوب است ایشان از این لحاظ که بموجب اعتقاد خود بکارهای سخت و دشوار اقدام نموده اند قابل تمجید و ستایش اند.

یکی از واجبات ما که چندان هم آنان نیست این است که در هر مسئله ای که مستند به يك دلیل بدیهی نیست متوقف بوده و از رد یا قبول آن خود داری کنیم، زیرا در بعضی جاها شك و تردید جزء واجبات بلکه یکی از فضائل است، بعد از مدت کمی حقیقت معلوم خواهد شد، پس موقتاً ما باید بجهل خیلی از مسائل راضی باشیم، ریسکن میگوید «سعادت و خوشبختی انسانی ما منوط باین است که ندانستن چیزهایی که ادراک آنها برای ما ممکن است اکتفا کنیم و از پی بردن به چیزهای غیر ممکن الادراک صرف نظر کنیم اگر چه مربوط بخود ما باشند»

سرور ما در زندگانی بسته باین است که در زیر ابرهای غیر شفاف زندگی کنیم و باینکه گناه گاهی از پشت آن ابرها، حقیقت ثابت را به بینیم قانع باشیم و بدانیم که در پشت این تاریکیهایی که ما را احاطه کرده يك زیبایی و شرافتی موجود است و خدا را شکر کنیم که نور حقیقت را باین پرده پوشیده است، زیرا اگر بدون هیچ پرده حجابی بر ما مینابید نه تنها چشمان ما را خیره و یا کور میکرد بلکه وجود ما را نیز بحرارت خود میسوخت

فصل چهاردهم در امید و آرزو

اشخاص زیادی از اینکه من امید و آرزو را مثل احسان و اعتقاد جزء فضایل شمرده ام تعجب میکنند و اغلب میگویند میتوانیم قبول کنیم که اعتقاد فضیلتی است فضل احسان نیز آشکار است و هیچ احتیاجی به بیان ندارد ولی آرزو را چگونه می توان جزء فضایل شمرده؟

بعقیده من باید امید را جزء فضایل شمرده زیرا باس و نو میدی که ضد امید و

آرزوست مذموم است ، اگر قوت نفس و ثبات و پایداری خوب است ناچار باید امید و آرزو را نیز خوب دانست زیرا نداشتن آرزو و امید کسی قوت نفس و پایداری بخیر نخواهد داد ، بنا دیده شده است که اشخاصی چون بدبخت شده و امید خوش بختی نداشته اند زندگانی را از فرط بئس بدرد گرفته اند و بدون شبهه اگر پرنو امید و آرزو در قلب ایشان میثابت شد بئس نمیشدند

بیش از اندازه لزوم باور اهمیت دهید زیرا شخص تا نا کامی نه بیند کامیاب نخواهد شد ، سیدی سمیک که هوش و ذکاوت شهره آفاق است میگوید « برای اینکه در این دنیا موفق و کامیاب گردیم لازم است که در مقابل امواج حوادث با حالت ترس و لرز نه ایستاده و خیال خطر نکسیم ، بلکه باید خود را با جرئت در میان آن امواج افکنده و فکر نکیم که با هر وسیله ای هست از آن عبور خواهیم کرد »

عجب اینجاست که مردم از خطر های حقیقی کمتر میترسند و اغلب ترس مردم از چیز های موهومی است که وجود حقیقی ندارد ، مثلاً بعضیها از این مبترسند که کسی ایشان را استهزاء کرده و بایشان بخمد ، شکسیر راجع باشخاص جیبانیکه همیشه خود را محط بخطرمی بینند چه خوب میگوید « آدم جیبان چندین مرتبه قبل از مرگ میمیرد ولی شخص شجاع طعم مرگ را جز بک مرتبه نخواهد چشید » و قتیکه دن را به بنجره اصطبل آویختند تصور میکرد که برب پرتگاه بسیار عمیقی قرار گرفته ولی همینکه طناب را پاره کرد ملتفت شد که بیش از چند وجب از زمین دور نبوده است و چقدر اتفاق افتاده است که بک قشونی در روز فتح و ظفر باوی همراه بوده و همینکه شب رسیده است بواسطه ترس بیجا و تصور چیز های غیر واقعی شکست خورده و راه قرار پیش گرفته است بلکه بسیاری اوقات اینگونه ترسها که خالصی از حقیقت بوده در روز نیز رخ داده و موجب شکست بک قشونی شده است .

کسیکه از حالت و زندگانی خود ناراضی است فکر کند که حاضر است باچه کسی انرا عوض کند ؟ البته نباید صحت خود را با بک شخص و دارائی خود را با دیگری و سعادت خانوادگی خویش را با یکی دیگر مقایسه کرده منتظر باشد که صحت اولی و تمول دومی و سعادت خانوادگی سومی را یکجا جمع نموده و بوی بدهند ، بلکه باید در موقع معاوضه با هر کس میل دارد تمام چیز های او را - خوب و بد - قبول کرده و یا از همه چیز او سرف نظر نماید

هنگامیکه مصیبت و بدبختی از هر جهت «کولریډک» را احاطه کرده بود به «سر همسفری داوی» نوشت «با تمام این تغییراتی که در زندگانی من رخ داده و با این همه خواری و بدبختی و ترس که مرا در میان فرا گرفته اند هنوز ایمان من راجع به آفریدگار باقی و معتقدم که خیر من در این آلام است»

هیچ وقت نومیست و مشوید و اندک یاس را بخود راه مدهید زیرا همه چیز چساره دارد غیر از یاس و وای بحال شخصی که جبن در قلب او جای بگیرد: زیرا چنانکه جوث میگوید «همینکه شجاعت رفت همه چیز رفته است و مرگ آدم جبان خیلی بهتر از زندگانی وی است» کهبل میگوید «بخت ناکسی همراه است که خود را خوش بخت بداند» کور میگوید «گفته های آمیخته یاس و نومیدی را دور بینداید» وبرا تارلیک ترین روزی را که شما در آن هستید اگر با صبر و بردباری بگذرانید همینکه فردا رسید می بینید گذشته و رنج آنرا فراموش میکنید»

از خطا متر سید زیرا هر آدمی ممکن است خطا کند و چه خوب گفته است کسی که میفرماید «آنکه میخواهد هیچ خطا نکند هیچ کاری اقدام ننماید» ولی شخص نباید دو مرتبه دوچار یک خطا بشود، بلکه باید هر خطائی که از ما سر میزند برای ما درسی باشد و آنرا بمثابة بردباری قرار داده بوسیله آن زندگانی بالاتری برسیم

همیشه خرم و شاد باشید، حزن و اندوه را بخود راه مدهید (۱) ژوزف هوم همیشه این عبارت را تکرار میکرد «من سرور دائمی را به سالی ۲۵۰۰۰۰ فرانک مایدی ترجیح میدهم» در هر کاری رعایت وقت و محیط لازم است، همانگونه قبل از اقدام بهر امری باید گذشته و آینده را در نظر آورد، اغلب مصائبی که متوجه ما می شوند این واسطه است که ما مشغول حالت حاضر گشته و فکر آینده را نکرده، خوشبختی یک عمر را فدای لذت مختصری نموده ایم، درست است که «نقد بهتر از نسیم است» ولی چون آینده در پس پرده غیب مستور است و انسان نمیداند از پس آن پرده چه ظهور کند خردمند کسی است که برای لذت آنی سعادت آتی خویش را از دست ندهد بقول یکی از خردمندان خوشبخت کسی است که از گذشته خود راضی و خرسند و بانیة خویش امیدوار باشد

ما اگر همیشه فکر آینده خودناشیم چندان راه خطا نه پیموده ایم، زیرا گذشته و زمانی که در گذر است پیش شخص دانا قابل اهمیت و اعتنا نیست و آنچه عقل بدان حکم میکند این است که ما از آنیه خویش غفلت نورزیم و پیوسته در فکر باشیم که آنیه ما بهتر از گذشته و حال باشد

قبل از هر چیزی بر انسان لازم است که جوان مرد و نامرود باشد و بقول سکوت قوت اراده و دلیری داشته باشد، زیرا چنانکه شکسپیر میگوید «سوسه و ترس و اندیشه های دور از حقیقت دشمنانی هستند که در بهاد ما جا گرفته، قوت و جرأت و اقدام را از ما سلب میکنند و بدان واسطه ما را از خیرانی که بی اندازه مانزد بکند و محروم مینماید»

شجاعت تنها يك خوی ستوده و صفتي پسندیده نیست، بلکه چیزی است که جوان مردی بدون آن وجود نخواهد یافت، همانگونه که لطف و خوشخوئی و مهربانی برای زن لازم است مرد رانیز شجاعت لازم است ولی بدیهی است که مرد باید بادلیری و شجاعت مهربان و خوشخوی نیز باشد چنانکه زن نیز بلاولاه لطافت و خوشخوئی شجاعت را لازم دارد، باید دانست که تهور از شجاعت دور است و ابداً ارتباطی باوی ندارد، زیرا شجاعت استهزاء و بی اعتنائی بخطر نیست بلکه آن است که شخص در موقع خطر استقامت و پایداری بخرج دهد، همانگونه بدون جهت خود را بخطر انداختن دلیری و شجاعت نیست ولی چنانکه گفتیم شجاعت آن است که هنگام وقوع خطر بهایت عزم و پایداری و صبر و آرامش را بکار بریم و برای خلاص از خطر بهتر از شجاعت هیچ وسیله ای نیست، زیرا جبن خطر را زیاد تر خواهد کرد و نزدیکترین راهی برای هلاک شدن آن است که انسان از برابر دشمن فرار کند، چون اغلب امور آشکارا و روشن نیستند سبب ترس ما میشوند ولی پس از اینکه دانستیم ترس ما بی جا و اندیشه های ما حقیقت نداشته اند و چشم ما نیز بدیدن حوادث عادت کرد کم کم قسمت زیادی از ترس ما زایل میشود، در هر صورت شخص باید شجاع و دلیر بوده دنبال آز و اندیشه های دور و دراز نرود، زیرا چنانکه جوت میگوید «حقیقت زندگی آنست که از آرزوی خود کاسته و از آنچه در دست داریم بخوبی و خردمندی بهره گیریم»، از پیشه و دارای آرزو های زیاد مپاشید ولی در هیچ حال صبر و تامل را

از دست مدهید، زیرا شاهد مقصود را کسی در آغوش خواهد کشید که صبر و شکیب را پیشه خویش سازد، خردمندی چه خوب گفته است: «درد ناگزیرین اندیشه‌ها همان خیالهایست که ما خود برای خوبستن میسازیم، البته در هر قدم با اندوه و رنجی روبرو میشویم ولی باید با بردباری و استقامت آنرا تحمل نمود»

رشتر میگوید: «دراوقات حزن و اندوه ساعات خوشبختی خود را باخطاظر بیاورید و بدانید که تحمل درد و الم مسئله بسیار مهمی است، چیری که در این بردباری ما کمک میکند این است که میدانیم هر چه مقدر شده است حتماً شدنی است و در اختیار رابر کسی ننگشده اند، ولی بدون شبهه بعد از هر رستان تا بستانی، پس از هر شب روزی، بعد از هر طوفان آرامشی یعنی بعد از شدت و محنت فرج و راحتی است، روزگار خود بواسطه تغیر و تبدلی که ارضایب وی است محنت ما را براحت تبدیل خواهد داد و شب ناکامی را صبح مراد خاتمه خواهد بخشید»

دیگری میگوید: «ای قلب غمگین! مضطرب مباش و اظهار درد و اندوه مکن، زیرا از پشت آن ابرهای تیره آفتاب جهان تاب سر بر خواهد زد (۱) حیات تو مثل حیات دیگران است، هیچ حیاتی نیست که از مقداری حزن و درد و رنج خالی باشد هر گاه حادثه ای رخ داد و آبرای خود مصیبتی تصور کرد به فوراً متهیج نگشته و خود را مبارزید، بلکه قیلاً بتحقیق مسئله بپردازید، زیرا در اغلب اوقات حقیقت مسائل و حوادث غیر از ظاهر آنهاست و ما در گیتی آنقدر رست نخواهیم کرد که جایز باشد ساعات حیات خود را بتأثیر از مسائلی کوچک صرف نمائیم، بدون تجربه نیز ممکن نیست وظایف و واجبات خود را نفهمیم، اندوه و بدبختی توأم و دو فرزند یک شکم اند، ولی اشخاص بزرگ در حالت بدبختی نیز اندوهناک نگشته و با اظهار حزن و اندوه رانکرده اند و بسا اشخاص که مصایب و محن رورگار اسباب بزرگی و شهرت ایشان گشته است، شکسیر میگوید: «در دنیا اشخاصی یافت شده‌اند که ما میل نداریم مثل ایشان زندگی کنیم ولی آرزو داریم که مثل ایشان بمیریم»

چنانکه اشخاص ربادی رانخت و تاج شاهي مشهور و معروف کرده است مردم زیادی را نیز چوبه دار معروف و نامدار کرده است، در صورت از پیشامد های

(۱) اگر چه این معنی اشعار در زبان فارسی زیاد است ولی این بیت مسعود سعد سلمان که در محسن گفته است بکلام خیلی بهتر و حساس تر از گفته فوق باشد: ای تن آرام گیر و صبر گزین که مرا روز را ز پس فرداست

با توار نباید اظهار تألم و آرزوئی کرد، بلکه باید با قوت قلب بدفع آنها پرداخت، شکسیر چه خوب میگوید «خردمند بدون اینکه وقت خود را با گریه تلف کند به اصلاح خرابیهای خویش میکوشد» باید از خوشیهای زندگانی و راحتهای حیات بهره ور گردیم ولی از مشکلات و بدبختیهای خود نیز نباید خیلی دلتنگ و افسرده باشیم، زیرا کامیابی دائمی و خوشیهای خالی از تیرگی اگر بکلی اخلاق را فاسد نکنند بدون شبهه اخلاق ستوده را ضعیف خواهند کرد، چه مسلم است که روبرو شدن با حوادث و مصائب و مقاومت با آنها اخلاق را پاکیزه و استوار میکند، ما هر قدر لطف هوا و تاش خورشید تاستان را فرح انگیز و دلپذیر بینیم باید فراموش نکنیم که رفاهای زمستان و طوفانهای شدید آن بهر خالی از یکنوع جمال و زیبایی نیست و عظمت طبیعت را نشان میدهد.

مصائب مثل باد تند و شدیدی است، همانگونه که مادهای سخت جسم را تقویت میدهند مصائب و حوادث روزگار نیز اخلاق را پاکیزه میکنند، اپیکیتیت میگوید «اگر برای هر قبیل پهلوان شیر و ازدها خلق نمیشد دلبری و شجاعت از کجا معلوم میشد و اگر پهلوانان زور مندی باوی نبرد نمیکردند چه کسی حقیقت زور آوری و توانائی او را میفهمید؟ اگر آنها نودنه چه میکرد؟ بدبختی است که عبادی خود را بتن پیچیده میخواهید، و اگر برافهیت و راحت میزیست معلوم است که بشجاعت شهرت نمییافت، اگر این فرصتها برای او هست نمیداد زور و پایداری و دلبری خود را چگونه ابراز میداد؟» ایلو دور خیلی اظهار تاسف کرد که چرا سقراط بدون گناه محکوم بمرگ شده است، سقراط گفت «میل داشتی که من گناه کار باشم و محکوم شوم؟» بطرس حواری میگوید «تحمل آلام جور و ستم خدا را خوشنود میکند» وقتی خداوند را از خود راضی کرده اید که در کار خیر دوچار زحمت شده و تحمل کنید

فصل پانزدهم در احسان

مانیابه آنطور با مردم رفتار کنیم که میل داریم با ما رفتار کنند، بلکه باید بکوشیم که احسانی را که ما با ایشان میکنیم بیش از آن باشد که ایشان ما میکنند.

در این صورت کسیکه هیچ خوبی و احسانی از خود نشان نمیدهد چگونه منتظر است که مردم باوی خوبی کنند؟ کار هائیکه مبنی بر احسان باشد دارای عاقبتی خوب و نتیجه‌ای مطلوب خواهد بود،

بعضی اشخاص ا ک، توانائی بر احسان دارند . مع ذلك خود داری میکنند ، در صورتیکه تنها چیزی که دلیل شرافت نفس و طینت پاک است و حیات را شیرین و سعادتمند میکند احسان بدیگران و دستگیری از ناتوانان و نیاز مندان است

شکایتهائیکه ما از مردم میکنیم بر فرض اینکه از روی راستی بوده و در این کار حق داشته باشیم باید بدانیم که حق را که در این خصوص داریم غالباً خیلی کمتر از آن است که خود تصور کرده ایم و هر دفعه ای که اظهار کله و شکایت کنیم مسئله را بزرگتر مینماید . هیچ چیز بیشتر از حب انتقام و میل کینه خواهی انسان را صدمه نمیزد ، و هر کس میل اذیت دیگران دارد غالباً خود را دوچار خسارت و زیان میکند چنانکه آن زنبوری که ناشدت میگذرد خود بز میبرد ، کسیکه عمر خود را در جستجوی معایب دیگران صرف میکند مثل کر کسی است که همیشه روی مردار نشسته و از بوی آن لذت میبرد

حکمت مقضی است که انسان با از گفتگوی دیگری دم در بسته و با او را تمجید کند نه اینکه معایب وی را شمرده و او را مذمت نماید ، بدگوئی هیچ تأثیری ندارد ، زیرا انتقاد هر چه صحیح باشد شامل تمام حقیقت نیست ، بنا بر این عادت کنید که همیشه خوبیهای مردم را به بینید نه بدیهای ایشان

اشخاصیکه تاب تحمل سختی و مقاومت با حوادث ندارند و میخواهند با آنرا دفم حوادث کنند در حقیقت بچگانی هستند که تن ایشان بزرگ شده و صفات مرد را فاقد اند ، زیرا چنانکه دیده اید اطفال در مقابل درد و نامالامات متوسل بگری میشوند ، همانگونه که مرد نباید در مقابل حوادث و مصایب شکایت و اظهار عجز زاری کند باید از مصیبت دیگران متأثر و متألم گردد و شخص هر چه شریفتار جوانمردی اوزیاد تر باشد غریزه رحم و عاطفه وی قوی تر است ، رحم و عاطفه طبعیه بشر است و اگر کسی فاقد این خوی شریف باشد انسان نیست ،

بخاطر داشته باشید که دیگران نیز مثل شما احسان دارند ، یعنی بدانید که همانگونه که شما از کارهای بددیگران نسبت بشما متأثر میشوید دیگران نیز از اعمال

سوء شما نسبت بابشان متألم میگردند و حق کله و شکایت دارید پس هیچ وقت کاری که موجب رنجش خاطر دیگران باشد مکنید .

نسبت به مردم بدگمان مباشید و مردگان را جز به نیکی یاد مکنید ، از مردگان گذشته اشخاصی را که رندماند نیز بخوبی و نیکی نام ببرید ، زیرا در این دنیا اشخاص بد سرشتی هستند که از غیبت و عیبگوئی دیگران لذت میبرند و همینکه احساس کردند که شما از غیبت ناراضی نیستید عیبهای اشخاص را يك يك شمرده و بشما تعارف میدهند و یا تصور اینکه ممکن است از طرف شما نفعی بابشان برسد هر روز مقداری از معایب دیگران برای شما ارمغان میاورند ، پس چه راجع به مردگان و چه زندگان جر با نیکی نباید سخن گفت ، تا چیزی را شنیدید فوراً آنرا انکار مکنید ، و هر چه توانید از این عادت یعنی اسکار حرف دیگران بکاهید ، چیزی را بطور قطع و یقین بکسی نسبت مدهید ، اگر کاری از کسی سر زد که بنظر شما خوب بیامد بدون درنگ او را سزاوار ملائمت مدانید ، زیرا شما از باطن دیگران و اسرار ایشان خبر ندارید و ممکن است عللی موجود بوده که او را مجبور بان کار کرده و اگر شما جای او بودید ناگزیر میشدید که همان کار را بکنید ،

البته اوقاتی هست که اسان ناچار از حرکت کسی ناراضی میگردد ، در چنین موقعی اگر نتوانستید اظهار کلمات دوستی و مودت آمیز کنید بهتر این است که ساکت شوید ، معروف است که یکی از دوستان سیدنی در غیاب او از وی بد گوئی نمود ، سیدنی این مسئله را شنید و بوی نوشت « من بشما حق میدهم که در غیاب من مرا لگد بزنید » ما عموماً میل داریم که مردم برابر ما حقیقت را بگویند ولی میل نداریم که آنچه را راجع بما میدانند بگویند ، یعنی ممکن است که مردم از اینکه کسی را نزد ایشان غیبت میکنند سرور و خورسند گردند ولی چون میدانند که پشت سر ایشان نیز بدگوئی خواهید کرد و همانگونه که اخبار دیگران را برای ایشان میاورید اخبار ایشان را نیز برای دیگران خواهید برد بشما اعتماد نخواهند کرد نسبت به برادران خود مهربان باشید ، ایشان را براه راست راهنمایی کنید و از راه های بد باز دارید ، زیرا هر آدمی قابل خطا و لغزش است . در موقع موازنه اشخاص و ترجیح یکی بر دیگری سکوت اختیار کنید ، زیرا حکمیت در بین اشخاص

کار مشغول است و بر فرض اینکه بتوان راجع نگدشته قصارت کرد راجع آمده ممکن
 بیست و ار آنجا آنیکه ما نمیتوانیم بفهمیم که رویه اشخاص در آینده چه خواهد بود
 بهتر این است که از حکمیت بین ایشان و ترجیح آنان بر یکدیگر خود داری نمائیم
 در اینجا اجازه میخواهیم که کلماتی چند راجع بدفاع ارحیوانات عرض کنیم
 واقعاً نوع بشر دنیا را بر حیوانات بیچاره تمك و آسایش و راحت آنها را سلب
 کرده است ' سنیک در این باب چه خوب میگوید " ما با دامها و تله ها ، با تفنگهای
 دور زن و سگهای شکاری ، پیوسته با مخلوقات رده در جنگیم " درست است که
 ما مجبوریم مقدار زیادی احتیاجات خود را به سلب حیوانات رفع کنیم و بدون آنها
 احتیاج مافوق نمیشود و نمیتوانیم زندگی کنیم ، ولی برای ادب و آزار و جنگ دائمی
 با آنها هیچ اجباری نداریم ، شخصی که قلش يك و دشمنش باشد هر حوائی در نظر
 او آئینه ایست که قدرت آفریدگار را نشان میدهد ، کتابی است که تمام مذاهب
 مقدسه در وی تدوین یافته و آیات قدرت در آن هویدا و آشکار است ، ما معتقدیم که
 حیوانات دارای روح نیستند و از زمان بودا تا روزگار کنجلی تمام مردم این عقیده
 را داشته اند (۱) ولی نظر من مخصوصاً مرغان دارای يك را آسمانی هستند که
 قابل انکار نیست ، " فراسوادسیز " نیز راجع بطیور همین عقیده را داشت و میگفت .
 روح مرغان بعد از مرگ حکم ارواح ما خواهد داشت و نظر من هیچ عیبی ندارد
 که این حیوانات زیبا و لطیف که همانگونه که فرشتگان در آسمان به تسبیح و تقدیس
 خداوند مشغولند در جنگلها ایزد متعال را ستایش و تقدیس میکنند با انسان
 وجه شبه و اشتراك داشته باشند ،

در هر صورت یکی از واجبات ما این است که بامهربانی و رحم و شفقت
 با حیوانات رفتار کنیم زیرا ، بدون لزوم و ضرورت اذیت آنان جرم و گناه
 شمرده میشود ، ورد سورت میگوید بهترین قسمتهای حیات آن است که از رحم و
 شفقت و نیکو کاری تکوین یافته باشد ، " کولریدك " میگوید " کسیکه معنی عبادت
 و حقیقت پرستش آفریدگار را بداند تمام مخلوقات را ، كوچك و بزرگ ، دوست خواهد
 داشت ، زیرا آنها را خداوندی که ما را دوست میدارد آفریده و تمام آنها را نیز
 (۱) شاید مقصود مؤلف قای روح باشد و مضمون عبارت بعد نیز بر آن دلالت میکند

دوست میدارد»

در تمام گفته های شکسپیر جمله ای از این بهتر نیست « از خواص رحمت این است که اجباری نیست، زیرا مثل داران ارآسمان نازل شده و برای فاعل خود و کسیکه طرف رحمت واقع شده است جلب خیر میکند، رحمت برای شخص قوی و زور مند سزاوارتر است، زیرا بیش از زور و قوت احترام شخص را در قلوب متمکن میسازد، پادشاهی که بر سر بر سلطنت نشسته و سائین يك با چمد کشور فرمان او را گردن نهاده اند، تاج شاهی را بر سر نهاده و سولجان شهر باری را در دست گرفته است، اگر برحم و عاطفه معروف باشد در نزد زیر دستان خود محترمتر است تا باقتدار و شوکت شهرت داشته باشد، قدرت و شوکت مردم را مرعوب و قلوب را ترسان و خائف میسازد، ولی رحم موجب محبت و احترام قلبی میگردد، زیرا رحمت بالاتر از قوت و از صفات خداوندی است، قوتی که انسان را بخداوند نزدیک میکند عدالتی است که آمیخته با رحمت باشد»

ما همیشه احسان را صدقه تفهیر میکنیم چنانکه گفته اند « احترام غریب و فقیر هر دو واجب است، زیرا صدقه اگر چه کم باشد احسانی است، ولی باید دانست که صدقه از درجات - لی احسان نیست، زیرا صدقه دادن بکسی که مستحق آن نیست او را زیان میرساند، اما اخلاص و محبت پایگاهی غیر از آن دارند، از گفته های یوپ است « خدا را مرا موقوف نمای که با دیگران در آلام ایشان شرکت نموده، آنچه را از معایب ایشان میدام بدوشانم، آن قدر بمن رحم و شفقت و رافت ارزانی کن که موجب آمرزش گناهان من گردد»

بدبھائی که دیگران بشما کرده اند فراموش کنید ولی خوبیهای ایشان را همیشه بخاطر داشته باشید، زیرا چنانکه شکسپیر میگوید « کفران نعمت از نیش مار نیز بدتر است، اشخاص خردمند خیر اندیش همه کس را سزاوار رحمت و شفقت و احسان میدانند، زیرا میدانند که خداوند تبارك و تعالی خوان نعمت خود را برای همه گسترده و نیک و بد را شامل کرم عمیم خویش فرموده است، چنانکه سنسیک میگوید « بسیاری از مردم مستحق دیدن نور نیستند ولی مع ذلك هر روز آفتاب جهات تاب طلوع و قصر شاه و کلبه گدا را بدون تفاوت منور میکند»

نصرو میکنند که چون مدت عمر شما خاتمه یافت، قیامت فرا رسيد و شما را برای حساب دوبرابر آفرید کارخویش حاضر کردند. چیزی از اینکه با رحم و نیکو کار و با عفو و بخشش نبوده اید ترسناکتر و هول انگیز تر خواهید دید؟ و با چیز دیگری غیر از آنها شما را از آنرور هول انگیز نجات خواهد بخشید؟

فصل شانزدهم در عزم و اراده

برای کامیابی و پیشرفت در زندگانی عزم ثابت و ترتیب در کار، بیش از علم و دانش لازم است، نمیخواهم بگویم عزم ثابت حتماً آدم را کامیاب میکند ولی این مسئله از اهمیت آن نمیکاهد، همانگونه که باید کارهای خوب نمود و بان افتخار نکرد، دریروی بزرگانی که در زندگانی شاهد مراد را در آغوش گرفته و گوی خوشبختی را در میدان مبارزه حیات برده اند عزم ثابت و اراده محکم لازم است، ارزش حیات باندازه قیمت ادبی آن است، اگر شما با عزم ثابت بدفع و رفع مشکلات بپردازید، واجبات و وظایف خود را بموجب دستور وجدان خویش ادا کنید همه گونه اسباب سعادت و خوشبختی برای شما مهیا خواهد گشت ولی اگر در یکی از آنچه ذکر شد فروگذار کنید سعادت کامل نائل نخواهید شد.

امتیاز شخص عاقل از قوت عزم او معلوم میشود، زیرا چنانکه ورد سورت میگوید «مرد حکیم فکر خود را با واهامیکه سزاوار انسان نیست مشغول نمیکند بلکه با عزم ثابت و اعتماد کامل بخویشتن، بانجام دادن وظیفه خود میپردازد و با خطر ها و مشکلاتی که بین او و وظایف او حایل میشوند مقاومت کرده و بواسطه اعتقاد کاملی که بخداوند متعال دارد بر تمام آنها غلبه خواهد یافت»

بنا بر این برای کامیابی کامل فقط یک چیز لازم است، اما مال آنقدر ها که ما تصور میکنیم مهم نیست، شهرت، حریت، مهارت، نفوذ، نیز خیلی برای کامیابی ضرورت ندارند، صحت و تن درستی تنها نیز کافی نیست، ولی آنچهی که در تمام

اوقات و برای پیشرفت هر امری لازم است عزمی ثابت و اراده ای زنده است آری چیزی که بعد از عزم لازم است اراده میباشد، اگر همه ما توانیم شاعر

یا از رجال علم و فن باشیم، فضائل دیگری هست که ما لیافت نیل بدان داریم از قبیل اخلاص، وظیفه شناسی، شهامت، جدیت و کوشش، کرم، آزاد منشی، عدم خوشگذرانی و تن آسائی و سایر امور پست و راهی.

من از اینکه بعضی اشخاص از اکتساب فضایل خود داری میکنند تعجب کرده و ناخود میگویم در صورتیکه اکتساب آن برای ایشان میسر است چرا سستی و اهمال روا میدارند؟ آیا يك حماقت فطری ایشان را به سستی و تنبلی وا دار کرده، موجب میشود که جسم بدسخت خود را در مهلکه های هوی و هوس، خود پسندی و تکبر موهوم یرستی و آرزو های خالی از حقیقت نافی بگذارند؟ در صورتیکه هر کسی میتواند خود را از لکه این رذائل نجات دهد

آیا چنین کسی ضعیف العقل خلق شده است؟

اگر شخص صفات زشتی که در فوق ذکر شد متصف بوده و برای ترك آن يك اراده قوی نداشته باشد خوب است در این گفته فرانکلن بدقت نظر کند، مشارالیه میگوید: «وقتیکه خواستم با اکتساب فضائل پردازم قصد کردم که طوری آهسته این راه را به پیامیم که خسته بشوم، بنا بر این، آنها را یکی یکی فرا گرفته و هر وقت در یکی از آنها ثابت و پایدار میکشتم بفراتر رفتن یکی دیگر مبرداختم تا اینکه بیاری خداوند تبارك و تعالی سیزده فضیلت را فرا گرفتم و آن سیزده فضیلت بدین قرار است: مبادیه روی، سکوت، ترقیب، ثبات، پاکدامنی، مواظبت، اخلاص، عدل، مساوات، نظافت، آسودگی خاطر، تقوی، تواضع»

البته نمیتوان تصدیق کرد که او برای اکتساب فضایل دستور مذکور را مجری داشته ولی بدون شبهه وقتیکه کسی در يك فضیلت ثابت قدم گردید فضایل دیگری نیز به تبعیت آن بدست خواهند آمد

وقتیکه فضایل در نهاد ما متمکن شوند دنبال القاب و مناصب و نشان های افتخار دولت نمبرویم و میدانیم که شکسپیر، ملتون، بیوتون، دارون، بواسطه القاب و نشان های دولتی نان پایگاه های بلند نرسیده اند، یکی ار بدترین معایب حب جاه و دودیدن دنبال مناصب دولتی این است که انسان بمقامی که در دست دارد قانع نمیشود و بهر مقامی برسد بمقرر رسیدن بمقام بالاتر خواهد بود، چنانکه اگر شما به ذرات

بلندی رسید قله های دیگری خواهید دید که از جائیکه شما هستید بلند تر اند ،
 نایلثون و اسکندر نا آت همه عظمت و بزرگی مقصود خود رسیدند و بواسطه حرص
 و طمعی که در نیل بزرگی داشتند از آسودگی و فراغت خاطر نیز محروم ماندند
 زیرا چنانکه بیکون میگوید ، کسیکه دائماً شاهد کامیابی در آعرش گرفته همینکه
 یکبار ناکام شد از سرور نفس محروم مانده و سرشت او تغییر میکند ،

سیکات شاعر معروف میگوید اضطراب يك ساعت در زندگانی يك شخص
 بزرگ نا يك قرن زندگانی خالی از شهرت برابر است ، منصب و مقام مثل کرم
 شب تاب است که مردم تصور اینکه آتش و حرارتی در آنجا موجود است برای
 رسیدن بدان کوشش فراوان کرده ، رحمت ریاد را متحمل میشوید ولی همینکه
 بوی رسیدید می بینند که هیچ حقیقتی ندارد ، اشخاصیکه شیفته جاء و منزلت اند
 خوب است تاریخ حیات ماری ده مدبسیس را بخاطر آورده ، از ان عبرت بگیرند ،
 ابن زن نخست ملکه فراسه بود ، بعد زمام دار امور و مادر پادشاه آنجا گشت و در
 يك حین ملکه اسپایا و ملکه انگلستان و دوک دمساووا بود

اما اخر الامر هیچ يك از اولاد وی او را بمملکت خود راه نداده و مدت
 ده سال با فقر و پریشانی بسر برد و عاقبت در شهر کولوبی از گرسنگی مرد
 هیچ تاجی نیست که از خار مغیلان ساخته نشده باشد ، کسیکه تاج پادشاهی
 فرق او را زینت میدهد هرچه شرافت نفس و وجدان وی بیشتر باشد مسئولیت او
 زیاده تر خواهد بود ، ربرا میدانند که کوچکترین لغزش از وی موجب بد بختی ممالك
 زیادی خواهد گشت

اسان برای اینکه در یکجا بماند خلق نشده است بلکه خلقت او برای این است
 که دائماً در زندگانی جلو برود ، این است که می بینید بعضی اشخاص نمیتوانند در
 يك حالت باقی بمانند و واقعا هم ما باید تادم مرك در فکر پیشرفت و ترقی باشیم ولی
 باید در اختیار آن چیزی که میخواهیم هدف آمال و منظور خود در زندگانی قرار
 دهیم و در انتخاب وسائلی که ما را بدان نایل میکنند نهایت دقت را بکار بریم و
 بدانیم که ترقی بوسیله چیز های فرو مایه پستی و خواری است
 البته در اینجا قول ما با گفته سابق متناقض نظر میاید ، همین طور هم هست

ولی چه باید کرد که این دو چیز متناقض از حاجات طبیعی ماست ؟ اما باید بین این دو حاجت متناقض توافق داد ، یعنی فزون طلبی و حس ترقیخواهی را در تربیت نفس ، کمال انسانی ، کشف حقائق ، علم و دانش ، بکار برد

سزاوار است که انجام وظیفه را بر هر هنری ترجیح دهیم ، دوك و لنكتون در تمام رسائل خود برای الفاظ شرف و بزرگواری و افتخار غیر از « ادای وظیفه » کلمه دیگری استعمال نکرده است پس از صد سال برای شخص هیچ فرق نمیکند که آدمی ثروت مند و اصیل یا درویش و بد اصل بوده است ، فقط چیزیکه برای وی مهم است این است که کارهاییکه کرده خوب بوده‌اند یا بد ، ریسکان میگوید « هیچ يك از اینها که مقصود و منظور خود قرار داده ، دائماً در فکر رسیدن بدانها هستیم و اعتماد ما فقط بانهاست در پایان عمر برای ما سودی ندارند ، فقط يك چیز در آن ساعت برای ما مهم است و آن هم اعمال ما میباشد »

شخص باید آزاد فطرت و راستگو باشد ، زیرا چنانکه ژان پول رشت میگوید « اولین گناهی که در روی زمین واقع شد دروغ بود و از شیطان سر زد » شوسر میگوید « راستی بهترین چیز هاست » دیگری میگوید « راستی را دوست ندارید و دروغ را از دزدی بدتر ندانید » پلیتارک میگوید « دروغ دلیل نرس از مردم و بی اعتنائی بخداست » دروغکو عاقبت از گفته خود خجل و شرمزده خواهد گشت ولی راستگو نباید از حقیقتگوئی خجل گردد

در زندگانی فضائل بسیاری است که موجب احترام انسان و اعتماد مردم نسبت او میگردد ولی از بین آن فضایل يك فضیلت ممتازی است که اگر کسی فاقد آن باشد نمیتوان او را انسان گفت و آن راستگوئیست . زرگانی که نام ایشان زب صفحات تاریخ گشته است راستی و راستگوئی بر جسته ترین صفات ایشان بوده است دیگر از صفات حمیده فرمان برداری و اطاعت از قانون و نظامات محیطی است که بحیات انسان ارتباط دارد ، ورد سورث در این باب میگوید « دو امر است که با تباین و عدم شباهتی که بایکدیگر دارند نمی توان آنها را از هم جدا کرد ، اول شهامت فرمانبرداری و شهامت استقلال است ، دوم اعتماد بدوستان و عادت باینکه انسان جز بنفس خود به هیچ کس اعتماد نکند ، آری انسان باید در این دو امر ، اعتماد ، شهامت ،

نداند چکوبه فرمان دهد، زیرا سرمازی که در فرمانبرداری ماهر نیست فرمانده بزرگی نخواهد شد، هیچوقت بواسطهٔ پیشرفت و کامیابی خود مغرور و خود پسند مشوبه، زیرا چنانکه در امثال آمده است «تکبر موجب هلاک شدن و خود پسندی سبب بدبختی و خرابی است»

ما اغلب، بن جدب و بوالهوسی و صبر و تمسلی اشتهاء و اینها را به یکدیگر مخلوط میکنیم و این خطاست، زیرا صبر و شکباتی مستلزم قوت نفس است و نیروی هوی و هوس دلیل ضعف نفس است، همیشه نفس خود را مطیع اراده خود کنید و در هر رتبه و مقامی هستید از نیروی هوای نفس خود داری ننمائید، همیشه عادل باشید زیرا چنانکه حکایت شده است یکی از پادشاهان شری نکشتن بیگناهی اشارت کرد، آن شخص گفت «شهر بار! از خشم خود بگاه، زیرا من دمی بیش سیاست نخواهم چشید ولی عقوبت آن تاقیامت بر تو خواهد ماند (۱)»

در واقع هم ریاست و فرمان دهی دارای مسئولیتی بزرگ است

فکر خود را زیاد چیزی که آرزوی رسیدن بدان دارید مشغول نکنید، همیشه بفکر باشید که وظیفه خود را بخوبی انجام دهید، زیرا این راه بهترین راه هائیت که انسان را سر منزل سعادت و خوش بختی میرساند، هر وقت بین دو وظیفه گیر کرده و متحیر شدید که کدام یک از آن دو را انجام دهید با چیربکه، بخود شما بیشتر ارتباط دارد شروع کنید و مثل اشخاصی ممائید که امر خانواده خود را مهمل گذارده، باصلاح حال مردم و حشی مشغول میگردد و معلوم است که انسان باید در احسان و مواسات خوبتر خود را بر دیگران ترجیح دهد،

هر چه در این دنیا هست برای خیر و خوبی خلق شده است و این مسئله با کمی دقت معلوم خواهد شد، چه، معلوم است که عقوبتی را که ما می بینیم جزای خطاهائی است که از خود ماسررده است؛ اساس شادبهای دمافاضل و مصدر دردها و آلام بدنها و ذنابل است، کسیکه مرتکب گناهی میشود و تصور میکند جزای آنرا نخواهد

(۱) گویا این حکایت اشاره بحکایتی است که سعدی علیه الرحمه در «بوستان ادب» حاج و یک مرد یک سیرت کرده و از زبان آن شخص میفرماید:

دمی چند بر من سیاست براند
عقوبت بر او تاقیامت نهاد

و تقریباً حکایت مرور بر سعید بن جبیر تطبیق میکند

دید، تصور او مخالف با موس طبیعت است، گمان نکنید که اعتراف بگناه موجب میشود نه ماجرای آزار، بینیم (۱) زیرا این مسئله ایست محال و چنین اعتقادی خود یکی از مصیبت‌های بزرگ است ولی مصیبتی که از تمام مصائب بزرگتر است این است که شخص پیوسته در ارتکاب گناه و فساد اخلاق ترقی نماید، هر وقت میخواهید کاری منافی اخلاق و دیات و مروت رفتار کنید نخست بخاطر بیاورید که يك کار زشت ناهنجار نام يك گذ شته شمارا یا مال (۲) و آئینه شمارا نیز مسموم خواهد کرد... ممکن است کسی که باوی بدی کرده اید شمارا معذور داشته و حتی در مقابل خوبی هم در باره شما نکند ولی پیدا است که او با این کار جـان شما را آتش خواهد زد، زیرا خوبی شخص بدکار او را در پست ترین درجات خواری و ذلت قرار میدهد

تا، ریخ و سیرت گذ شتگان حقیقت زندگانی را بما می آموزد ولی باید دانست که انسان از کارهای خود بهتر میتواند عبرت بگیرد تا سرگذشت دیگران، پس همیشه گذشته خود را آئینه آتیه خویش قرار دهید و بدانید که عادت نصف حکمت است، عادت سز از عمل بوجود میاید و از عادت عزم و ارعزم کام و ریخت متوال میگردد، چون هر روز و رجب خیر یا شر در ما قوی تر میشود باید هر شب خود را محاکمه کرده بینیم در رجب خیر یا شر یکجا رسیده ایم، ایمرسون مردم را بدو دسته قسمت کرده است، یکدسته نیکوکاران، و دسته دیگر مردمی هستند که غیر از بدی کاری نمیکنند، کسی که از دسته دوم باشد دوستان او دشمن، خاطرات او حزن و اندوه، دیبای او زندان، و رهك او با هول و هراس خواهد بود

اگر نتوانید «يك كده» تسلیم یا سخنی شیرین حزن و اندوه کسی را شادی و سرور مبدل کنید در آن ساعت میمون کار يك فرشته آسمانی کرده اید

سراوار است که هر شخصی روی بقدر يك یا نیم ساعت در گوشه نشسته و چنانکه گفتم به حدان خویش مراجعه کند. ممکن است که کسی کمی وقت را بهانه

(۱) در اروپا رسم است که اشخاص مقدس پس از مدتی برد کتمش رفته و نگاهان خود اعتراف میکنند و کتمش سر در مقابل احرت کمی گماهان ایشان را می بخشد. در ایران بر علماء مال حرام را حلال میکند

(۲) سال نام یکری بجاه سال که يك نام پشش کرد یا مال (سعدی)

قرار داده ، بگوید گرفتار بهای زندگانی چنین مجالی را بانسان نمیدهد ، اما این عذر پذیرفته نیست و اشخاص با تجربه کار آزموده هیچ وقت از تنگی وقت شکایت نمیکنند ، زیرا زندگانی خود را طوری مرتب میکنند که وقت ایشان برای رسیدن بهر کاری کافیت ، اگر میخواهید در دفتر عمر شما صفحات سیاهی یافت نشود همیشه در فکر باشید که کارهای خوب نکنید ، کسی که مرگ را بخاطر و قیامت و روز جزا را بیاد داشته باشد از راه راست منحرف نخواهد گشت

وقت خود را بیهوده تلف نکنید و پیوسته خدای خود را بخاطر داشته باشید ، زیرا کسیکه میخواهد آنطوری بمیرد که دوست میدارد باید آنطوری زندگی کند که واجب است . اشخاص نیکو کار خیر اندیش در موقع مرگ هیچ ترس و هراسی ندارند چنانکه تیر اولال در بیماری اخیر خود این جمله را بهفت زبان ترجمه کرد « خواب برادر مرگ است ، هنگامی که میخوابی باید نفس خود را به کسی بسپاری که ترا از مرگ خواب و خواب مرگ بیدار میکند » . سبزون میگوید سقراط هنگام حاکمه بیک کلامه حرف اظهار ضحکت نکرد ، حالت آنطوری بود که گویا محکوم بمرگ شده بود و بقیه داشت که وارد بهشت خواهد گشت . کسی که بنهیم آخرت امیدوار است در زندگانی طریق نیک منشان را خواهد پیمود

شربقرین خیالی که برای وجود ممکن است ، که در نظر خود مجسم کرده و بکشید که شما آن موجود شریف باشید ، مردم این جمله را که شک پر درباره بریتس گفته است در خصوص شما بگویند « حیات او شریف و زبور صفات حمیده آراسته بود . گویا خداوند او را برای این خلق کرده که نمونه مردی و مردی باشد » البته روی ما در این نصیحت مامرد بود ، دن نیز باید بان نصیحت عمل کند تا این گفته و رد سورت در باره وی صدق نماید « زنی کامل و با شرافت بود ، آفرینش او برای خیر خواهی و مساعادت در اداره کردن امور بود ، عقل وی روشن و فقط اراده جاداردی کم داشت ، در شمار فرشتگان در آید » . آخرین کلامه کسرا سکاوت ر بستر مرگ به « لو کارت » گفت این بود « همیشه باتقوی ، تدین ، نیکو کار باش ، زیرا تنها چیزی که در آن دم که بحالت کنونی من رسیدی درد های ترا تخفیف خواهد داد همان ایمان است »

فصل هفدهم

در آسودگی خاطر و خوشبختی

خوشبختی برتر کثیر از آن است که در توانگری و ثروت باشد، اشخاص زیادی که مظهر ما خوشبخت میابند، اگر بحقیق ندیم خواهیم دید که از خوشبختی محروم اند. زیرا که تبحر و تعین است، خداوند فقط، طاقی اراده خود بعضی اشخاص را میبازارد تا دیگران را. و اما، در است ارجح خاطر و رحمت طاقت و وسعت را و هم احوالی از حقیقت و اشخاصی که از مقدمات سعادت محروم اند در عمارت‌های عالی و نغمه‌های فرح‌انگیز، دانشگاه‌های گوناگون، آرا بخراهند یافت، شوپنهوفر میگوید: «دنيا برای بعضی از مردم مثل بهمان و حشمت‌ماکی است که هیچ چیز دل‌انگیز دنیا در در نظر بر حق دیگر، بر همگیاهی با صفا و پیر از خوشی و حرمی است»

خوشبختی چندان ارمان دور نیست، فقط باید بدانیم چگونه بدان راه یابیم، به علاوه باید با پوشش فراوان و زحمت زیاد آنرا طاب کنیم، زیرا چنانکه لاس میگوید (۱) «المرء در طلب کام و خوشبختی، دو را بغیر بر آید در مهمله و عذاب خواهیم افتاد، چنانکه برای اروپایی (۲) ج. راد. خلاصه، از الهو و لعب دوری کنید تا خوشبختی و سرور شمارا دنبال دهد، و سکان میگوید: «اگر از هوی و هوس دور باشید همه شادمان خواهید بود»

التمه همیشه شادمان بودن و زندگی دایم سلسله مسرت قرار دادن کار بسیار روزگاری است، زلی مسرت به شادمانی معنی است که خداوند فقط برای نوع بشر

(۱) از مبنای معروف انگلستان بود و مؤلفات زیادی از خود یادگار گذاشته (۱۷۵۸ - ۱۸۳۳)

(۲) از شعری قرن ۱۲ میلادی بیان است این را از او حکایت میکنند و گفته‌اند در حقش برده است و باخ آسوده از او و... کاردش را بوی پس بدو، در المربع شرط این، در تمام دراجت است و یکبار به دستش را بوی مسترد داشت اما او در آن روز در آن روز و در آن روز و در آن روز را در آن روز

ایجاد کرده و مفهوم «اسان قلبیت متناقصات دارد» این است که معنی سرور و شادی را فقط درک میکنند، زیرا حیوانات فکر ندارند و چون خند را که دلیل سرور عقل است نمیشناسند معلوم است که سرور شکفتگی خاطر را احساس نمیکند، بنا بر این اسان باید از نعمت سرور و شادمانی که خداوند متعال بر او ایجاد کرده است بهره‌ور گشته، حزن و اندوه را بخاطر راه‌دهد، شامور (۱) میگوید «درین و بیهوده ترین روزهای ما آروزی است که در وی بخندیم»

گذشته از اینکه خنده دلیل سرور و شادمانی قلبی خنده‌کننده است موجب سرور دیگران نیز می‌گردد و در واقع شنیدن خنده‌ای که از یک قلب شادان بر می‌خیزد خود یکی از وسایل فرح و شادی است، کسیکه بی‌وسه دارای خاطری شکفته و قلبی شادمان میباشد رندگانی او نیز طولانی‌تر خواهد بود و همانگونه کسیکه بی‌وسه باغم و غصه دمسار و با حزن و اندوه آمار است کل حیاتش زود پزمرده گشته و دوچار خزان اجل می‌گردد

اکنون که محاسن ابسط و خرمی را دانستید همیشه خود را شادان نگاه دارید و افکار حزن او را بساحت خاطر راه ندهید، خشم و غضب نیز نظیر حزن و اندوه است و باید از آن دوری کرد، اگر احياناً غضبناك شدید باید در همان روز قبل از اینکه عروس آفتاب حجله‌گاه غروب شتابد از حالت غضب باز آئید، معلوم است که خشم و کینه دو طرف دارد، شما به‌چوشت بکطرف آن واقع شوید، یعنی ناچار جنگ و نزاع میان دو نفر رخ می‌دهد، شما بگوشید که هیچ وقت یکی از آن دو نفر باشید، همانطور از اشخاصی که عمر خود را شکایت و اظهار کله می‌گذرانند مباشید، زیرا آنگونه اشخاص اگر در هشت هم باشند چربی را پیدا کرده و از وی شکایت میکنند ولی از کسانی که خوشمختی را رای خود ایجاد نموده و بهر طرف نگاه می‌کنند عیار جمال، لطف، رمائی، چمز دیگری را نمی‌بینند، زیرا چنانکه مورس میگوید «اگر ترس و هراس مدوم گردد، آرزو و امل ادامه یابند، حیات شادمانی و خرمی نگذرد کما این هشت از دنیا خوشتر و بهتر است»

شاست قوه ادبی را رباذ میکند، و همان تأثیری که آفتاب در شکفتن کله‌ها و

رسانیدن میوه ها دارد بشارت در حواس و آزادی و حیات دارد ، مکارم اخلاق را تقویت و محامد را نمو میدهد

از وظایف ماست که نسبت بهمه کس بشارت باشیم ، قدما میگفتند در هر جا که قوس فرح زمین میرسد ظروفی از طلا یافت میشود ، میتوان این سخن را اینطور تاویل داد : مضمی اشخاص بواسطه بشارت و شیرین زبانی مثل اشعه خورشید همه چیز را منتعش کرده ، طلا تبدیل میدهند .

آرزوی که بشارت بر قلوب مستولی گردد نزاع و کینه از میان بر خواهد خاست ، زیرا قلب شادان و چهره بشارت برای صاحب خویش و دیگران عیدی است ، برخی از مردم تصور میکنند که بشارت و انبساط دلیل بی اعتنائی و لاپالی گری شخص است ، در صورتی که این دو مسئله هیچ ارتباطی باهم ندارند ، دکتر ارنولد میگوید « انبساط و بشارت که از بزرگترین نعمتهای خداوند است فکر را قوی ، محبت و اخلاص را نسبت به دیگران زیاد میکند »

ولی متأسفانه بعضی اشخاص برای بدبختی خلق شده اند ، گمان میرسد که ایشان فقراء و مردمان بی چیز هستند ، خیر ، بلکه اغلب توانگران بیش از درویشان دوچار رنج و آلم اند و بسا اشخاص که تمول و ثروت ایشان را از آسایش و خوشبختی دور کرده است .

ما نمیتوانیم مصایب و غمهای دنیا را دور کنیم ولی اگر بخواهیم میتوانیم بواسطه تصورات زیبا بر آنها غلبه پیدا کنیم

مردم همه میل دارند که خرم و شادمان باشند ولی کمتر کسی باسباب آن متمسک میگردد ، مردم قدر خوشبختی را نمیدانند و آنطوری که سزاوار است آنرا واقعی نمی گذارند .

باید حوادث کوچک را طوری اهمیت بدهیم که بنظر ما مثل وقایع بزرگ جلوه کنند ، از گفته های سیسرون است زحمات زندگانی نزد کسی که به بقای وجود و عظمت آن معتقد است قابل اهمیت نیست ، زیرا حکیم باخرد معلومات انسان و این زندگانی کوتاه را چیز مهمی نمیشمارد ، شخص دانا فقط در این فکر است که کاری نکند که دارای عاقبتی و خیم باشد ، - گاهی ما از زخه های مختصری هراسان شده

منتظر مرك ميشويم ، واقعاً اين تصورات خنده آور است ، چنانكه معروفست كه شخصى زخم مختصرى خورده ، بخيال اينكه چيز خطرناكى است طبيعى را دعوت نمود ، طبيب براى ست زخم يك قطعه پارچه خواست و كسى دنبال آن رفت ، مريض گفت گمان ميكند كه زخم خطرناك و كشنده باشد ، طبيب جواب داد كه ممكن است بيش از آوردن پارچه خوب شود و احتياجى به بستن آن نداشته باشيم ،

امور زندگانى نيز همينطور است و اغلب چيزهائى كه ما آرا مهم و بزرگ تصور ميكنيم مثل زخم شخص مزبور ، قدرى بى اهميت است كه غالباً بدون اينكه براى رفع آنها كارى كنيم خود بخود برطرف ميشود

مادر يك دنيائى پر از زمائى و جمال زندگى ميكنيم ، گلهائى كه مثل پير خان نازك بدن اب به بسم گشوده اند ، در حثان كه چون دلبران چالاك قامت افراشته اند باغهاى ناصفا ، راعهاى سبز و خرم ، رورشيد تان كه قصر شهر ياران و كده گدايان را بدون تفاوت منور ميكند ، ماه كه شها سطح زمين را در رير نور سيماب آون خود مستور ميدارد ، دريا هاى ژرف بهناور ، درياچه هاى نيكه موجب حيايت جهابيان اند ، همه اسباب فرح و سرور ، حوشحالي و نشاط ، خرمى و انتهاح اند . ولى كسى قدر اين زيبائى و جمال را ميداند كه حس ادراك جمال را داشته باشد . تنها هوش و دكاوت براى درك اسرار جمال و ريبائى طبيعت كافى نيست ، چنانكه سك و قيل كه در همه جايد كاوت و سرهوشى معروفند ربا وجود آن در رونم دادن منظره ريبا ترين شهر هاى دنيا آثار سرور و خرمى در چهره ايشان نمودار نميگردد

بعضى اشخاص واسطه بيكارى دوچار ملال خاطر ميگردند ، و بپوسته از آل حاك شكات ميكند ، نميدانند كه خود ممشاء آن ملال اند ، زيرا بيكارى حالتى را در شخص ايجاد نميكند ، كه در هيچ جا نميتواند آرام نكيرد ، خاطر وء از همه چيز مبرجعد ، هيچ چيز را نمي پسندد . نميداند چه دردى دارد ، همينقدر بيچاره كه آرام نيست

وقتيكه ديديد شخصى نااينكه درس خوانده ، از نعمت سلامتى و ندرستى بهره ور ، سليم النفس و خوش فطرت است ولى مع ذلك در دنيا مقصود و منظورى ندارد بدانيد آن ، خايرد آنهاهم نعمت را بكسى ارزاني داشته است كه سزاوار آن نيست

چنانکه گفتیم تنها ثروت و عزت اسباب خوشبختی نیستند، چنانکه از یکی از پادشاهان ایران حکایت میکنند که خود را بدبخت میدانست و برای فراهم کردن وسایل خوشبختی از منجمان دستوری خواست، منجمان گفتند باید پیراهن شخصی که در بهایت خوشبختی باشد پیدا کرده، پوشید، نخست در بن اعضای دربار و بعد اطراف و اکناف مملکت را تفتیش کرده، هیچ امیر و فرمان روا، و توانگری را خیرش بخت نیافتند، آخر الامر يك بررگر را دیدند که از مزرعه مراجعت میکرد و چون در تفتیش حال او برآمدند دیدند که خود را در بهایت سعادت و آمال خوش و خوبی میداند، البته میبایست پیراهن او را برای شاه ببرند ولی متأسفانه پیراهنی در تن نداشت.

این است که گفتیم خوشبختی را نمیتوان بپول خرید و تاج پادشاهی کلاه دلکشی است که بر از دردسر میباشد، حکما و خردمندان نیز بدین قضیه اعتراف دارند، کرفرن (۱) میگوید «اغلب مردم بطواهر مطالب فریفته نمیکردند، ولی چون راجع بخوشبختی و بدبختی نیز بموجب همان طواهر حکم میکنند از این مسئله ناگایست، ظاهر ظلم و ستمکاری چنان مینماید که سراسر خوشبختی و سعادت است و مردم تصور میکنند که بزرگی، آفتخیز، خوشبختی، همه در دستگاه ستمکاران جمع است، دیگر نمیدانند که بدبختی در نهاد ایشان متمکن گشته و سر تا پای آنها را فرا گرفته است، بجزه های زیاد بمن ثابت کرده است که ستمکاران از خوشبختی و سعادت

(۱) گریسون فیلسوف معروف یونانی و همان سردار دایری است که در زمان اردشیر دوم، پادشاه هخامنشی ده هزار قشون یونانی را از اسارت ایران نجات داد، خلاصه واقعه مرور این است که در حدود بیست و پنج قرن سوم قبل از میلاد کورس برادر کوچک اردشیر که از جانب خود حکومت آسیای صغر را داشت عدو از مردان جنگی یونان را برآست «کل آرج» امر و قصد سحیر ایران، حرکت کرد، اتفاقاً در اولین حث کشته شد و سرداران او اسیر گشتند، گریسون که اصلاً برای تاختنا آمده بود چون یونانیان را بی سرو سردار دید ریاست ایشان را بعهده گرفت و آنها را از راه فرات و طرارون و سواحل بحر اسود بوطی خود مراجعت داد چون عدو یونان مرور بدو هزار میرسید حکیم مرور کتانی نوشته که به عقب شیبی ده هزار نفر معروف است و همین قضیه بعضی مراجعت یونانیان صعب و بی انتظامی ایران را ثابت کرد و از آن سعد یونانیها سای تجاوز ایران گذاشتند، عارتی که مؤلف در فوق از گریسون نقل کرده از کتاب «وظایف پادشاهان» است.

خیلی بی بهره اند و بیشتر نصیب ایشان از بدبختی و غم و اندوه است ،
 ماسیون (۱) در خصوص سعادت و خوشبختی میگوید : ای انسان ! میدانی
 که چرا نصیب تو از این دنیا همه رنج و بدبختی است ؟ برای این است که محنتکده
 گیتی جای تونیست و تو را برای جهان باقی آفریده اند ، این دنیا وطن تو نیست و
 نباید جز بخدا بچیز دیگر اهمیت بدهی ، گمان این گفته برای اشخاصی که خود را
 بدبخت میدانند بهترین تسلیت باشد ، بیکون میگوید : انواع سرور و فضائل بعدی
 زیاد است که نمیتوان آنها را شمرد ، چیزی که میتوان راجع بفضیلت گفت این
 است که لذتی در آن موجود است که از حد وصف خارج است و آنچه میتوان راجع
 بخوش بختی و مسرت گفت این است که انسان از بیان آن عاجز است ،

هرچه در این عالم موجود است تحت قوانینی خوب و مطلق عدالت قرار
 گرفته و همه را خبر و خوبی بیکدیگر مربوط ساخته است ، هر کسی مشغول کار
 خویش است ، اگر بما مصیبتی رخ دهد بواسطه خطائیت که از خود ما
 سرزده است .

سیسرون میگوید اپیکور (۲) : مطامع نوع شر را به سه قسمت تقسیم کرده است ،
 يك قسمت آن هم طبیعی و هم لارم است ، قسمت دیگر طبیعی است ولی لارم نیست ،
 قسمت سوم نه طبیعی و نه لارم است ، اما آن قسمت که لارم است انسان چندین محتاج
 جستجوی آن نیست ، زیرا اسرار طبیعت در همه جا موجود است ، قسمت دهم را به
 باسانی میتوان بدست آورده با از آن صرف نظر کرد ، و اما قسمت سوم نه حاجت
 مستلزم آن و نه طبیعت محتاج آن است برای اینکه بخوبی از حیات خویش بهره ور

(۱) از نویسندگان معروف فرانسه است (۱۶۶۳ - ۱۷۴۲)

(۲) اپیکور از فلاسفه قدیم یونان و از شاگردان بزرگ زینون است ، اپیکور در
 دنیا معروف بشهوت رانی و خوشگذرانی است و چون در یکی از باغهای خارج آن
 زندگی میکرد فلسفه او « (باغ) معروف است . اما شهوت رانی اپیکور حقیقت ندارد
 و علت اشتها او ناین امر این است که او مردم را شادی تحریض میکرد و میگفت
 شادی بهترین ملکات انسان است و باید تمام جدب خود را برای تهیه کردن آن بکار
 برد ولی بدون اینکه در این امر سوء استفاده کند ، اپیکور خیلی مشهور است و از
 جمله مترجم این کتاب در شماره نهم مجله تقدم در زیر عنوان فلاسفه یونان شرحی
 راجع بوی نوشته است

کردیم باید او سیاری از لدا یذ پست و رومابه دوری کنیم ، زیرا فایدهٔ انسان در جلوگیری نفس از پیروی هوی و عوس بیشتر از این است که عنان نفس را رها کرده ، بموجب آزایی شهوت برود ، اگر آن حواسی را که بعضی اوقات موجب لذت ما می گردند عنان کمیخته فرو گذاریم ما را به برنگاه هائی اوحشتناك کشیده ، دچار خطرات و مهلكه هائی میکنند که قلم از وصف آنها عاجز است ،

یکی از مصائب این رمان آن است که نمیتوانیم کمی از راحت استفاده کنیم ، همه در انقلابات دائمی روزگار زندگی میکنند و این گفته بورتیا شامل مرد و زن این زمان کشته است « آه ! که جسم كوچك من از این عالم بزرگ خسته شد » کنجسلی میگوید « من بمیدانم که چیزی را که اسان کم دارد راحت درونی است ، راحت قلب و خاطر ، آری ، سیرتی که دارای سکون ، وقار ، بردباری ، رضا باشد در ما موجود نیست ، سیرتی که بواسطهٔ دوری از قصور محتاج تهذیب ، و بواسطهٔ دوری از اضطراب محتاج تقویت ، بواسطهٔ قدرت بر حسن انتفاع از مواهب خداوند ، محتاج چیزی که او را مشغول کند باشد ، سیرت معتدلی که نه تنها در خوردنیها بلکه در تمام آما و امیال و افعال خود ، معتدل ، واز حرص و طمع که موجب سقوط حضرت آدم بود منزّه باشد ، آری من تمام آنها را شناخته و داسته ام که راحت جز در آنها موجود نیست »

ریسکان میگوید « اسان از ندانستن ممیزات سیاری از قبیل حق شرکت در انتصابات ، آرادی ، منصب و لقب ، پول ، شکایت میکنند ولی هیچکس ملتفت ندست که چقدر محتاج آرامش قلب است ، هر يك از ما میتواند گنجی از افکار خوب و تصورات زیبا داشته باشد ، کانخ سعادت که بایهٔ آن بر روی فطرت پاك ، قلب آرام ، افکار آرائنها قرار گرفته باشد بنائیت که از باد و نار ان گزند ندارد »

اگر بی خوشبختی میگردید جز در روح و قلب خود آنها جستجو مکنید ، کسی که در این دنیا خوشبخت نیست چگونه انتظار دارد که بعد از مرگ باشاهد سعادت هم آغوش گردد ؟ خیال میکنید که خداوند تبارك و تعالی در آخرت بیش از این دنیا بما رأفت خواهد فرمود ! مادر صوژتیکه در دنیا از سعادت محروم باشیم انتظار آن را در آخرت نیز نخواهیم داشت (۱)

(۱) این حرف تقریباً مخالف رای علمای ادیان و حکمایست که به اجرت منتقد بودند ولی اگر در نظر بیاوریم که مؤلف توانگری و شوکت و قدرت را سعادت می داند می بینیم که چندان محالته با ایشان ندارد

همانگونه که خوشبختی بواسطه معاشرت بادوستان ، حسن تمتع از حیات ،
یادگار ایام گذشته ازدیاد میپذیرد قسمت عمده آن نیز ستمه بعاقبت اندیشی و پی
بردن به بسیاری از آن حقایقی است که تاکنون در پرده اختفا باقی مانده است
خلاصه ، لوازم سعادت در دنیا بسیار و چنانکه گفتیم تمام آن مربوط بخود
ماست و منش نیک و کمال نفس در آن دخالت تامی دارد ، خوب است که دراینموضوع
بك جمله از گفتار سقراط شاهد آورده و این فصل را بگفته آن حکیم بزرگوار ختم
کنیم » بهترین مردم کسی است که بتکمیل نفس خویش میکوشد و خوشبختترین ایشان
کسی است که در پیمودن راه کمال موفق میگردد»

فصل هیجدهم

راجع به دین (باتلخیص و اختصار)

اگرچه دین از لحاظ علمی مسئله ایست که حل آن برای بزرگترین علماء مشکل است ولی از جهت اینکه وظایفی است که باید انرا شناخت آموختن آن خیلی آسان ، و برای اطفال کوچک هم سخت نیست ، گفته لوك كه ميگويد بايد حس محبت و احترام اشخاصيكه بعد کمال رسیده اند در اطفال ایجاد کرد كاملاً در اینجا تطبیق میکند ، یعنی همینقدر کافیست که محبت و احترام باری تعالی در قلوب اولاد خود ایجاد کرده ، رای اینکه ایشان را دوچار افکار پریشان غیر معقول نکرده باشیم از تفصیل و شرح خود داری نمائیم -

بنابر این وقتیکه راجع بخدا با اطفال صحبت میکنید همین قدر کافی است که بگوئید تمام اشیاء را خداوند آفریده ، همه چیز در اراده و اختیار اوست ، همه چیز رامی بیند و بکسی که او را دوست بدارد پاداش نيك میدهد ، و قتیکه اولاد شما همین قدر را فهمیدند پس از مدت کمی راجع بذات بیچون خداوند خود دارای افکار عالی نری خواهند گشت اگر کجی در این افکار دیدید باید فوراً باصلاح آن بپردازید ، کاش همه مردم راجع بقادر متعال در همینجا توقف کرده ، خود را بکنج کاوی حقیقت او مشغول نمیکردند ، زیرا بی بردن بکنه خداوند غیر ممکن و جزء محالات است (۱) ، بعضی از مردم قبل از اینکه تشخیص بدهند که درك چه چیز ممکن ، و چه محال و غیر ممکن است ؟ بواسطه این میل خالی از تمیز ، خود را در ورطه ضلالت و گمراهی انداخته اند ، برخی ان ذات بی مانند را بخود مانند کرده ، برخی دیگر پس از اینکه از ادراك حقیقت او عاجز شدند منکر وجود وی میکردند (۲)

دین باید همانگونه که بمسئله روح اهمیت میدهد بمسئله جسم نیز اهمیت

(۱) سمدی در این معنی چه خوب گفته است:

توان در بلاغت به سبحان رسید نه در کنه بیچون سبحان رسید

(۲) راجع بوصف ذات بیچون باری تعالی کسی به شیرینی این بیت فردوسی نکته

خداوند بالا ریستی تویی تا ام چه ای هرچه هستی تویی

بدهد، زیرا این هر دو یعنی (جسم و روح) موظفند که هر يك با احترام با دیگری معامله نمایند. مگر دین جز قانون رفتار مردم با یکدیگر، موجب ترقی بشر است تسلیم قلب در موقع مصیبت، مساعداشخاص هسته، پناه گاهی از خطر، موسی در همگام حزن و اندوه، ملجائی امن و محکم، چیز دیگری است؟ بعضی از مردم متعجبند که چرا بدنیا آمده، از کجا آمده بکجا میروند؟ این سؤال را اشخاص و بادی کرده و نتیجه ای نگرفته اند، عقیده من از اینکه ما ندانیم از کجا آمده و بکجا میرویم صریح نخواهیم کرد، زیرا آنچه را دانستن آن بر ما لازم است عقول ما میتواند درك نماید و طایف ما نسبت به مردم جزء کوچکی است از وطایفی که نسبت بخداوند داریم - هر اندازه مردم را دوست نداریم همان مقیاس محبت ما نسبت بخداوند می باشد بعضی خیلی میل دارند که از مردم کله مند و شاکی باشند، ولی در صورتیکه ما خود نمیتوانیم آنطوری که میل داریم باشیم آيا حق داریم کله کنیم که چرا دیگران مطابق میل ما نیستند؟ بعضی میگویند اگر کسی بخلاف میل شما حرکتی کرد تا هفت مرتبه او را معذور بدارید، ولی من میگویم در صورتیکه در شکایت خویش ذی حق باشیم نه تنها باید او را تا هفت مرتبه معذور بداریم، بلکه باید اغماض و تسامح ما قدری باشد که میل داریم دیگران در باره ما داشته باشند. یعنی هفتاد مرتبه بیش از آنچه ذکر شد ترس در دواالم بیش از امید سعادت در عقول مردم دارای تاثیر است پس اندرز های آسمانی و ذکر عقوبت اخروی را شاید فراموش کرد، البته دین باید آرزو و رغبت را در نفوس ایجاد کند نه ترس و هول و هراس را ولی ما باید در فکر خود بین هر دو امر جمع کنیم، زیرا چنانکه والی میگوید «کسیکه زیاده در مسئله مرك و روز جزاء، بهشت و دوزخ، فکر کند ناچار سیرت نیکی پیش خواهد گرفت» سنیک میگوید «چیزی را که میل دارید از مردم پنهان کنید از خدا میخواهید، و چیزی را که میل دارید از خدا پنهان باشد از مردم تقاضا نکنید»

انتها

